



# تاریخ نامه ایران بعد از اسلام (نشر علمی)

سال سیزدهم، شماره سی و یک، تابستان ۱۴۰۱

- مبانی الهیاتی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ایران  
مینا آونج؛ حسن حضرتی؛ حمید بصیرت‌منش
- سیاست عرب‌های مسلمان در استقبال از راهبرد مصالحه با اشراف ایرانی  
زهرا جهان؛ محمدتقی ایمان‌پور
- الگویذیری دگراندیشان دوره قاجاریه از صنعت راه‌آهن آمریکا و تلاش‌های نافرجام برای ورود این صنعت به ایران  
فرشته جهانی؛ سیدمحمد طاهری مقدم
- تکاپوهای زنان تبریز در قحطی‌های نان عصر مظفری (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ق)  
محمد سلماسی‌زاده؛ مجید رضازاد عموزین‌الدینی
- طب عامیانه و بسترهای اجتماعی فرهنگی مؤثر بر آن در عصر صفوی  
فاطمه علیان؛ مسعود کتیری؛ اسماعیل سنگاری؛ نزهت احمدی
- واکاوی خشک‌سالی و قحطی در نواحی شمالی خلیج فارس و واکنش‌ها نسبت به آن (۱۳۱۷-۱۳۲۴ش)  
محمدرضا عمرانی؛ حسن الهیاری؛ حبیب‌اله سعیدی‌نیا
- ارزیابی رویکرد مجلس شورای ملی در قبال برنامه‌های توسعه ۱۳۲۷-۱۳۵۶ش  
کیمیا کشتی‌آرا؛ علی‌اکبر جعفری؛ مرتضی نورانی





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





## فصلنامه علمی

### تاریخ‌نامهٔ ایران بعد از اسلام

تابستان ۱۴۰۱

سال سیزدهم - شماره سی و یک

تبریز - ایران

## دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)  
به‌موجب نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۱۹۷۵ مورخ ۱۳۸۹/۷/۶ وزارت علوم تحقیقات و فناوری، این  
نشریه دارای درجه اعتباری علمی است.

صاحب امتیاز: دانشگاه تبریز

مدیر مسئول: دکتر عباس قدیمی قیداری

سرمدبیر: دکتر علیرضا کریمی

دانشیار دانشگاه تبریز

دانشیار دانشگاه تبریز

### اعضای هیئت تحریریه:

فاطمه اورچی:	دانشیار دانشگاه تبریز	عباس قدیمی قیداری:	دانشیار دانشگاه تبریز
محسن بهرام نژاد:	دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی	علیرضا کریمی:	دانشیار دانشگاه تبریز
مسعود بیات:	دانشیار دانشگاه زنجان	حسین میرجعفری:	استاد دانشگاه اصفهان
غلامعلی پاشازاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	علیرضا ملائی توانی:	استاد پژوهشگاه علوم انسانی
حمید حاجیان پور:	دانشیار دانشگاه شیراز	ژانت آفاری:	استاد دانشگاه کالیفرنیا در سنتا باربارا
اسماعیل حسن زاده:	دانشیار دانشگاه الزهرا	ویلم فلور:	پژوهشگر تاریخ
حسن حضرتی:	دانشیار دانشگاه تهران	آلبرتو کانترا گلرا:	استاد دانشگاه برلین
رضا دهقانی:	دانشیار دانشگاه تبریز	رودی متی:	استاد دانشگاه دلاوار
ولی دین پرست:	دانشیار دانشگاه تبریز	کریستف ورنر:	استاد دانشگاه بامبرگ آلمان
محمد سلماسی‌زاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	جان وودز:	استاد دانشگاه شیکاگو
مقصودعلی صادقی:	دانشیار دانشگاه تربیت مدرس	جیمز گستاوسون:	دانشیار دانشگاه ایالتی ایندیانا
ناصر صدقی:	دانشیار دانشگاه تبریز		

### همکاران علمی این شماره:

دکتر فاطمه اروچی، دکتر غلامعلی پاشازاده، دکتر نصراله پورمحمدی املشی، دکتر محمدجعفر چمنکار، دکتر امیرحسین حاتمی، دکتر فرهاد دشتکی‌نیا، دکتر محمد سلماسی‌زاده، دکتر اسماعیل شمس، دکتر مقصودعلی صادقی، دکتر عباس قدیمی قیداری، دکتر علیرضا ملائی توانی، دکتر لیدا مودت

O ویرایش انگلیسی: دکتر رحیم کاویانی	O قیمت این شماره: ۱۰۰۰۰۰ ریال
O مدیر اجرایی: عباس یگانه	O شمارگان: ۳۰۰ نسخه
O صفحه‌آرایی: شیرین زمانی	O چاپ و لیتوگرافی: انتشارات دانشگاه تبریز
O نوبت انتشار: فصلنامه	O تاریخ چاپ: تابستان ۱۴۰۱

Email: [tabrizu.history2011@gmail.com](mailto:tabrizu.history2011@gmail.com)

نشانی اینترنتی: <http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>

این نشریه در پایگاه استنادی جهان اسلام (ISC)

و سایت مرکز منطقه‌ای علوم و فناوری شیراز نمایه می‌شود.

نشانی: تبریز، بلوار ۲۹ بهمن، دانشگاه تبریز، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

کد پستی: ۵۱۶۶۱۶۴۷۱، شماره تلفن ۳۳۳۹۲۲۶۲-۴۱+، نمابر: ۳۳۳۵۶۰۱۳-۴۱+

❖ مسئولیت صحت مطالب مقاله‌ها با نویسندگان است.

طرح روی جلد برگرفته از نقوش کاشی‌های معرق مسجد کبود (جهانشاه) تبریز است.

این مسجد به دلیل رنگ لاجوردی کاشی‌های به کار رفته در آن به فیروزه جهان اسلام شهرت دارد.

## راهنمای تدوین مقاله

ارسال‌کنندگان محترم مقالات، برای تسریع در بررسی و انتشار به‌موقع نشریه، به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- نشریه حاضر فقط در موضوعات مربوط به تاریخ ایران بعد از اسلام، مقاله می‌پذیرد.
- ۲- مقاله ارسالی قبلاً در جای دیگری چاپ نگردیده یا برای چاپ ارسال نشده باشد.
- ۳- نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همراه با رتبه علمی، محل اشتغال، نشانی کامل، شماره تلفن، نمابر و نشانی پست الکترونیکی در صفحه جداگانه‌ای ارسال شود.
- ۴- در تایپ مقاله رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (کتاب «دستور خط فارسی» چاپ دوم، ۱۳۸۵) مراعات شود.
- ۵- مقاله در صفحه A4 با Word 2007 یا بالاتر و حداکثر در ۲۰ صفحه تایپ شود و همراه با چکیده فارسی و انگلیسی از طریق سایت مجله ارسال شود. فونت انگلیسی نیز Time New Roman به اندازه ۱۱ است.
- ۶- فونت متن مقاله Mitra-13 و عنوان‌های اصلی Mitra-Bold 14 (برجسته) و عنوان‌های فرعی Mitra-Bold 13 باشد.
- ۷- فاصله سطرها به صورت Single، حاشیه از سمت راست ۴/۵، سمت چپ ۴ و از بالا ۵ و پایین ۴/۵ سانتی‌متر باشد.
- ۸- ساختار مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده فارسی و واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی، نتیجه‌گیری، فهرست منابع باشد. پیوست‌ها (در صورت نیاز) و چکیده انگلیسی باشد.
- ۹- چکیده حداکثر در ۳۰۰ کلمه و شامل موضوع، طرح مسأله و نتایج اصلی تحقیق باشد. اندازه فونت چکیده باید ۱۲ باشد.
- ۱۰- مقدمه شامل طرح مسأله، سؤالات، پیشینه، روش و هدف تحقیق باشد.
- ۱۱- ارجاعات داخل متن بین دو کمانک شامل نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و صفحه خواهد بود. مثال: (علیچانی، ۱۳۷۷: ۱۲). در صورت تعدد نویسندگان بعد از نام‌خانوادگی

نویسنده اول، حسب مورد کلمه همکار یا همکاران اضافه می‌شود، ولی در فهرست منابع نام و نام‌خانوادگی تمامی نویسندگان نوشته شود. ارجاعات مربوط به منابع غیرفارسی به همان زبان اصلی نوشته شود، مگر اینکه ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۲- معادل لاتین اسامی یا کلمات ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۳- منابع مورد استفاده در پایان مقاله، بر اساس ترتیب الفبایی نام‌خانوادگی نویسنده و با تفکیک منابع فارسی از منابع خارجی به شرح زیر ذکر شود:

۱-۱۳- کتاب: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان کتاب، نام و نام‌خانوادگی مترجم یا مصحح، تعداد مجلدات، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر.

۲-۱۳- مقاله از نشریات یا مجلات ادواری: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان) عنوان مقاله، عنوان نشریه یا مجله، سال، شماره، صص.

۳-۱۳- مقاله از مجموعه مقالات همایش‌ها و کنفرانس‌ها: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان مقاله، نام و نام‌خانوادگی گردآورنده(گان)، عنوان مجموعه مقالات، محل نشر، ناشر.

۴-۱۳- در مورد نشریات الکترونیکی حتی‌الامکان مشخصات مذکور برحسب مورد قید و در آخر نشانی سایت اینترنتی اضافه گردد.

۵-۱۳- رساله یا پایان‌نامه: نام‌خانوادگی، نام پژوهشگر، سال، عنوان رساله یا پایان‌نامه، نام دانشکده و دانشگاه مربوطه.

۱۴- عناوین مربوط به جدول‌ها در بالا و توضیحات مربوط به نقشه‌ها و نمودارها و اشکال در زیر آن قید شود.



## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	۱- مبانی الهیاتی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ایران
۲۳-۱	مینا آونج؛ حسن حضرتی؛ حمید بصیرت‌منش.....
	۲- سیاست عرب‌های مسلمان در استقبال از راهبرد مصالحه با اشراف ایرانی
۴۸-۲۵	زهرا جهان؛ محمدتقی ایمان‌پور.....
	۳- الگوپذیری دگراندیشان دوره قاجاریه از صنعت راه‌آهن آمریکا و تلاش‌های نافرجام برای ورود این صنعت به ایران
۷۱-۴۹	فرشته جهانی؛ سیدمحمد طاهری مقدم.....
	۴- تکاپوهای زنان تبریز در قحطی‌های نان عصر مظفری (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ق)
۹۳-۷۳	محمد سلماسی‌زاده؛ مجید رضازاد عمو زین‌الدینی.....
	۵- طب عامیانه و بسترهای اجتماعی فرهنگی مؤثر بر آن در عصر صفوی
۱۲۰-۹۵	فاطمه علیان؛ مسعود کتیری؛ اسماعیل سنگاری؛ نزهت احمدی.....
	۶- واکاوی خشک‌سالی و قحطی در نواحی شمالی خلیج فارس و واکنش‌ها نسبت به آن (۱۳۱۷-۱۳۲۴ش)
۱۴۶-۱۲۱	محمدرضا عمرانی؛ حسن الهیاری؛ حبیب‌اله سعیدی‌نیا.....
	۷- ارزیابی رویکرد مجلس شورای ملی در قبال برنامه‌های توسعه ۱۳۲۷- ۱۳۵۶ش
۱۷۱-۱۴۷	کیمیا کشتی‌آرا؛ علی‌اکبر جعفری؛ مرتضی نورائی.....



تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۳۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۱۰/۲۷

## مبانی الهیاتی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ایران

مینا آوانج<sup>۱</sup>

حسن حضرتی<sup>۲</sup>

حمید بصیرت‌منش<sup>۳</sup>

### چکیده

پس از گذشت چهار دهه از رخداد انقلاب اسلامی، مجموعه آثار گونه‌گونی درباره تاریخ این رویداد بزرگ نوشته شده است. این آثار نتیجه تلاش‌های محققان و تاریخ‌ورزان و نهادها و مراکز علمی و دانشگاهی رسمی و غیررسمی داخل و خارج از کشور است که در نهایت منجر به شکل‌گیری مجموعه تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ایران شده است. مورخان برحسب نظام دانایی خود، تاریخ انقلاب را روایت می‌کنند؛ بنابراین تلقی‌های متفاوتی از انقلاب و آرمان‌های آن دارند. این امر منجر به خلق آثار متنوعی در این حوزه شده و در نهایت به رشد کمی و کیفی تاریخ‌نگاری انقلاب کمک کرده است. مکاتب فکری و اندیشه‌ای غرب، سنت‌های ایرانی و اسلامی و زیست‌جهان مورخان، هر کدام به‌نحوی در پیدایش و تداول آن چه ما به‌عنوان تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی می‌شناسیم، تأثیرگذارند. بررسی این موضوع از همه جوانب در قالب یک مقاله میسر نیست؛ بنابراین نویسندگان مقاله کوشیده‌اند بر یک مؤلفه بسیار تأثیرگذار در این زمینه تمرکز کنند و آن نسبت تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی با باورهای الهیاتی است. این موضوع در اصل مسئله بنیادین نوشتار حاضر است. بدین منظور به بررسی نمونه‌هایی از آثار تاریخ‌نگارانه در باب انقلاب اسلامی در مقطع زمانی ۱۳۴۰ تا به امروز پرداخته‌ایم. با بررسی انتقادی این آثار می‌توان دریافت که تاریخ‌نگاری انقلاب به‌ویژه تاریخ‌نگاری طیف‌های مذهبی که بعدها به تاریخ‌نگاری رسمی انقلاب اسلامی تبدیل شد، بیش از هر عامل دیگر در ربط وثیق با اندیشه‌های الهیاتی دین اسلام و به‌ویژه آموزه‌های مذهب تشیع شکل گرفته است. از این‌رو، رویکرد بسیاری از مورخان رسمی انقلاب و قرآنتی که از تاریخ انقلاب و تحولات آن ارائه می‌دهند، خمیرمایه الهیاتی و کلام‌محور دارد. پیوند الهیات و تاریخ، شاکله اصلی تاریخ‌نگاری رسمی انقلاب را شکل می‌دهد.

mina.avanj68@gmail.com  
hazrati@ut.ac.ir  
basirat1341@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی (نویسنده مسئول)  
۲. دانشیار دانشگاه تهران، ایران  
۳. استادیار پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی



**واژگان کلیدی:** تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی، الهیات تاریخی، تاریخ الهیاتی، ایدئولوژی تشیع، بن‌مایه‌ها.

## *Theological Foundations of Historiography of Islamic Revolution of Iran*

Mina Awanj<sup>۱</sup>

Hassan Hazrati<sup>۲</sup>

Hamid BasiratManesh<sup>۳</sup>

### **Abstract**

After four decades have passed since the Islamic Revolution, a collection of various works about the history of this great event has been published. These works are the result of the efforts of researchers and historians and official and unofficial scientific and academic institutions and centers inside and outside the country, which ultimately led to the formation of the historiography of the Islamic Revolution of Iran. Historians narrate the history of the revolution according to their knowledge. Therefore, they have different perceptions of the revolution and its ideals. This has led to the creation of various works in this field and has ultimately contributed to the quantitative and qualitative growth of the historiography of the revolution. It is clear that the historiography of the Islamic Revolution cannot be evaluated in the continuation of the official historiography approach of the Pahlavi period due to its special features and components. On the other hand, the historiography of the Islamic Revolution is related to its historical tradition and is not created in a vacuum and all at once. For a correct understanding of the historiographical themes of the Islamic Revolution, it is first necessary to have a clear understanding of its intellectual foundations and sources. Western schools of thought, Iranian and Islamic traditions, and the world of historians, each of them somehow influenced the emergence and continuation of what we know as the historiography of the Islamic Revolution. It is not possible to examine this issue from all aspects in the form of an article. Therefore, the author has tried to focus on a very effective component in this field, and that is the relationship between the historiography of the Islamic Revolution and theological beliefs. For this

- 
1. Doctoral student of the history of the Islamic Revolution, Imam Khomeini Research Institute (corresponding author) mina.avanj68@gmail.com
  2. Associate Professor, University of Tehran, Iran hazrati@ut.ac.ir
  3. Assistant Professor of Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute basirat1341@yahoo.com

purpose, some examples of the historiographical works about the Islamic Revolution in the period from 1340 to the present day have been examined. By critically examining these works, it can be seen that the historiography of the revolution, especially the historiography of the religious spectrums which later became the official historiography of the Islamic Revolution, is more than any other factor closely related to the theological thoughts of Islam and It has been formed especially for the teachings of the Shi'a. Therefore, the approach of many official historians of the revolution and the reading they present of the history of the revolution and its developments have a theological basis. The link between theology and history forms the main structure of the official historiography of the revolution.

**Keywords:** Historiography of the Islamic Revolution, Historical Theology, Theological History, Shi'a Ideology, Roots.

## درآمد

تاریخ‌نگاری پیوند ناگسستنی با اندیشه، شخصیت، جایگاه، پایگاه، موضع اجتماعی، فکری و انسانی مورخ دارد. تاریخ‌ورز بر اساس نوع تعریفی که از تاریخ دارد، هم‌چنین بر اساس اندیشه‌ای که بر مبنای آن به تاریخ روی می‌آورد، به توصیف و تبیین آن می‌پردازد؛ بنابراین محور اساسی در مبحث تاریخ‌نگاری، مورخ و فهم او از تاریخ و انتظاراتی است که او و جامعه از تاریخ دارند. مورخ از طریق تاریخ تلاش می‌کند به هدف خاصی جامعه عمل بپوشاند (حضرتی، ۱۳۸۰: ۸۲-۸۵). به تعبیر ای. اچ. کار، دانش تاریخ کنش و واکنش مداوم مورخ و امور واقع و گفت‌و شنود بی‌پایان حال و گذشته است. بر این اساس رابطه مورخ و واقعیتش بر پایه برابری و دادوستد استوار است (کار، ۱۳۸۷: ۵۹).

تنوع تألیفات در حوزه تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ناشی از تنوع اندیشه‌ها و آرمان‌های فعالان و جناح‌های سیاسی مخالف و انقلابی بود که به عرصه تاریخ‌نگاری نیز رسوخ نمود. مؤلفه‌ها و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری با توجه به فضای سیاسی کشور تغییرات عمده‌ای نمود. از این پس ناسیونالیسم باستان‌گرا که یکی از مهم‌ترین بنیان‌های تاریخ‌نگاری عصر پهلوی بود، کم‌رنگ شد و به حاشیه رفت. در مقابل «الهیات اسلامی» با تاریخ پیوند بیشتری یافت. با این حال مؤلفه‌های ناسیونالیسم را به شکل متعادل‌تری هم‌چنان در بسیاری از آثار حوزه تاریخ‌نگاری انقلاب می‌توان مشاهده کرد؛ اما به علت تضادها و تفاوت‌هایی که این ایدئولوژی به لحاظ اندیشه‌ای با اندیشه‌های اسلامی داشت، نتوانست نقش پررنگی را در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ایفا کند.

فارغ از نقش دیگر جریان‌ها و اندیشه‌های تأثیرگذار در شکل‌گیری و تداوم تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ایران، آنچه در ادامه این نوشتار می‌آید تبیین نسبت تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی با باورهای الهیاتی است. مدعای اصلی این است که اندیشه‌های الهیاتی در تاریخ‌نگاری انقلاب ۵۷ نقش برجسته‌ای دارد و به شکل‌های مختلف و در قالب‌های شکلی و محتوایی گونه‌گون خود را در آثار نگارش یافته نشان داده است. نخستین نمونه‌های حضور اندیشه‌های الهیاتی در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی را می‌توان در آثار ملی‌گرایانی همچون مهدی بازرگان و هم‌فکران او مشاهده کرد. بازرگان در آثار خود به احیای مفاهیم اسلامی و

شیعی توجه ویژه‌ای نشان داد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از آثاری که در حوزه تاریخ‌نگاری رسمی قرار می‌گرفت بر مبنای اندیشه‌های الهیاتی تدوین شد. تأکید بر ابعاد معنوی و غیرمادی انقلاب و شأن آسمانی و فراطبیعی آن از جانب این مورخان، روایت آن‌ها را در تقابل با روایت‌های مادی گفتمان‌های رقیب قرار می‌داد. با وجود این، نمی‌توان تاریخ‌نگاری رسمی انقلاب را به‌طور کامل در دایره تاریخ‌نگاری الهیاتی قرار داد چراکه با مرور زمان و فاصله گرفتن از انقلاب و استفاده هرچه بیشتر از اسناد و مدارک تاریخی، برخی از آثار تاریخ‌نگارانه رسمی نیز رنگ و بوی تاریخ‌نگاری علمی و آکادمیک را به خود گرفت.

### پیشینه پژوهش

مقاله «نسبت تاریخ‌شناسی و علم کلام در حوزه امام‌شناسی: مورد امام رضا (ع)» نخستین پژوهش منسجم و علمی در ارتباط با نسبت رویکرد تاریخی و رویکرد کلامی است. در این مقاله به چگونگی انجام یک بررسی طبیعی و قاعده‌مند از تاریخ امامان که علاوه بر مقام اثباتی مشترک با دیگر انسان‌ها، از مقام ثبوتی نیز برخوردارند؛ پرداخته شده است. نویسنده بر این باور است که امام‌شناسی یک حوزه مطالعاتی میان‌رشته‌ای است. در این حوزه مطالعاتی دانش کلام و دانش تاریخ در شناخت شخصیت‌های تاریخی که جنبه قدسی دارند، مکمل یکدیگرند؛ بنابراین متکلمین و مورخین هرکدام به‌تنهایی و صرفاً با ماندن در دانش خود نمی‌توانند پژوهش در حوزه امام‌شناسی را کامل انجام دهند و به ناگزیر باید از یکدیگر کمک بگیرند (حضرتی، ۱۳۹۱).

«نسبت تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی و سنت تاریخ‌نگاری قدسی در ایران» سخنرانی داود فیرحی است که در کتاب *نقد روش‌شناسی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی* به چاپ رسیده است. داود فیرحی در این مقاله به پیامدهای تأثیر سنت تاریخ‌نگاری قدسی بر تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی پرداخته است. به باور فیرحی در تاریخ‌نگاری قدسی، مورخ به‌جای ارجاع به فکت‌های تاریخی به باورهای ایمانی ارجاع می‌دهد (فیرحی، ۱۳۹۸). بنابراین این مقاله در پی آسیب‌شناسی تاریخ‌نگاری قدسی است. درحالی‌که نوشتار پیش‌رو با تأکید بر حوزه مطالعاتی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی به دنبال شناخت مبانی الهیاتی تاریخ‌نگاری انقلاب





اسلامی است. به همین منظور به شکل مفصل‌تری رابطه الهیات و تاریخ را مورد تامل قرار داده است.

### الهیات اسلامی و تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی

این مسئله که چگونه تاریخ و الهیات می‌توانند دوشادوش یکدیگر مورد تأمل و مطالعه قرار بگیرند، موضوعی است که اذهان اندیشمندان تاریخ‌شناسی و الهیات را به خود مشغول داشته است. پژوهشگر دانش الهیات و کلام به دنبال اثبات و دفاع از باورها و امور قدسی و الهی است. در مقابل، تاریخ‌ورز به دنبال توصیف و تبیین امور طبیعی و قاعده‌مند انسانی است. به بیان دیگر الهیات و کلام به دنبال اثبات و دفاع از مقام ثبوتی درباره انسان‌های قدسی است. این در حالی است که در دانش تاریخ آنچه مورد توجه است، مقام اثباتی است؛ یعنی همان کنش‌های طبیعی و قاعده‌مند انسانی. در مرکز نگاه الهیات تاریخی، خدا قرار دارد؛ اما در تاریخ‌شناسی این انسان است که در مرکز تاریخ قرار دارد و علل و دلایل رخدادهای انسانی را به خود او برمی‌گرداند نه به خدا. به‌طور کلی اثبات باورهای الهیاتی و دفاع از آن‌ها خارج از توان دانش تاریخ است؛ زیرا اسناد و مدارک و شواهدی که مورخ در اختیار دارد، مبین علل و عوامل طبیعی است و درباره علل و عوامل فراطبیعی و توصیف و تبیین آن‌ها دست تاریخ‌ورزان خالی است. اگرچه باورهای دینی خواه‌ناخواه بر ذهن مورخ تأثیرگذار است؛ اما ورود مستقیم او به موضوعات فراطبیعی و فوق بشری، مورخ را به دانش کلام و الهیات نزدیک و از قلمرو دانش تاریخ دور می‌سازد. متکلمان همیشه از قطعیت گزاره‌های خود سخن می‌گویند و اعتقاد و اعتمادی تزلزل‌ناپذیر را طلب می‌کنند. این در حالی است که به اعتقاد استنفورد نمی‌توان به راحتی از قطعیت گزاره‌های تاریخی سخن گفت: «معرفت تاریخی مجموعه‌ای از گزاره‌های دقیقاً و مسلماً صادق نیست، بلکه شبکه‌ای از گزاره‌ها یا باورهایی است که به‌طور متقابل همدیگر را محدود می‌کنند و اندکی از آن‌ها به‌طور محض صادق‌اند» (استنفورد، ۱۳۸۵: ۲۱۶). از سوی دیگر جنس گزاره‌های تاریخی و الهیاتی نیز کاملاً با یکدیگر متفاوت است. گزاره‌های تاریخی طبیعی و قاعده‌مندند؛ اما گزاره‌های الهیاتی آسمانی و فراطبیعی‌اند.

با این تفاسیر شاید به نظر برسد که هیچ چشم‌انداز روشنی که تاریخ و الهیات در آن به

توافق برسند وجود ندارد؛ اما باید اذعان نمود حداقل از منظر بسیاری از متکلمان می‌توان میان تاریخ‌شناسی و الهیات حد مؤثری از تفاهم و مشارکت را ایجاد نمود؛ بنابراین بهتر است پیش از آن که به رابطه الهیات و تاریخ‌شناسی از منظر مورخان پردازیم، نخست به رویکرد متکلمان به این موضوع نظری کوتاه بیفکنیم.

### الهیات تاریخی<sup>۱</sup>

رابطه و همکاری میان دو دانش الهیات و تاریخ، حوزه‌ای مطالعاتی را با عنوان «الهیات تاریخی» و «تاریخ الهیاتی» ایجاد کرده است. افکار و اندیشه‌های متکلمانی چون پانن برگ تأثیر به‌سزایی در توسعه الهیات تاریخی داشته است. از قرن ۱۸ میلادی و آغاز عصر روشنگری و با شکل‌گیری نهضت اصلاح دینی و پیشرفت علم، به تدریج باور به مرجعیت مطلق گزاره‌های وحیانی به شدت زیر سؤال رفت. از این پس دیگر الهیات به‌مثابه مجموعه‌ای از حقایق خطاناپذیر و پرسش‌ناپذیر نگریسته نشد و گزاره‌های دینی و کلامی نیز از نقد تند و تیز برکنار نماندند. الهیات به سمت عزلت و انزوا عقب‌نشینی کرد و در شرف حذف و نابودی کامل قرار گرفت. در این شرایط پانن برگ که از برجسته‌ترین متألّهان نسل جدید آلمان به شمار می‌رفت، با گروهی از هم‌فکرانش مجموعه‌مقالاتی را با عنوان وحی به مثابه تاریخ منتشر کردند. این مجموعه شامل رهیافت جدیدی به الهیات از دریچه تاریخ بود. آن‌ها به‌درستی دریافته بودند که در این مقطع زمانی، دانش تاریخ موجودیت و بقای الهیات را تهدید می‌کند. پانن برگ به‌جای رویگردانی از عقلانیت انتقادی عصر روشنگری، از آن استقبال نمود و تلاش کرد از دانش تاریخ که به نظر می‌رسید اصلی‌ترین دشمن الهیات است، متحدی نیرومند بسازد. او با پذیرش مقتضیات و پیامدهای تحولات عصر روشنگری، در پی ایجاد تحول و بازنگری در اعتقادات و آموزه‌های مسیحی برآمد. او و هم‌فکرانش در عرصه الهیات مقام و جایگاه مطالعات تاریخی را زنده کردند. از نظر ایشان گزاره‌های کلام و الهیات مسیحی حقایقی مسلم‌اند، اما پرسش‌ناپذیر نیستند؛ بل می‌توان آن‌ها را با استفاده از

۱ Historical Theology

۲. مطالعه الهیات با رویکرد تاریخی که کار متألّهین است. در این مطالعه بین‌رشته‌ای عزیمت از الهیات به سمت تاریخ است.

۳. مطالعه تاریخ با رویکرد الهیاتی که کار مورخان است. در این مطالعه بین‌رشته‌ای عزیمت از تاریخ به سمت الهیات است.



گزاره‌های تاریخی اثبات نمود. به این ترتیب حتی موضوعات فراطبیعی همچون وحی نیز یک واقعه تاریخی و قابل دفاع توصیف شد (گالووی، ۱۳۹۷: ۳۴-۳۵، ۱۶۳-۱۶۴).

پان‌برگ و هم‌فکران او به نقش کلیدی و مهمی که دانش تاریخ می‌تواند در نقد آموزه‌های کلامی داشته باشد، واقف بودند. به همین جهت تلاش کردند تا از تاریخ‌شناسی به نفع الهیات بهره ببرند. شاید آن‌چه والتر راشنباش در باب اهمیت تاریخ برای دانش الهیات گفته است، موضوع را بیشتر روشن بکند. او معتقد است تاریخ آزمایشگاه الهیات است. همان‌گونه که آموزه‌های علوم طبیعی باید از طریق مشاهده و آزمایش دائم مورد تجدید نظر قرار گیرند، مطالعه علمی تاریخ نیز بهترین روش را برای نقد دیدگاه‌های الهیاتی فراهم می‌کند و تنها به وسیله تاریخ است که الهیات می‌تواند گمان‌های خود را اصلاح کند. او معتقد است درک درست و صحیح از تاریخ می‌تواند آینده کلام مسیحی را روشن سازد (Rauschenbusch, 1907: 119).

در دوران معاصر، تاریخ به نحو گسترده‌تری مورد توجه متکلمان قرار گرفت و جایگاه مسلطی را در مطالعات کلامی به خود اختصاص داد. بسیاری از الهی‌دانان به این باور رسیدند که الهیات برای زنده ماندن نیازمند توجه بیشتر به رویکرد تاریخی است. از این رو جنبه تاریخی کتاب مقدس را برجسته و جنبه قدسی آن را در درجه دوم اهمیت قرار دادند. تاریخ از منظر آنان ابزاری جهت حفظ جایگاه الهیات و کلام است؛ بنابراین نباید نادیده انگاشته شود. برای نمونه، گرهارد ایبلینگ (Gerhard Ebeling) در رشته‌های کلامی و کلیسایی تأکید ویژه‌ای بر تاریخ دارد. او معتقد است که تاریخ را باید در جهت خدمت به کلیسا و دین به کار گرفت و اگر دانش تاریخ تفسیر کتاب مقدس را تسهیل کند، این امر برای کلیسا فواید عظیمی در بر خواهد داشت (Dreyer, 2017: 121-122). مورد دیگر بروملی (Geoffrey W. Bromiley) است که اثری به نام *الهیات تاریخی* دارد. به اعتقاد او یک متکلم تاریخ در درجه نخست یک متکلم است و نه یک مورخ. با این حال او معتقد است الهیات تاریخی باید در خدمت کلیسا باشد (Dreyer, 2017: 123).

تلاش‌ها، مناقشات در باب اولویت رویکرد کلامی و یا رویکرد تاریخی در مطالعه کتاب مقدس همچنان ادامه دارد. بسیاری بر این امر پافشاری می‌کنند که کتاب مقدس را

می‌بایست هم با رویکرد تاریخی و هم با رویکرد کلامی مورد مطالعه قرار داد؛ اما این مسئله که در این مطالعه توامان آیا به‌طور اصولی تعادلی میان این دو جنبه از مطالعه کتاب مقدس ایجاد می‌شود و یا خیر، سؤالی است که ذهن بسیاری از اندیشمندان این حوزه مطالعاتی را درگیر کرده است. موری ری (Murray Rae) و نیکولاس توماس رایت (N. T. Wright) از محققانی هستند که به این موضوع پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد که هر کدام مجبوراند در یکی از طرفین این به اصطلاح «الاکلنگ» قرار بگیرند. زمانی که رایت در استدلال‌های خود به زمینه‌های تاریخی وحی توجه می‌کند، در طرف مقابل موری ری به مجموعه‌ای از باورهای کلامی در باب وحی استناد می‌ورزد (Heim, 2011: 51).

### تاریخ الهیاتی<sup>۱</sup>

درباره پیوند تاریخ و الهیات در بستر دانش تاریخ، موضوع تا حدودی متفاوت است. تاریخ هم در عرصه هستی‌شناختی و هم در عرصه معرفت‌شناختی ممکن است با کلام و الهیات تداخل پیدا کند. در این حالت از منظر هستی‌شناختی، مورخ نگاه قدسی به پدیده‌های انسانی و تاریخی دارد؛ به این معنا که نیروهایی مافوق طبیعی و فراتاریخی وجود دارند که جریان‌ها و وقایع تاریخی را رقم می‌زنند. تاریخ در این معنا صحنه اعمال قدرت و نفوذ خداوند است و مشیت و خواست خداوند بر خواست انسان‌ها غلبه دارد. در این نگاه دینی و الهیاتی به تاریخ، خداوند جهان را خلق کرده و آن را روبه‌سوی مقصد و غایتی به حرکت وامی‌دارد و در نهایت جهان در نقطه‌ای به پایان خواهد رسید؛ بنابراین هر آن‌چه رخ می‌دهد بخشی از طرح و نقشه الهی است. بر این اساس این باور ایجاد شده که «فهم تاریخی و اساساً تاریخ در مقام موضوع اندیشه، فقط در سپهری می‌تواند شکل گیرد که عناصر الهیاتی (کلامی) در آن حضور داشته باشد. به دیگر سخن آنجا که سخن از بنیادهای اندیشه تاریخی و فلسفه تاریخ به میان می‌آید، حضور کلام و اندیشه کلامی یک امر ضروری است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت» (وفایی، ۱۳۹۶: ۲۴۴). به‌طور کلی اعتقادات و باورهای کلامی جنبه فراتاریخی دارند. بیژن عبدالکریمی از این اعتقادات با عنوان «تفکر تئولوژیک» یاد می‌کند. به اعتقاد او تفکر تئولوژیک بیش از آن‌که به دنبال فهم امور واقع باشد، به دنبال دفاع از باورهای خویش

<sup>۱</sup>Theological History

است. بر همین اساس تفکر تتولوژیک برخوردارگی گزینشی با رویدادهای تاریخی دارد تا از این طریق به دفاع از باورهای اعتقادی و ایمانی خود بپردازد. در گزارش‌ها و تفسیرهای کلامی از تاریخ، باورها و گرایش‌های اعتقادی و ایمانی بیش از خود واقعیات تاریخی خودنمایی می‌کنند. گاهی حتی واقعیات تاریخی به‌طور کلی به حاشیه کشیده می‌شوند (عبدالکریمی، ۱۳۹۵: ۷۲-۷۱). این رویکرد در تاریخ‌نگاری مورخ اثرگذار است؛ زیرا مورخی که دغدغه دین و دفاع از ساحت باورهای کلامی را دارد، در عرصه معرفت‌شناختی و تاریخ‌نگاری نیز به دنبال تفکیک تاریخ و کلام نیست و گزارش‌ها و روایت‌های او با گزاره‌های کلامی آمیخته می‌شود. به اعتقاد استنفورد، تاریخ‌شناسی همواره در ساختن بخشی از تاریخ (تاریخ به‌مثابه رویداد) نقش دارد و این تاریخ نیز به‌نوبه خود گزارش می‌شود و در ادامه تبدیل به تاریخ‌شناسی می‌شود. این همان چیزی است که استنفورد از آن با عنوان «وحدت تاریخ» (استنفورد، ۱۳۸۵: ۵) یاد می‌کند. این مسئله نشان‌دهنده تأثیر متقابل گزارش‌های تاریخی و رویدادهای تاریخی است. در عرصه هستی‌شناختی زمانی که باورهای دینی تقویت شوند و زیست‌جهان مورخ آمیخته با باورهای کلامی باشد، به‌تبع آن در عرصه معرفت‌شناختی نیز تاریخ‌نگاری دینی تقویت خواهد شد. از سوی دیگر این‌گونه گزارش‌ها خود در ساختن تاریخ به‌مثابه رویداد اثرگذارند.

### مورد انقلاب بهمن ۱۳۵۷

عجین شدن انقلاب اسلامی با شریعت و دین و حضور پررنگ مذهب در تمام شئون آن، به ناگزیر در ساحت تاریخ‌نگاری این رخداد بزرگ نیز خود را می‌نمایاند. بینش تاریخ‌نگاران انقلاب ۵۷ به‌ویژه مورخانی که در ذیل گفتمان تاریخ‌نگاری مذهبی قلم می‌زنند، بینشی معنوی و الهیاتی است. این مورخان، انقلاب را نهضتی خدایی و آسمانی و مقدس توصیف می‌کنند که از بسیاری جهات به نهضت‌های مقدس و اصیل همچون انقلاب‌های انبیا شباهت دارد. درمیان اندیشمندان و متفکران معاصر که مبانی فکری خود را مستقیم از اسلام و قرآن دریافت کرده‌اند، امام خمینی از جایگاه والایی برخوردار است. اگرچه ایشان را نمی‌توان مورخ خواند و یا در میان آثارشان به دنبال اثری تاریخ‌نگارانه گشت؛ اما می‌توان تأثیر افکار و بینش کلامی ایشان را در نگاه به تاریخ و تأثیر آن را بر مورخان و بر تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ردیابی نمود. با مطالعه بیانات و آثار امام می‌توان دریافت که

بینش و رویکرد ایشان به تاریخ، الهیاتی و دینی است. امام خمینی در سخنان خود در ارتباط با رویدادها و وقایع عصر پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی در کنار عوامل طبیعی و انسانی، به نقش عوامل ماورائی و آسمانی و امدادهای غیبی تأکید می‌کند. به اعتقاد ایشان این دست خدا بود که امور را به پیش می‌برد و وقوع آن‌ها تنها مربوط به خواست انسان نبود (صحیفه امام، ۱۳۸۹: ۵/۳۹-۴۰). در اندیشه امام خمینی نقش فعال خداوند در تاریخ فراتر از نقش انسان و اراده او در حوادث تاریخی است. یکی دیگر از بزرگان انقلاب، اکبر هاشمی رفسنجانی است. او درباره منشأ آسمانی انقلاب ایران می‌نویسد: «انقلاب ما انقلابی اصیل است که ریشه در آسمان دارد و به‌جای هر فکر و ایده، مایه از قرآن می‌گیرد و اصلتش همراه با اصالت خلقت و جهان آفرینش تضمین شده است» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۳: ۸۳). در آثار سید حمید روحانی که جزو تاریخ‌نویسان پیشگام انقلاب اسلامی است، نیز این نگرش به‌وضوح مشاهده می‌شود. او انقلاب را نهضتی آسمانی و معجزه‌وار معرفی کرده و بر شخصیت معنوی و خداگونه رهبر انقلاب تأکید می‌کند (روحانی، ۱۳۵۹: ۴۲۲).

همان گونه که پیشتر گفته آمد، مورخ الهیاتی بر اساس مفروضات الهیاتی و گاه با استفاده مستقیم از گزاره‌های کلامی، تاریخ را به گونه‌ای بازسازی می‌کند که نه تنها با اعتقاداتش در تضاد نباشد، بل به گونه‌ای مؤثر آن‌ها را تقویت هم می‌کند. اساساً نگاه به تاریخ در میان باورمندان به یک باور خاص، نگاهی الهیاتی و کلامی است؛ اما نکته مهم این است که آیا او مجاز است در توصیف و تبیین گزاره‌های تاریخی به گزاره‌های کلامی و الهیاتی استناد بکند و یا خیر؟ برخی مورخان معتقد، با پای‌بندی به مبانی دانش تاریخ از این امر اجتناب می‌کنند؛ اما همه مورخان این ملاحظه دقیق روش‌شناختی و معرفت‌شناختی را در نظر نمی‌گیرند و در مواقعی در قامت مورخی ظهور می‌کنند که برای اثبات مقام اثباتی سوره‌ها به مقام ثبوتی ایشان ارجاع می‌دهند. در مورد تاریخ انقلاب اسلامی به اعتقاد این گروه از تاریخ‌نویسان، دست الهی یاری‌گر امام خمینی و توده‌های مردم بوده است و نیرویی خدایی و مافوق طبیعی، رویدادها را هدایت و انقلاب را به پیروزی رسانده است. محمدتقی مصباح یزدی بیش از سایرین این خصلت را بر رخداد انقلاب اسلامی بار می‌کند. او درباره نقش امدادهای غیبی در پیروزی انقلاب می‌نویسد: «برقراری الفت میان مومنان و نیز پایبندی آنان به احکام شریعت اسلامی، موجب بهره‌مندی آنان از امدادهای غیبی گردید و

خداوند متعال به برکت این وحدت رژیم پهلوی را سرنگون ساخت» (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۳۶). او انقلاب اسلامی را نهضتی در ادامه حرکت‌ها و نهضت‌های الهی و تلاش انبیا از هزاران سال پیش تاکنون می‌داند و به این ترتیب جنبه الهی و دینی انقلاب را برجسته می‌سازد: «تلاش تمامی انبیا، اوصیا، اولیا و مجاهدان الهی در طول هزاران سال برای برقراری حکومت الهی و حاکمیت قانون عدل الهی در روی زمین به وسیله این انقلاب به نتیجه رسید و همین امر منشأ عظمت این انقلاب می‌باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۹۷).

در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی یک نگاه دوآلیستی و ثنوی به تاریخ وجود دارد. تاریخ انسان‌ها عرصه مبارزه و رویارویی مداوم حق پرستان و باطل‌گرایان برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های آن‌هاست. تقابلی که همیشگی و مداوم است و در آن نور و تاریکی، زشت و زیبا و خیر و شر در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. در رویکرد الهیاتی و کلامی جناح حق پرستان را اولیای الهی و صالحان رهبری می‌کردند و جناح باطل‌گرایان پیرو ستمگران و زورمداران و در یک کلمه «طاغوت» بودند. این دوگانه‌انگاری حق و باطل که در سیر خطی تاریخ سرانجام به پیروزی حق‌مداران ختم می‌شود؛ باور همه پیروان ادیان الهی است. با توجه به این جهان‌بینی دینی، کشمکش میان حق و باطل همواره وجود داشته است و درنهایت به پیروزی حتمی جبهه حق خواهد انجامید. این نوع نگاه به تاریخ را در بسیاری از آثار تاریخ‌نگارانه انقلاب اسلامی می‌توان مشاهده کرد و مصادیق بسیاری را برای آن برشمرد. حمید روحانی که وجه غالب آثار خود را با همین رویکرد نگاشته است، این تقابل را چنین توصیف می‌کند: «توطئه‌ها و اتحاد نامقدس عوامل سرخ و سیاه در مقابل اراده و مشیت نیروی لایزال که بر پیروزی و فرمان‌روایی پیروان راستین مکتب توحید تعلق گرفته است، سخت سست و ناتوان است و انجامی جز شکست و محکومیت برای توطئه‌گران ندارد» (روحانی، ۱۳۵۹: ۱۵).

مهدی بازرگان پیش از انقلاب اسلامی در آثار خود بر جنگ میان حق و باطل و استمرار آن تأکید داشت. او با انتقاد از ایدئولوژی مارکسیست، به برتری ادیان توحیدی بر این ایدئولوژی اشاره کرده و معتقد بود ادیان توحیدی «به یک تضاد خیلی وسیع‌تر و عالم‌گیرتر از آن چه مارکس گفته است عقیده دارند ... و آن تضاد یا عصبان شیطان علیه خداست که

منشا تمام دشمنی‌ها و فسادها و کشتارها است و مردم دو دسته می‌شوند: «حزب‌الله» که رستگارانند و «حزب شیطان» که زیان‌کاران‌اند. در اساس و ریشه دو مکتب و دو عقیده وجود دارد: دنیاپرستی و خداپرستی» (بازرگان، ۱۳۹۳: ۱۵۰). بازرگان دین را یکی از پایه‌های مهم سیاست‌ورزی می‌داند. به باور او «سیاست باید لله باشد، لله هم در خیلی از آیات قرآن و دستورها مترادف یا لااقل ملازم الناس است. هدف سیاست خیر و سعادت مردم است» (بازرگان، ۱۳۹۸: ۳۷۵).

### مذهب تشیع و تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی

در فرایند رخداد انقلاب اسلامی، مذهب تشیع نشان داد که عامل اساسی برای بسیج توده‌ای است و قادر است با مفاهیم و نمادهای خاص خود، پیشران نهضت مردم باشد. تشیع چارچوبی ایدئولوژیک در اختیار رهبران انقلاب قرار داد تا از طریق آن به نهضت مردم ایران مشروعیت دینی ببخشد و ابزار و امکان‌های اعتقادی را برای مبارزه با رژیم «طاغوت»ی بسیج کند. امام خمینی و روحانیونی چون مطهری، بهشتی و طالقانی در کنار ایدئولوگ‌های غیرروحانی همچون شریعتی و بازرگان این ایدئولوژی را بسط دادند. آنان با همانندسازی میان تحولات تاریخ شیعه با رخدادهای انقلاب ۵۷ تلاش کردند وجه قدسی بدان ببخشند. از این رو این انقلاب را در راستای نهضت‌های شیعه و مهم‌ترین آن‌ها یعنی نهضت عاشورا ترویج و تبیین کردند (اسپوزیتو، ۱۳۹۳: ۴۱). این تفسیر انقلابی از اسلام شیعی با تفسیر سنتی از آن فاصله داشت. اسلام شیعی به دلیل دارا بودن ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی چون امامت، شهادت، قسط و عدل، مهدویت، ضدیت با استعمار و استبداد قابلیت خوبی برای پیش‌برد اهداف انقلاب داشت. بازرگان با تأکید بر مشیت الهی بر این باور بود که در نبرد دو جناح حق و باطل که از ازل وجود داشته، پیروزی حق حتمی است (بازرگان، ۱۳۸۵: ۳۱-۳۴). به باور او اندیشه مهدویت «به صورت انتظار ناجی بشریت و پیروزی نهایی حق بر باطل و عدل بر ظلم در مفاهیم مختلف آن در همه مذاهب وجود دارد، نه تصادف است و نه توهم؛ امری است بسیار طبیعی...» (بازرگان، ۱۳۸۵: ۳۰).

قیام امام حسین و واقعه عاشورا که از نقاط عطف در تاریخ تشیع است، خود به‌تنهایی محرک مهمی برای انقلاب محسوب می‌شد. این مؤلفه‌ها به بنیان‌های اصلی تاریخ‌نگاری



انقلاب بدل گشت و مورخان در نگارش تاریخ انقلاب بر بخش‌هایی از تاریخ تشیع که قابلیت انطباق با تحولات انقلاب را داشت؛ توجه ویژه‌ای نشان دادند. متفکران و اندیشمندیانی همچون علی شریعتی با برجسته‌سازی مؤلفه‌های اسلام سیاسی و شیعه انقلابی تأثیر فزاینده‌ای بر نهضت اسلامی و به تبع آن گفتمان تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی گذاشتند. آنان تلاش کردند اسلام را به صورت یک ایدئولوژی جامع و انقلابی معرفی کرده و نقاط قوت آن را نسبت به ایدئولوژی‌های مدرن غربی نظیر مارکسیسم و لیبرالیسم نشان دهند. تاریخ‌نگاری انقلاب نیز با پیروی از افکار و اندیشه‌های رهبران فکری انقلاب، تاریخ انقلاب را صحنه تقابل و درگیری دو جهان‌بینی، دو تفکر و دو جبهه حق و باطل نشان دادند و از عناصر انقلابی دین اسلام و مذهب تشیع برای حرکت‌بخشی و تهییج مردم به منظور ایستادگی در برابر حکومت و نظام حاکم بهره‌ها گرفتند.

قیام عاشورا و وقایع مرتبط با آن یکی از مهم‌ترین رخدادهایی است که تاریخ‌نگاری انقلاب بر پایه مبانی آن شکل گرفته است. نهضت عاشورا نهضتی بزرگ و حرکتی تاریخ‌ساز با ابعاد گسترده فرهنگی است. در تاریخ شیعه واقعه شهادت امام حسین در صحرای کربلا از نظر سیاسی به دو علت حائز اهمیت است. نخست این که امام حسین تنها امام در مذهب شیعه دوازده‌امامی بود که اثبات حقانیت امامت خود را با قیام مسلحانه همراه کرد. دیگر این که مفهوم شهادت که در این واقعه وجود دارد جاذبه‌ای نیرومند برای همه نهضت‌های شیعی در رویارویی با نظام حاکم فراهم کرد (عنایت، ۱۳۸۰: ۳۰۸-۳۰۹). اتفاقی این چنین با ویژگی‌هایی حماسی و انقلابی که در درون‌مایه خود دارد، بسیار مطلوب رهبران انقلاب دینی ۵۷ بود تا چراغ راه حرکت تحول‌خواه آنان باشد.

انقلاب اسلامی ایران هم در اندیشه متفکران و نظریه‌پردازان و هم در آثار بسیاری از تاریخ‌نگاران رسمی، به مثابه حرکتی در ادامه و تداوم قیام کربلا تصویر می‌شود. رویکردی که تاریخ‌نگاران رسمی انقلاب به تبع ایدئولوگ‌های آن به کربلا دارند، به گونه‌ای است که آن واقعه را به عنوان حادثه‌ای که در دهم محرم سال ۶۱ هجری اتفاق افتاد و پایان یافت نمی‌بینند؛ بل آن را به صورت جریانی ثابت و ماندگار تاریخی که همواره خود را بازتولید نموده، ارزیابی می‌کنند. به اعتقاد آن‌ها امام حسین وارث پرچم سرخی است که از آدم و

هابیل شروع واکنون به دست او رسیده است و او نیز به آیندگان خواهد سپرد (شریعتی، ۱۳۹۴: ۱۴). با این نگاه، انقلاب اسلامی هم از دیدگاه رهبران آن وارث انقلاب‌هایی است که در یک‌سوی آن هابیل و همه پیامبران، شهیدان و عدالت‌خواهان و امام حسین قرار دارند و در سوی دیگر آن قابیل و تمام فرعونیان و نمرودیان و کسری‌ها و قیصرها و یزیدیان حضور دارند.

عباسعلی عمید زنجانی ضمن اشاره به این موضوع که جریان قیام کربلا به صورت یک حادثه در دل تاریخ مدفون نگشت و به یک حماسه جاویدان تبدیل شد و به شکل یک قیام الگو و تاریخ‌ساز بدل شد، می‌نویسد: «انقلاب اسلامی ریشه در نهضت حسینی دارد ... معنی این حقیقت آن است که درک ماهیت واقعی انقلاب اسلامی در گرو درک نهضت حسینی است و هرچه غنی‌تر کردن مفاهیم انقلاب و کامل‌تر ادامه دادن آن بستگی به میزان فهم و برداشت ما از خط سرخ قیام سالار شهیدان دارد» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۷۹).

یکی دیگر از مفاهیم مهم مذهب تشیع مفهوم «شهادت» است که مورخان رسمی انقلاب توجه ویژه‌ای به آن نشان می‌دادند. شهادت به معنی مرگ در راه خدا از ارزش‌های بسیار متعالی سنن دینی و معنوی از جمله اسلام و تشیع است. شریعتی در باب اهمیت این مفهوم در تاریخ می‌گوید: «شهید، قلب تاریخ است، همچنان که قلب به رگ‌های خشک اندام، خون، حیات و زندگی می‌دهد، شهید همچون قلبی به اندام‌های خشک مرده بی‌رمق این جامعه، خون خویش را می‌رساند» (شریعتی، ۱۳۴۹: ۱۷۱). در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی نیز مفهوم شهادت و ایثار جان در راه مبارزه با رژیم استبدادی مورد توجه فراوان قرار گرفته است. «احد الحسینین» که از قرآن اتخاذ شده است<sup>۱</sup> و در مکتب تشیع جایگاه ویژه‌ای دارد، در تاریخ‌نگاری رسمی انقلاب نیز جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. به این معنا که در راه مقدسی که مردم علیه حکومت ظالم وارد شده‌اند، به یکی از دو نیکوترین فرجام «احد الحسینین» که پیروزی یا شهادت است، دست خواهند یافت که البته شهادت خود نوعی پیروزی است. عمید زنجانی ایثار و شهادت‌طلبی را یکی از مؤلفه‌های انکارناپذیر انقلاب اسلامی می‌داند که همواره انگیزه‌ای برای جهاد محسوب می‌شد و یکی از عوامل

۱. سوره توبه آیه ۵۲.

مهم در پیروزی انقلاب اسلامی بوده است (زنجانی، ۱۳۷۶: ۲۹).

حمید روحانی با تفکیک راه خسروان و شاهان از راه امامان و روحانیت (روحانی، ۱۳۵۹: ۳۰۹) شاه پهلوی را جانشین یزید و امام خمینی را فرزند علی و حسین توصیف کرده است (روحانی، ۱۳۵۹: ۴۷۳). روحانی در توصیف تحولات انقلاب از رویارویی پرچم خون رنگ تشیع در برابر علم کفر سخن گفته (روحانی، ۱۳۵۹: ۲۱۲)، فیضیه را به صحرای کربلا (روحانی، ۱۳۵۹: ۳۶۹) و انقلاب ۱۳۵۷ را به حادثه عاشورا (روحانی، ۱۳۵۹: ۴۸۳) تشبیه کرده است.

حمید پارسا در کتاب «حدیث پیمان» با ایجاد مرزبندی میان نیروهای مذهبی با گروه‌هایی که به نظر او غیر مذهبی‌اند، تقابل آن‌ها را در اعتقاد به مبانی دینی نشان می‌دهد. معتقد است نیروهای مذهبی در پی تحکیم حاکمیت الهی بودند و نیروهای غیرمذهبی گروه‌هایی بودند که به غیب و ابعاد معنوی توجهی نداشتند. از منظر او حاکمیت الهی و دینی بر محور معرفت شهودی و سنت‌های الهی شکل می‌گیرد و دموکراسی و دیکتاتوری بر محور معرفت انسانی ایجاد می‌شود (پارسا، ۱۳۷۶: ۳۵-۳۷). در تاریخ‌نگاری الهیاتی مانند موردی که نقل شد، نگاه دینی به هستی و جهان و نگرش کلامی و الهیاتی به تاریخ منجر به حذف و به حاشیه راندن تمام عناصر و اندیشه‌ها و نحله‌هایی می‌شود که با این نگاه تطابق ندارند. در این رویکرد، اندیشه‌هایی که به تاریخ نگاهی زمینی دارند، نادیده انگاشته می‌شوند و یا در تقابل کامل با اندیشه‌های دینی قرار می‌گیرند. حمید پارسا انقلاب را نه یک رخداد طبیعی بل فتح و نصرتی الهی توصیف می‌کند: «انقلاب برای نیروی مذهبی فتح و نصرتی الهی بود که به مصداق آیه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا اقبال اجتماعی عظیمی را به سوی دیانت به دنبال آورد» (پارسا، ۱۳۷۶: ۳۹۷). منوچهر محمدی در کتاب *انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها*، جهان استکبار را در مقابل دنیای مستضعفین به تصویر می‌کشد. او بر این باور است که مستضعفین محدود به مسلمانان و ملت‌های جهان سوم نمی‌شوند، بل تمام توده‌هایی که زیر سلطه استکبار هستند، مستضعف‌اند. «در یک قطب قدرت‌های مستکبر با همه امکانات نظامی اقتصادی هستند و در قطب دیگر ملت‌های مستضعفین جهان به رهبری مسلمانان بیدار و آگاه که

مستکبرین را به زانو درمی‌آورند ... بر اساس وعده الهی و قرآنی، حاکمیت جهان با مستضعفین و به رهبری مهدی موعود خواهد بود» (محمدی، ۱۳۸۰: ۲۵۱-۲۵۳). او تحولات تاریخ را بر اساس باورها و اعتقادات دینی و الهی خود تفسیر می‌کند و در بحث از عوامل روانی و ایدئولوژیکی که منجر به تسریع پیروزی انقلاب اسلامی شد، مورد امدادهای الهی را مورد اشاره قرار می‌دهد: «اعتماد و اعتقاد به این که قوای حکومتی توان رویارویی با حملات نظامی انقلابیون را ندارند، ممکن است ناشی از اعتقاد به امدادهای غیربشری و تقویت روحیه شهادت‌طلبی، امید به کمک خارجی به هنگام آشکار شدن اراده انقلابی، یا این باور که توده‌ها شکست‌ناپذیرند، باشد» (محمدی، ۱۳۸۰: ۴۴). در همین راستا، مؤلف در بحث مربوط به شکست نیروهای آمریکایی در عملیات طبس، این حادثه را به عوامل غیبی نسبت داده و می‌نویسد: «تردید نیست که شکست آمریکا در عملیات طبس یک معجزه بود و تنها امدادهای الهی بود که در آن تاریکی شب وقتی که همه نیروهای مسلمان انقلابی در خواب بودند، به یاری ملت ایران شتافت و با شن‌های روان، پیچیده‌ترین سیستم تکنولوژی را از کار انداخت و بار دیگر داستان عام‌الفیل را در اذهان مسلمانان زنده کرد» (محمدی، ۱۳۸۰: ۱۸۲).

در کتاب دیگری با عنوان *انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن*، انقلاب اسلامی نهضتی خدایی معرفی می‌شود و با استناد به سخنان مرتضی مطهری راه نیافتن اندیشه‌های غیرمعنوی در یک نهضت آسمانی، شرط برخورداری از عنایت‌ها و نصرت‌های الهی عنوان شده است (ملکوتیان، ۱۳۸۳: ۱۷۰). روح‌الله حسینیان در کتاب *درآمدی بر انقلاب اسلامی ایران*، مبارزات روحانیون و نیروهای مذهبی علیه حکومت شاه را از نوع مبارزاتی مظلومانه همچون قیام امام حسین در مقابل قدرت‌های ستمکار توصیف می‌کند. به اعتقاد او شیعیان در موقعیت‌های مشابه با ایثار و شهادت تلاش کرده‌اند راهی برای برون رفت از وضعیت موجود بیابند: «میدان ژاله سرزمین کربلا شد. مردم حسینیان و نیروهای نظامی کوفیان، اویسی شمر، شریف امامی ابن سعد و شاه تیلور یزید شد» (حسینیان، ۱۳۸۸: ۶۳۴). حسینیان مذهب شیعه را مذهبی انقلابی معرفی کرده که همواره این قابلیت را داشته که قیام کرده و حکومت‌های ظالم را سرنگون کند: «دستگیری، زندان رفتن و تبعید امام خمینی برای شیعیان جلوه‌ای از مبارزات امام موسی‌بن جعفر بود و شهادت او جلوه‌ای از روح

حسینی در کالبد مرجعیت و واقعه ۱۵ خرداد تجلی عاشورا بود» (حسینیان، ۱۳۸۸: ۴۶۵). در نگاه مولف، غلیان رویکرد کلامی در قالب خیر و شر دیدن مطلق بازیگران تاریخ انقلاب اسلامی به‌وضوح قابل مشاهده است. او در یک سو نیروهای مذهبی را قرار می‌دهد و در سوی دیگر تمام نحله‌ها و اندیشه‌هایی که دین‌گرا نیستند. به باور او، این گروه‌ها با عناوینی چون شیفتگان تفکر غرب یا روشنفکران، جریانات ملی و چپ‌گرا از اسلام‌گرایان متمایز می‌شوند (حسینیان، ۱۳۸۸: ۲۵۲). از نظر نویسنده، انقلاب اسلامی در مقابل «اعمال شیطانی دربار» از حمایت مستقیم الهی برخوردار بوده است. حسینیان با استناد به آیه «یریدون لیطفئوا نورالله بافواهمم والله متمّ نوره ولو کره الکافرون»<sup>۱</sup> می‌نویسد: «رژیم تصمیم گرفت با دستگیری رهبری و یاران مجاهد او نهضت را سرکوب کند، اما تقدیر الهی بر آن بود که همه اقدامات رژیم عامل تسریع و توسعه نهضت گردد» (حسینیان، ۱۳۸۸: ۳۲۰).

اثر دیگری که با رویکرد الهیاتی به تاریخ توجه کرده، کتاب نهضت روحانیون ایران علی دوانی است. علی دوانی نیز انقلاب اسلامی را به شکل یک کنش استثنایی و معنوی معرفی می‌کند. او ابعاد الهی و آسمانی این انقلاب را از طریق مرتبط کردن آن با وقایع صدر اسلام برجسته ساخته است: «شاه گمان می‌کرد با به کار بستن مانور پدر تاج‌دار خود «اعلیحضرت معاویه» (یعنی چاپ قرآن که همان قرآن بالای سر نیزه کردن معاویه است) می‌تواند فرزند برومند حضرت امام علی، خمینی را شکست دهد و ایران را همانند پیش به گورستانی خاموش و بی سروصدا بدل نماید» (دوانی، ۱۳۷۷: ۱۴۸). به باور داود فیرحی «تاریخ‌نگاری قدسی نوعی تاریخ‌نگاری است که از یک رویارویی یا دو قطبی‌سازی ایمانی شروع می‌شود. مورخ این دو قطبی‌سازی را به همه دوره‌های تاریخی بسط می‌دهد. به‌جای ارجاع به فکت‌های تاریخی به یک‌سری باورهای ایمانی ارجاع می‌دهد» (فیرحی، ۱۳۹۸: ۱۵). مؤید این گزاره، رویکرد علی دوانی است. او به تضاد و تقابل دائمی و همیشگی جناح یزید و جناح امام حسین باور دارد و نهضت امام خمینی را نهضتی شیعی برای نابودی طاغوت زمان توصیف می‌کند. او درباره دستگیری امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می‌نویسد: «آخر مگر نه این که عاشورا تکرار شده بود. حسین این عاشورا را ربوده و یاران او را قتل عام کرده بودند؟ یزید تاج‌دار قرن و لشکریان خون‌ریز او سرمست و مغرور به باده‌نوش و عیاشی دست یازیده

با قهقه‌های چندش‌آور و نفرت‌انگیز به ملت ایران دهن کجی می‌کردند» (دوانی، ۱۳۷۷: ۳/۳۶۶).

### نتیجه‌گیری

تضادهای فکری و اندیشه‌ای جریان‌های سیاسی بر تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی تأثیر به‌سزایی داشت و منجر به تولید آثار متنوعی در این حوزه شد. جریان‌های تاریخ‌نگاری انقلاب با هدف ایجاد تغییر در نگرش‌ها و باورهای مخاطبان، روایتی از تحولات انقلاب را ارائه می‌دهند که در بیشتر موارد در تقابل با روایت طیف‌های رقیب است. مورخان انقلاب در این مسیری که آغاز نموده و در جهت بسط و گسترش آن گام برمی‌دارند از منابعی الهام گرفته و راهنما و الگوهایی را برگزیده‌اند. تأکید مورخان رسمی انقلاب بر ابعاد دینی، معنوی و الهیاتی انقلاب اسلامی، دیدگاه‌های آن‌ها را در تقابل با روایت‌های رقیبی که از تحولات انقلاب اسلامی تحلیل مادی و طبیعی ارائه می‌دهند قرار داده است. این نوشتار با هدف تبیین نسبت تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی با باورهای الهیاتی، به بررسی انتقادی نمونه‌هایی از آثار تاریخ‌نگارانه انقلاب اسلامی پرداخته است. با تعمق در این آثار می‌توان دریافت که باورها و اندیشه‌های الهیاتی در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی ایران نقش برجسته‌ای داشته و دارد و به تبع آن تاریخ‌نگاری رسمی انقلاب اسلامی به‌شدت از الهیات اسلامی و باورهای کلامی متأثر بوده و است.

با وقوع انقلابی دینی و عجین شدن تمام شئون جامعه با دین، ساحت تاریخ‌نگاری هم در پیوند با دین تعریف می‌شود. مورخی که زیست‌جهانی آمیخته با باورهای دینی و الهیاتی دارد در عرصه تاریخ‌نگاری هم به تاریخ و الهیات در ارتباط با یکدیگر می‌نگرد. از دیدگاه مورخ باورمند، نیروهای فراتاریخی و فروتاریخی‌ای وجود دارند که جریان‌ها و وقایع تاریخی را رقم می‌زنند. در نگاه این مورخان، تاریخ صحنه اعمال قدرت و نفوذ خداوند است و مشیت او بر خواست و اراده انسان‌ها غلبه دارد و اوست که در صورت وجود شرایط لازم، نصرت و یاری خود را شامل حال انسان‌ها می‌کند. مورخی که وظیفه روایت انسانی، طبیعی و قاعده‌مند تاریخ را با استفاده از مدارک و اسناد تاریخی بر عهده دارد، در روایت انقلاب اسلامی این رویداد را در پیوند با باورهای الهیاتی خود توصیف می‌کند. دغدغه مورخ در این

آثار دفاع از باورهای الهیاتی است. رویکرد معنوی و الهیاتی بنیان‌گذار انقلاب به تاریخ، در کنار افکار نظریه‌پردازانی چون علی شریعتی، بر بنیان‌های نظری تاریخ‌نگاری انقلاب تأثیر مهمی بر جای گذاشت. تاریخ انقلاب با گزاره‌های فراتاریخی، فراطبیعی و الهیاتی و مفاهیم و مؤلفه‌های بنیادین مذهبی مانند شهادت و وقایعی چون واقعه کربلا و قیام امام حسین، روایت شد و رویکرد و بینش کلامی در جان تاریخ‌نگاری انقلاب رسوخ کرد. این رویکرد در تاریخ‌نگاری رسمی به‌طور مشخص توسط برخی نهادها و مؤسسات دولتی به شکل گسترده‌ای تبلیغ و ترویج می‌شود.

## منابع

## کتاب‌ها

- اسپوزیتو، جان. ال (۱۳۹۳)، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، چاپ پنجم، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۵)، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران، دانشگاه امام صادق.
- بازرگان، مهدی (۱۳۹۳)، *انقلاب اسلامی ایران (۲)*، مجموعه آثار (۲۳)، تهران، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۵)، *مباحث اعتقادی و اجتماعی، مجموعه آثار (۱۱)*، تهران، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۹۸)، *مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی، مجموعه آثار (۸)*، تهران، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- پارسا، حمید (۱۳۷۶)، *حدیث پیمانه (پژوهشی در انقلاب اسلامی)*، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۸)، *درآمدی بر انقلاب اسلامی ایران*، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۰)، *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*، تهران، نقش جهان.
- دوانی، علی (۱۳۷۷)، *نهضت روحانیون ایران*، چاپ دوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- روحانی، حمید (۱۳۵۹)، *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، چاپ ششم، تهران، راه امام.
- شریعتی، علی (۱۳۹۴)، *حسین وارث آدم، مجموعه آثار ۱۹*، مشهد، سپیده باوران.
- *صحیفه امام خمینی (۱۳۸۹)*، چاپ پنجم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، عروج.



- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۹۵)، *پایان تئولوژی ۲*، چاپ سوم، تهران، نقدفرهنگ.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۶)، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، تهران، کتاب طوبی.
- عنایت، حمید (۱۳۸۰) *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی.
- کار، ادوارد هالت (۱۳۸۷)، *تاریخ چیست؟*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، خوارزمی.
- گالووی، آلن (۱۳۷۶)، *پانین برگ: الهیات تاریخی*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، صراط.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۰)، *انقلاب اسلامی: زمینه‌ها و پیامدها*، قم، نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، معارف.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، تدوین قاسم شبان‌نیا، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- ملکوتیان، مصطفی و دیگران (۱۳۸۳)، *انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن*، قم، نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، معارف.
- وفایی، مهدی (۱۳۹۶)، *الهیات تاریخ (پژوهش در مبانی کلامی فلسفه تاریخ)*، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۷۳)، *در رابطه با انقلاب اسلامی*، چاپ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.

#### مقاله‌ها

- حضرتی، حسن، «نسبت تاریخ‌شناسی و علم کلام در حوزه امام‌شناسی: مورد امام رضا (ع)»، *همایش علمی پژوهشی امام رضا: ادیان مناهب و فرق*، تهران، ۱۳۹۱.
- عبدالکریمی، بیژن، «بازخوانی مفهوم شهادت»، *خمیه*، ۱۳۹۴، ش ۱۱۵.
- فیرحی، داود، «نسبت تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی و سنت تاریخ‌نگاری قدسی در ایران»، *حسن حضرتی، نقد روش‌شناسی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی*، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۸.

### منابع لاتین

- Erin Heim, "**History and theology: never the twain shall meet**". <https://www.postost.net/2011/08>.
- W. A. Dreyer; Jerry Pillay, "**Historical Theology: Content, Methodology and relevance**". <http://hdl.handle.net/2263/64275>.
- Walter Rauschenbusch, (1907) "The influence of historical studies on theology", *the American journal of theology*. Vol.11. No.1.

## سیاست عرب‌های مسلمان در استقبال از راهبرد مصالحه با اشراف ایرانی

زهرا جهان<sup>۱</sup>

محمدتقی ایمان‌پور<sup>۲</sup>

### چکیده

بررسی اخبار فتوح، حاکی از آن است که فرماندهان سپاه عرب‌های مسلمان در بیش‌تر مواقع ترجیح می‌دادند تسلط بر سرزمین ایران را به‌جای جنگ از طریق عقد قراردادهای صلح‌آمیز به دست آورند. بدین‌جهت، به شکل‌های مختلف به اشراف ایرانی و رعایای آنان با وجود داشتن سابقه جنگی و حتی نقض پیمان و شورش، امان می‌دادند و پای میز مذاکره با آنان می‌نشستند. با توجه به تکرار این سیاست، این پرسش مطرح می‌شود که چه انگیزه‌هایی در ترغیب نخبگان سیاسی نظامی عرب به در پیش گرفتن راهبرد مصالحه و سازش با اشراف ایرانی وجود داشت؟ هرچند رویداد بزرگ فتح ایران توسط عرب‌های مسلمان از زوایای گوناگون مورد بحث و تحلیل تاریخ‌پژوهان قرار گرفته است؛ اما تاکنون پژوهشی جامع و مستقلی در پاسخ به پرسش موردنظر، صورت نگرفته است. لذا در جستار حاضر، تلاش بر آن است تا با تکیه بر منابع دست‌اول و با استفاده از رویکردی تاریخی و روش تحلیلی‌توصیفی به پرسش مذکور، پاسخ داده شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که عواملی همچون تسهیل پیشروی سپاهیان عرب در سرزمین ایران با مساعدت‌های حکام محلی، کاهش مقاومت‌ها و اعتراضات در نواحی مختلف ایران با استفاده از نفوذ قومی و اعتبار خاندان‌های بزرگ محلی، استفاده از نیروی نظامی اشراف ایرانی در درگیری‌های داخلی قبایل عرب، استفاده از دانش و تجارب دیوان‌سالاران و دهقانان ایرانی در اداره نواحی متصرفی، در انعقاد عقد قراردادهای صلح‌آمیز و استقبال نخبگان سیاسی نظامی عرب‌ها از راهبرد مصالحه و سازش اشراف ایرانی در فتح سرزمین ایران مؤثر بوده است.

**واژگان کلیدی:** ایران، سده‌های نخست اسلامی، فاتحان عرب، اشراف ایرانی، مصالحه و سازش،

انگیزه‌های عرب‌ها.

## *The Policy of Muslim Arabs in Welcoming the Reconciliation Strategy with Iranian Elites*

Zahra Jahan<sup>1</sup>

Mohammad Taghi Imanpour<sup>2</sup>

### **Abstract**

An investigation of the Fotouh news indicates that the commanders of the Arab Muslim Corps in most cases preferred to gain control over the land of Iran through the conclusion of peaceful agreements instead of war. For this reason, in different ways, they gave immunity to the Iranian nobles and their subjects, despite having a history of war and even violation of the treaty and rebellion. They sat at the negotiating table with them. Considering the repetition of this policy, this question is raised, "what were the motivations in persuading the Arab political-military elites to adopt a strategy of reconciliation and compromise with the Iranian elites?" Although the great event of conquest of Iran by the Muslim Arabs has been discussed and analyzed by the historians from various angles, no comprehensive and independent research has been done to answer the question. Relying on the first-hand sources and using a historical approach and an analytical-descriptive method, the author tries to answer this question. The findings show that factors such as facilitating the advances of the Arab armies in Iran with the assistance of the local rulers, reducing resistances and protests in different areas of Iran by using the ethnic influence and prestige of the big local families, using the military force of the Iranian elites in the internal conflicts of Arab tribes, and using the knowledge and experiences of the Iranian bureaucrats and peasants in governing the occupied areas have been effective in concluding peaceful contracts. It was also the reason for the Arab political-military elites' inclination to adopt the strategy of reconciliation and compromise with the Iranian nobles in conquering the land of Iran.

**Keywords:** Iran, First Islamic Centuries, Arab Conquerors, Iranian Nobles, Reconciliation and Compromise, Motives of the Arabs.

---

1. PhD in History of Iran after Islam, Ferdowsi University of Mashhad, Iran jahan201@chmail.ir

2. Professor, Ferdowsi University of Mashhad, Iran (corresponding author)  
mimanpour@hotmail.com

## مقدمه

مطالعات صورت‌گرفته پیرامون رویداد فتح سرزمین ایران توسط عرب‌های مسلمان، حاکی از آن است که اشراف ایرانی هرچند بر طبق تمایلات بومی و منافع شخصی خود، حاضر به پذیرش عرب‌ها نبودند و حضور آنان را در منطقه به‌عنوان عنصر بیگانه، خوش نداشتند و بر ایشان ناگوار بود؛ اما سیاست‌ورزی آنان در دفع دشمن و حفظ جایگاه و امتیازات پیشین خود، متفاوت بود. چنان‌که برخی انگیزه‌ها و اهداف سیاسی، نظامی، اجتماعی و امنیتی همچون اضطرار در حفظ و تأمین امنیت جان خود، زنان و فرزندان و اهالی منطقه از کشتار، اسارت و تعرض توسط نیروی مهاجم عرب‌ها، حفظ مال و مناصب پیشین و یا کسب جایگاه مناسبی در نظام جدید به سبب ناامیدی و یا ناکامی در اتخاذ رویکرد نظامی، بروز اختلافات داخلی و بهره‌گیری از نیروی نظامی عرب‌ها در حذف رقبای دیرینه، واقع‌گرایی برای گذر از بحران و تجدیدقوا سبب شد دسته‌ای از اشراف ایران به راهبرد مصالحه و همکاری با عرب‌ها روی آورند (شواهد و توضیحات بیش‌تر در این زمینه را بنگرید در: جهان و دیگران، ۱۳۹۸: ۵۳-۶۹). در مقابل، خلفا و فرماندهان سپاه عرب از همان آغاز یورش به سرزمین ایران از پیشنهادهای مصالحه، حفظ و ابقای حاکمان محلی در اداره مناطق تحت نفوذشان، حتی پس از مقاومت‌های طولانی و عهدشکنی‌های مکررشان استقبال کردند. چنان‌که با مراجعه مستقیم به منابع و بازخوانی روایت‌های فتوح، آشکار می‌گردد که در موارد فراوانی این صلح‌نامه‌ها پس از محاصره‌ها، جنگ‌های فراوان و ناامید شدن اشراف و بزرگان محلی از دفاع و مقاومت در برابر تجاوز و دستبرد عرب‌ها به سرزمینشان منعقد شده است. برای مثال، می‌توان از والی خوزستان با نام هرمزان یاد کرد که با وجود حضور در نبرد قادسیه و ایستادگی سخت در دفاع از قلمرو خود در اهواز؛ اما پس از چند شکست با عرب‌ها صلح کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۸۸۳/۵-۱۸۸۵). نمونه دیگر، موافقت فرمانده سپاه عرب‌ها از درخواست مصالحه حاکم همدان به نام خسروشوم پس از شکست وی در نبرد نهاوند است (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۵۴/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۰/۹). همچنین می‌توان به صلح و سازش شخصیت‌های بزرگ مذهبی استخر و سیستان با عرب‌ها پس از شکست‌های نظامی (طبری، ۱۳۷۵: ۲۰۰۸/۵؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۲۵۷-۲۵۸؛ تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۸۰-۸۲) و صلح‌های متعدد خاتون بخارا با فرماندهان عرب و پیمان‌شکنی‌های وی

پس از رسیدن سپاهیان کمکی امیران شهرهای ترک‌نشین منطقه اشاره کرد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۶۶-۱۶۵؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۵۲-۵۴، ۵۷). ضمن این‌که طبری نیز پیرامون چگونگی انعقاد صلح‌نامه‌های نواحی سواد در عراق می‌نویسد، «با هیچ‌یک از مردم سواد، پیش از آن‌که جنگی رخ دهد، پیمان در میان نیامد» (طبری، ۱۳۷۵: ۵/ ۱۵۱۲).

با توجه به این‌که چنین سازش‌ها و عهدنامه‌هایی، سپاهیان عرب را از یکسری امتیازات اقتصادی متداول که از طریق جنگ به دست می‌آمد، مانند تصاحب املاک و اموال فراوان و به اسارت گرفتن نیروهای محلی محروم می‌ساخت و از طرفی با توجه به نظر برخی از تاریخ‌پژوهان درباره اهداف عرب‌ها از فتح ایران که معتقدند سپاهیان عرب بیش‌تر در پی اعمال حاکمیت و تأمین نیازهای مادی خود بودند تا دعوت مردم به دین اسلام (جهان و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۰۹-۱۲۹؛ ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۹: ۳-۴۱)، پرسش جستار حاضر این است که انگیزه‌های نخبگان سیاسی نظامی سپاه عرب‌های مسلمان در اتخاذ راهبرد سازش و مصالحه با اشراف ایرانی در فتح سرزمین ایران چه بوده است؟ اگرچه لشکرکشی عرب‌ها به سرزمین ایران و پیروزی‌های غیرقابل‌پیش‌بینی آنان بر سربازان ایرانی و فروپاشی سلسله ساسانی یکی از رویدادهای مهم تاریخ این سرزمین است که از دیرباز، ذهن بسیاری از تاریخ‌پژوهان را به خود مشغول داشته و بارها از زوایای گوناگون مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است؛ اما تاکنون ارزیابی جامع و مستقلی پیرامون پرسش اساسی جستار حاضر صورت نگرفته است. به‌عنوان مثال در زمینه عوامل و اهداف غیردینی، عدم مشروعیت دینی فتوحات عرب‌ها از جمله در سرزمین ایران می‌توان به مقاله‌های مشترک زهرا جهان، محمدتقی ایمان‌پور، حسین مفتخری و جواد عباسی تحت عنوان «جایگاه عوامل غیردینی در پیروزی عرب‌های مسلمان در فتح ایران» و «تهاجم اعراب مسلمان به ایران: عملیات جهادی یا کشورگشایی»، مقاله مشترک علی حسن‌بگی و امیرعباس مهدوی‌فرد تحت عنوان «واکاوی دیدگاه اهل‌بیت به فتوحات صدر اسلام با رویکرد تاریخی‌حدیثی»، مقاله پروین ترکمنی‌آذر با نام «ارزیابی ماهیت فتح بر اساس نظریه جنگ‌های ناعادلانه» اشاره کرد.

در زمینه سرنوشت و واکنش‌های متفاوت ایرانیان به‌ویژه اشراف و خاندان‌های برجسته ایران باستان در مواجهه با سپاهیان عرب می‌توان از رساله دکتری سرور خواجه‌نوری با نام

روحانیون زرتشتی در مواجهه با اسلام تا پایان قرن سوم هجری، مقاله مشترک حمیدرضا پاشازانوس و احسان افکنده با نام «واپسین ساسانیان در تخارستان و چین»، مقاله مشترک نجم‌الدین گیلانی و علی‌اکبر کجباف با نام «تحلیل مقاومت‌های هرمان مهرگانی در برابر اعراب مسلمان»، مقاله باقرعلی عادل‌فر با نام «تعامل بقایای ارتش ساسانی با نیروهای اسلام»، کتاب حمید کاویانی‌پویا با نام *سرداران ایرانی و اعراب در شامگاه ساسانیان*، مقاله ناظمیان‌فرد با نام «جنگاوران ایرانی در سپاه قبایلی عرب در سده نخست هجری»، کتاب جمشید کرشاسب چوکسی تحت عنوان *ستیز و سازش؛ زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده‌های اسلامی*، مقاله حسین مفتخری با عنوان «جامعه ایرانی در مواجهه با اعراب مسلمان»، مقاله اصغر فروغی با نام «تعامل طبقات اجتماعی ایران عهد ساسانی با اعراب مسلمان در فتح ایران»، مقاله مشترک زهره دهقان‌پور و محسن معصومی با نام «نقش ایرانیان در فتح ایران به دست اعراب از آغاز تا پایان سده نخست هجری قمری» نام برد.

همچنین پیرامون انگیزه‌های مؤثر در ایجاد همکاری و مصالحه ایرانی‌ها با فاتحان عرب می‌توان به مقاله مشترک زهرا جهان و دیگران تحت عنوان «انگیزه‌های سیاسی-اجتماعی و نظامی-امنیتی اشراف ایرانی در مصالحه با اعراب مسلمان» و مقاله مشترک محسن معصومی، حسین بیاتلو و محمد نورمحمدی تحت عنوان «انگیزه‌های اقتصادی و دینی ایرانیان در مصالحه با عرب‌ها در قرن نخست بر اساس عهدنامه‌ها» اشاره کرد. هرچند از لابه‌لای این آثار و برخی دیگر از منابع و پژوهش‌های تاریخی می‌توان داده‌ها و آگاهی‌های ارزشمندی پیرامون موضوع اصلی پژوهش حاضر به دست آورد؛ اما این داده‌ها و آگاهی‌ها چنان پراکنده است که درک شفاف موضوع را با دشواری‌هایی همراه کرده است. همین امر، اهتمام به بررسی دقیق موضوع را ضرورت می‌بخشد و از طرفی بر جنبه ابتکاری و نوآورانه پژوهش حاضر، دلالت دارد. درهرحال، در ادامه تلاش خواهد شد با استفاده از منابع کهن و با شیوه توصیفی-تحلیلی به دلایل احتمالی در پیش گرفتن راهبرد مصالحه عرب‌ها با اشراف، حکام و خاندان‌های بزرگ ایرانی پرداخته شود.



## ۱. تسریع و تسهیل پیشروی سپاهیان عرب در سرزمین ایران با مساعدت حکام محلی در شناسایی راه‌ها

بی‌تردید، کامیابی عرب‌ها در فتح ایالت‌های ایران بدون سازش و همکاری گسترده اشراف ایرانی امکان‌پذیر نبوده است. زیرا شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این کمک‌های حکام محلی در بسیاری از موارد موجب شکسته شدن مقاومت‌های نظامی برخی دیگر از اشراف ایرانی شده است. چنان‌که نشان دادن راه مخفی ورود به شهرهای محاصره‌شده‌ای نظیر شوشتر، نیشابور و گرگان منجر به ورود عرب‌ها به این شهرها و فتح آن‌ها شد (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۶۵-۱۶۶؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۹۵-۹۴، ۱۳۶، ۱۵۹؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۲۸۲؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۰۲-۲۰۳). چنان‌که پیش‌ازین نیز سعدبن ابی‌وقاص در نبرد قادسیه، آگاهی‌های لازم در مورد ویژگی‌های فیل و چگونگی امکان ضربه زدن به آن را از خود ایرانی‌ها به دست آورد و اقدام به نابودی فیل‌ها و فیلبان‌های سپاه ایرانی نمود (طبری، ۱۳۷۵: ۱۷۲۹/۵) و یا در فتح مدائن از طریق آگاهی یافتن از قسمت کم‌عمق دجله از طریق گروهی از ایرانی‌ها توانست نیروهای خود را از دجله عبور دهد و شهر را محاصره کند (مقدسی، ۱۳۸۶: ۴-۶/۸۵۴). همچنین افزون بر همکاری‌های داوطلبانه مذکور می‌توان به مواردی از همکاری‌های اجباری پاره‌ای از اشراف ایرانی با فرماندهان سپاه عرب اشاره کرد. به‌عنوان مثال، مثنی‌بن حارثه به مرزبان شهر انبار به شرطی امان داد که راهنمایی را به همراهش بفرستد تا راه را نشان دهد (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۴۷-۱۴۸؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۲۴/۴).

درهرحال، چنین سازش‌ها و عهدنامه‌هایی اگرچه عرب‌ها را از یک‌سری امتیازات اقتصادی متداول که از طریق جنگ به دست می‌آمد مانند تصاحب املاک و اموال فراوان و به اسارت گرفتن نیروهای محلی محروم می‌کرد؛ اما نخبگان سیاسی و نظامی عرب‌ها اعم از خلفا و فرماندهان سپاه می‌توانستند در قبال سازش و مصالحه با اشراف ایرانی به فتح آسان‌تر سایر مناطق بپردازند. زیرا عرب‌ها با مناطق مختلف ایران آشنایی کافی نداشتند؛ اما از طریق عقد قراردادهای مسالمت‌آمیز می‌توانستند از مساعدت‌های حکام محلی در شناسایی راه‌ها و امکانات دیگر مناطق در روند فتح سایر مناطق، بهره‌گیرند. در تأیید ادعای مذکور می‌توان به تأکید فاتحان عرب بر گنجاندن شروطی چون خبرگیری و خبررسانی

از جمله رساندن اخبار تحرکات مهم، نشان دادن راه‌ها، پل‌ها و بازارها، کمک‌های مالی و پشتیبانی همچون ساختن پل، رساندن غذا، پذیرایی و مهمانی و همکاری نظامی از طریق پیوستن به سپاه عرب‌ها و ساختن ابزارهای نظامی در مفاد صلح‌نامه‌های منعقد شده با حکام محلی ایران اشاره کرد (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۴۷، ۱۴۸؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۵، ۸، ۱۱، ۱۶۰؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۲۵، ۱۶۲۴/۴؛ ۱۶۶۵/۵، ۱۶۷۵، ۱۹۶۵، ۱۹۷۷، ۱۹۸۱، ۱۹۸۲).

همچنین به گمان می‌رسد روی آوردن عرب‌ها به سیاست ابقای حکام محلی در اداره نواحی متصرفی سبب می‌شد تا با حضور آنان که هم در منطقه دارای نفوذ اجتماعی بودند و هم از نظر سیاسی و اداری به دلیل داشتن آگاهی و تجربه، سنجیده‌تر عمل می‌کردند، دیگر نیازی به حکمرانان عرب و اسکان نیروی نظامی در مناطق مفتوحه نباشد و این به عرب‌ها فرصتی می‌داد که تمام نیرویشان را صرف جنگ و فتح نواحی بیش‌تر نمایند. لذا به شکل‌های مختلف به اشراف ایرانی و رعایای آنان با وجود داشتن سابقه جنگی و حتی نقض پیمان و شورش، امان می‌دادند. برای نمونه می‌توان از ماهک‌بن شاهک رهبر شورشی فارس در عصر خلافت عثمان یاد کرد که پس از سرکوب، مجدد به حکومت استخر گمارده شد (ابن‌اعثم، ۱۳۷۲: ۲۸۱). همچنین می‌توان از ونداد هرمز، چهارمین فرمانروای سلسله قارن در طبرستان، یاد کرد که با وجود شورش بزرگی که در سال ۱۶۶ق برای بیرون راندن مسلمانان در این منطقه آغاز کرد و شماری از نواب و امرای خلیفه و مسلمانان را به قتل رساند؛ اما پس از این که سپاهیان عباسی توانستند با لشکرکشی‌های سنگین، سلطه خود را تا حدی تجدید کنند به‌زودی به وی اجازه داده شد که به وطن برگردد و در مقام خود ابقا شود. وی با وجود نافرمانی‌هایی که در عصر خلافت هادی و هارون‌الرشید نیز انجام داد تا زمان مرگش در عصر خلافت مأمون همچنان بر مقام خود باقی ماند (مرعشی، ۱۳۴۵: ۶۲-۶۰؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۸۳، ۱۸۹).

## ۲. کاهش مقاومت‌ها و اعتراضات با استفاده از تمکن مالی و نفوذ اجتماعی حکام محلی

به نظر می‌رسد عرب‌ها با حفظ و ابقای حاکمان محلی در اداره مناطق تحت نفوذ خود می‌توانستند ضمن تأمین نیازهای مادی خود از طریق مالیات‌های دریافتی به‌طور فزاینده‌ای



از شدت و تعداد منازعات میان دو طرف و شورش‌های محلی بکاهند. همچنین از این طریق، آن‌ها می‌توانستند در قبال حفظ آرامش و امنیت ایجادشده به استحکام سلطه سیاسی خود در نواحی متصرفی بپردازند. زیرا در غیر این صورت، اشراف ایرانی با برخورداری از اعتبار محلی و دودمانی خود می‌توانستند کانون مقتدری برای مقاومت علیه عرب‌ها فراهم آوردند و با رشادتها و جان‌بازی‌های خود از گسترش سریع قدرت عرب‌ها در منطقه جلوگیری کنند. به دیگر سخن، اشراف ایرانی با بهره‌گیری از قدرت مادی و معنوی خود می‌توانستند رهبری حرکت‌های نظامی ایرانی‌ها علیه نیروهای مهاجم و فاتح عرب را به دست گیرند و در مناطق مفتوحه، گروهی را برای قیام سازمان‌دهی کنند و یا تحریک به شورش کنند. برای نمونه می‌توان از یک حرکت وسیع که اندکی بعد از فتح خراسان در حدود سال ۳۲ق در مناطق قهستان و نیشابور علیه حاکمیت عرب‌ها به پا شد، یاد کرد. رهبر این ناراضیان، شخصی به نام قارن بود که با تحریک اهالی شهرهای طبسین، بادغیس، هرات و قهستان، امید بازپس‌گیری حاکمیت پیشین خود را داشت (ابن‌فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۱۵۱؛ طبری، ۱۳۷۵: ۲۱۷۱/۵-۲۱۷۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۲۷/۹-۲۲۹). همچنین می‌توان به اقدامات اسپهبد خورشید و ونداد هرمز از جمله حکام محلی طبرستان در کشتن بسیاری مسلمانان و عرب‌هایی که عامل خراج در منطقه پس از فتح شده بودند، اشاره کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۷۳۵؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۸۳-۱۸۵).

بدیهی است که با چنین حرکت‌های اعتراضی، از سرعت پیشروی سپاه عرب در فتح مناطق، کاسته می‌شد و آنان ناگزیر به صرف هزینه نظامی بسیاری برای سرکوب چنین حرکت‌هایی می‌گشتند. چنان‌که بررسی اخبار فتوح، حاکی از آن است در بعضی مناطق که اشراف ایرانی به مقابله نظامی و تحریک رعایای خود به شورش روی آورده بودند، عرب‌ها تا مدت‌ها اسیر تثبیت موقعیت خود بودند. چنان‌که به گواه منابع، منطقه فارس که پایگاه اعتقادی و خاستگاه ساسانیان بود به رهبری و تحریک بزرگان منطقه به‌ویژه روحانیان زرتشتی، شدیدترین واکنش‌ها و مقاومت‌ها را از خود نشان داد. به‌گونه‌ای که بلاذری، تصرف بخش‌هایی از ایالت فارس را از جهت سختی کار و کسب غنائم، همانند نبرد قادسیه دانسته است (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴۳). به‌عنوان مثال، شهر استخر در ایالت فارس به مدت یک ماه در برابر نیروهای عرب مقاومت کرد و پس از فتح، چندین بار شورش کرد (ابن‌اعثم،

۱۳۷۲: ۲۶۰، ۲۸۱؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۴۵؛ طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۲۰۰۸، ۲۱۱۱) و بررسی‌های صورت گرفته، حکایت از آن دارد که فتح سراسر ایالت فارس، ده سال به طول انجامید (چوکسی، ۱۳۸۱: ۳۳). همچنین می‌توان به‌کندی فتح خوزستان اشاره کرد که به سبب مقاومت‌های سخت هرمزان، از حکام محلی خوزستان، و خاندانش، حدود دو سال به درازا کشید. وی که فرمانده جناح راست سپاه ایران در جنگ قادسیه بود، پس از شکست یافتن خود و سایر متحدان سیاسی و نظامی‌اش در نبرد قادسیه به قلمروی موروثی خود در اهواز گریخت و برای سد کردن پیشرفت عرب‌ها به سرزمینش با برخورداری از اعتبار دودمانی و محلی، کانون مقتدری برای مقاومت فراهم آورد. به‌گونه‌ای که به گفته منابع، هشتاد نبرد را در شوشتر در مقابل عرب‌ها سامان داد و در تاریخ فتوح، نامی درخشان از خود به جا گذاشت (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۳۳-۱۳۸؛ طبری، ۱۳۷۵: ۵ / ۱۸۹۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۸ / ۳۸۴).

با وجود این، به نظر می‌رسد در اغلب مواردی که فاتحان عرب به سیاست حفظ و ابقای حاکمان محلی در اداره مناطق مفتوحه روی می‌آوردند، می‌توانستند از نفوذ مادی و معنوی آنان در کاهش مقاومت‌های محلی و هزینه‌های نظامی خود بهره‌گیرند. به دیگر سخن، فاتحان عرب با این واگذاری‌های قدرت به حکام محلی، امکان توفیق بیش‌تر در مطیع نگه‌داشتن زیردستان و کاهش شورش‌های محلی را داشتند. زیرا حضور عرب‌ها به‌عنوان عنصری بیگانه می‌توانست برای ایرانی‌ها ناگوار باشد؛ اما ابقای حاکمان محلی سبب می‌شد که توده‌های مردم ایران نسبت به تغییرات عمده حکومتی حساسیت لازم را نشان ندهند و حاکمیت عرب‌ها را ولو به‌صورت تابعیت ظاهری هم که شده، راحت‌تر بپذیرند. لذا عرب‌ها می‌توانستند از نفوذ اجتماعی حکام محلی به‌عنوان ابزاری در جهت اطاعت اهالی و تثبیت سلطه و حاکمیت خویش، سود جویند. برای نمونه، می‌توان به نقش والی آذربایجان به نام اسفندیار، پسر فرخزاد اسپهبدانی در پایان دادن به منازعه اهالی این سرزمین با عرب‌ها اشاره کرد. به گزارش منابع، وی پس از شکست نظامی در برابر سپاهیان عرب به بکیربن عبدالله، فرمانده سپاه عرب‌ها چنین پیشنهاد می‌دهد که اگر خواهان صلح و فتح آسان این سرزمین است، او را زنده نگه دارد. زیرا «مردم آذربایجان اگر من از طرف آن‌ها صلح نکنم یا نیایم به جای نمانند و سوی کوهستان‌های اطراف روند... مدت‌ها در حصار بماند». بدین‌ترتیب، با مصالحه اسفندیار با بکیربن عبدالله، همه مناطقی از آذربایجان که اسفندیار بر آن‌ها مسلط

بود، تسلیم عرب‌ها شد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۷۹/۵؛ مسکویه، ۱۳۸۹: ۳۸۰/۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۹-۴۰/۹).

### ۳. استفاده از نیروی نظامی اشراف ایرانی در کارزار فتوح و درگیری‌های داخلی

آن‌گونه که از گزارش‌های منابع برمی‌آید از همان آغاز یورش عرب‌ها به ایران، شماری از اشراف نظامی این سرزمین با درک موقعیت و شرایط موجود، دست از مقاومت کشیدند و خود را به نیروهای عرب، تسلیم کردند. ظاهراً نخستین گروه آنان در گرماگرم نبرد قادسیه هنگامی که ضعف و هزیمت بر لشکریان ساسانی عارض شد، خواستار تعامل با عرب‌ها شدند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۰-۴۱؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۷۴۱/۵). همچنین می‌توان به ماجرای پیوستن سپاه و سیصد تن از همراهانش به سپاه عرب‌ها در هنگام محاصره شهر شوش حدود سال ۱۶ق (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۳۰؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۰۴/۵-۱۹۰۵؛ مسکویه، ۱۳۸۹: ۳۵۷/۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۹۲/۸) و یا نیروهایی که در هنگام فتح قزوین به رزمندگان عرب تسلیم شدند، اشاره کرد (ابن‌فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۱۲۱-۱۲۲؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۴/۳۴۳). از طرفی، گزارش‌های منابع، حکایت از آن دارند که خلیفه دوم با همه تعصبات و سخت‌گیری‌های قومی و نژادی که داشت به همه فرماندهان خود اجازه داد برای ادامه روند فتوح از تجربه و مهارت جنگاوران تسلیم‌شده ایرانی استفاده شود و نیروهای موردنیاز خود را از میان آنان برگزینند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۸۵۵/۵). چنان‌که پس از خیردار شدن از خواسته‌های سپاه و سیصد تن از همراهانش، وی به ابوموسی اشعری دستور داد بر مبنای سوابق نظامی آن‌ها، بالاترین مقرری به آن‌ها تعلق گیرد که به گزارش طبری، بیش‌ترین مبلغی که تا آن زمان به مردی از عشیره‌های عرب پرداخت شده بود به آن‌ها نیز داده شد (همان: ۱۹۰۵-۱۹۰۶). حتی به دستور عمر، جزیه از بخشی از اساوره پارسی که به عرب‌ها پیوسته بودند، برداشته شد (همان، ۱۸۵۵/۵، ۱۹۸۲؛ ابوعبید، ۱۴۰۸: ۲۳۱). به نظر می‌رسد این ملاحظاتی که عمر و دیگر خلفا و فرماندهان عرب در جذب و پذیرش اشراف نظامی ایران در ایام فتوح اعمال می‌کردند، بیش‌تر به این دلیل بوده است که می‌خواستند با نشان دادن خوش‌رفتاری به دشمنان دیروز خود، زمینه را برای پیوستن سایر نیروهای نظامی فراهم سازند و با جذب

این عناصر، کمبودها و نیاز سپاهیان خود را برطرف کنند (شیمادا، ۱۳۸۶: ۱۷۸). زیرا تلفات پرشمار انسانی در کارزار فتوح و درگیری‌های خونین بین قبایل عرب موجب کاهش تعداد نیروهای عرب و توان رزمی قبایل درگیر شده بود.

افزون بر این، از دیرباز شماری از قبایل عرب برای تقویت توان نظامی خود، بر اساس سنت حلف و جوار به جذب هم‌پیمان روی می‌آوردند که در معرکه‌های فرار بتوانند تهاجم رقیب را دفع کنند یا به‌خوبی از عهده شیبخون دشمن برآیند (Landau-Tasseron, 2006: 31-6) که فتوح اسلامی چنین فرصتی را برای آنان فراهم کرد و جنگاوران ایرانی در کانون توجه قبایل عربی قرار گرفتند. زیرا درگیری‌های قبایل عرب در عراق، خواه در وضعیت دفاعی و خواه در وضعیت تهاجمی، نیاز به بهره‌گیری از توان رزمی جنگاوران ایرانی که در تیراندازی و سوارکاری، مهارتی بالا داشتند، دوچندان کرده بود (ناظمیان‌فرد، ۱۳۹۵: ۲۲). از این‌رو به گمان می‌رسد، فاتحان عرب با درک توانایی و کاردانی جنگاوران ایرانی حاضر به پذیرش تمامی شروط آنان در مصالحه شدند تا با جذب این عناصر بر توان و اقتدار دفاعی و تهاجمی خود در کارزار فتوح و همچنین درگیری‌های خونین بین قبایل عرب بیفزایند. در تأیید ادعای مذکور می‌توان به مشارکت اسواره در فتح مناطق داخلی ایران از جمله یاری به فرماندهان سپاه عرب در جنگ مدائن و جلولاء (بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۱)؛ کمک‌های نظامی حیان نبطی ایرانی در رأس یک گروه هفت یا ده‌هزار نفری از ایرانی‌ها در پیشرفت نظامی عرب‌ها در منطقه خراسان و ماوراءالنهر (طبری، ۱۳۷۵: ۳۸۶۶/۹، ۳۹۰۰۰)، پیکار فرزند یکی از اسواران قزوین به نام عازب در رکاب فرمانده سپاه عرب‌ها به نام براء بن حازب و نقش وی در خراج‌گزاری دیلمیان و گشودن زنجان (ابن‌فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۱۲۲) و یا گزارش دینوری از حضور جنگاوران ایرانی در سپاه مختار ثقفی و یاری به وی در جنگ‌های داخلی با امویان اشاره کرد (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۳۹).

#### ۴. استفاده از تشکیلات، دانش و تجارب دیوان‌سالاران ایرانی در اداره نواحی متصرفی

به نظر می‌رسد نیازمندی فاتحان عرب به تشکیلات دیوانی و بهره‌گیری از نیروهای باتجربه محلی برای رسیدگی به مسائل مالی و اداری مناطق مفتوحه از دیگر انگیزه‌ها و

دلایل آنان در استقبال از درخواست مصالحه و همکاری برخی از اشراف دیوانی / دبیران ایرانی بوده است. زیرا عرب‌های سرزمین حجاز تا قبل از ظهور اسلام، فاقد تجربه حکومتی بودند. پس از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه نیز چنین حکومت مرکزی از نظر دیوان‌سالاری بسیار ساده و بسیط بود و امور حکومتی در حد لازم و متناسب با وضعیت جنگی و نظامی به اجرا درمی‌آمد. بدین‌صورت که در عصر پیامبر و خلافت ابوبکر تدوین پیمان‌نامه‌ها، جمع‌آوری و مصرف زکات، جزیه، مکاتبه‌ها با ملوک و سران قبایل و کارهای دیگر از این‌دست، بدون هرگونه تشریفات دیوانی مثل نسخه‌برداری و بایگانی مکاتبه‌ها و اسناد انجام می‌شد (رضایی و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۵)؛ اما با توسعه قلمرو حکومت اسلامی که به دنبال فتوح در قلمرو ساسانی و روم صورت گرفت به تدریج مشخص شد که تشکیلات ساده حکومت عرب‌ها از ظرفیت و توان لازم برای اداره قلمرو رو به گسترش اسلامی برخوردار نیست.

به بیانی دیگر، با گسترش فتوح، فاتحان عرب به پیچیدگی اداره امور مناطقی که از نظر سطح تمدنی و فرهنگی و نیز مناسبات اقتصادی به‌مراتب، بالاتر از آنان بودند، پی بردند. از طرف دیگر، مقیاس محاسبه‌ها درآمدهای ناشی از خراج و جزیه به‌ویژه ثبت و ضبط مناسبات مالی میان حکومت اسلامی و رعایای آن در مناطق مفتوحه، بسیار فراتر از توان و استعداد اداری و دیوان صاحب‌منصبان سپاهی و تشکیلات آن حکومت بود. در چنین شرایطی، سرمشق قرار دادن نهادها و تشکیلات مالی حکومت‌های پیشین، بهترین راه‌حل بود. از این‌رو، شرایط لازم برای استفاده از طبقات فرهیخته ملل مغلوب از جمله دبیران ایرانی که از تجربه و سابقه مناسبی در ملک‌داری و اداره امور دیوانی برخوردار بودند، فراهم گشت. از مصادیق بارز ادعای مذکور، اقتباس و الگوبرداری فاتحان عرب از نظام و سازمان اداری ایرانی‌ها در تشکیل دیوان و بهره‌گیری از دبیران ایرانی در ثبت و ضبط امور دیوانی نواحی مختلف ایران و بین‌النهرین در سده‌های نخست اسلامی است. چنان‌که در سال ۱۶ق مغیره بن شعبه به کمک یکی از دبیران ایرانی به نام فیروزان یا پیروز که پدر زادان فرخ بود، دیوان منظم سپاه را در قلمروی اداری خود تشکیل داد (مسکویه، ۱۳۸۹: ۱ / ۳۷۴). در سال ۲۰ق نیز عمر بن خطاب بر اساس راهنمایی‌های هرمزان تصمیم به ایجاد چنین دیوانی در مدینه گرفت که بعدها دیوان چند یا دیوان عطا نامیده شد (ماوردی، ۱۳۸۳: ۴۰۱-۴۰۲)؛

ابن طقطقی، ۱۳۵۰: ۱۱۳؛ مسکویه، ۱۳۸۹: ۱/۳۷۳-۳۷۴؛ جهشیاری، ۱۳۴۸: ۴۴-۴۵). در کنار آن، دیوان‌های خراج ساسانی با همان کارمندان بومی در مناطق مفتوحه ایران همانند گذشته به کار خود ادامه می‌دادند (ماوردی، ۱۳۸۳: ۴۰۶).

افزون بر ناآشنایی عرب‌های مسلمان در صدر اسلام در امور دیوانی و بیگانه بودن آنان نسبت به فن و هنر دبیری (قدامه‌بن جعفر، ۱۳۵۳: ۴؛ جهشیاری، ۱۳۴۸: ۴۴-۴۵) به نظر می‌رسد عواملی دیگر همچون توانایی‌های بی‌بدیل ایرانی‌ها در امور دیوانی، دشواری دیوان‌های فارسی و محدودیت‌های عرب‌ها در آموزش و فراگیری این حرفه، موجب استقبال فاتحان عرب از درخواست مصالحه و سازش دبیران ایرانی شد. زیرا فن و هنر دبیری و نویسندگی به‌مانند هنرها و فنون دیگر، آداب و شیوه‌ها و سنن خاص خود را داشت و آشنا شدن با دقایق این هنر، نیازمند کسب تجارب زیادی بود که رسیدن به این امر برای عرب‌های صدر اسلام به‌آسانی و در زمان اندک، امکان‌پذیر نبود (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۱۲؛ رضایی و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۸). این در حالی است که سنت دبیری در بین ایرانی‌ها از سابقه زیادی برخوردار بود و دبیران ایرانی، فنون و دقائق هنر دبیری را از نیاکان خود آموخته بودند و این کار در برخی دودمان‌ها، ارثی شده بود (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۲۹؛ ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۵۹، ۶۰-۶۱). ضمن این‌که آموزش دبیران و فراگیری این حرفه از طریق آیین‌نامه‌های دبیری پیش از اسلام بود که فاتحان عرب، امکان بهره‌گیری از این آیین‌های دبیری را نداشتند (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۱۷-۱۲۰). لذا دبیران ایرانی حتی آن دسته که ذمی بودند به علت توانایی در اداره نهادهای دیوانی و برخورداری از تجربه تأسیس دواوین و اداره امور اقتصادی، مالیاتی در جای خود ابقا شدند (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۰۰).

از سوی دیگر به نظر می‌رسد آگاهی دبیران به پاره‌ای از مسائل سیاسی و فرهنگ ایرانی‌شهری از دیگر عوامل استقبال نخبگان سیاسی عرب از راهبرد سازش و مصالحه دیوان‌سالاران ایرانی و تقرب با فراز و نشیب آنان نزد خلفا و حکام عرب در سده‌های نخست اسلامی بوده باشد. زیرا بنا بر گزارش‌های منابع، عرب‌ها و رؤسای آنان به طرز زندگی اشراف ایرانی گرایش داشتند؛ حتی گاهی آن را بر سنت‌ها و عادت‌های خود ترجیح می‌دادند (بیرونی، ۱۳۵۲: ۵۱؛ مسعودی، ۱۳۴۷: ۲/۳۵، ۶۹۹؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۴۲-۴۳؛ ابن‌خلدون،



۱۳۳۶: ۳۳۹/۱). بر همین اساس، دبیران ایرانی که پیش از لشکرکشی و سلطه عرب‌ها بر سرزمین ایران، وظیفه ثبت وقایع روزانه و رویدادهای مهم دربار شهریاران ساسانی را بر عهده داشتند، در عصر اسلامی نیز به‌عنوان یکی از طبقات والامقام، اندیشه‌ورز، اهل علم و آگاه به تاریخ عصر خود، مورد توجه حاکمان و اندیشمندان عرب قرار گرفتند (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۵۴-۵۲). افزون بر آن، بی‌رقیب بودن دبیران ایرانی در امور مالی و مهارت و کفایت بی‌نظیر آنان در امر کتابت، فرصت بیش‌تری برای حضور و تأثیرگذاری‌شان در توسعه و تشکیلات دیوانی عرب‌های مسلمان فراهم می‌نمود. چنان‌که زیادبن ابیه به هنگام حاکمیتش بر عراق به تبحر ایرانی‌ها در امور دیوانی اعتراف می‌کرد و در تشکیلات دیوانی و اداری منطقه تحت نفوذ خود، بهره‌گیری از کاتبان ایرانی در نسخه‌برداری از نامه‌ها را بر کاتبان عرب ترجیح می‌داد (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱۶۸/۲) و در این دوره، یکی از دبیران مشهور ایرانی به نام زادن فروخ را مأمور جبايت خراج عراق و انجام امور اداری مربوط به آن کرد (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۵۴). این فرد، تا بدان حد در جایگاه و مقام خود تثبیت شده بود که تا دوره امارت حجاج بن یوسف ثقفی بر منصب خود باقی ماند و در رأس دیوان عراق که به زبان پهلوی نوشته می‌شد، جای داشت (بلاذری، ۱۳۶۴: ۶۰؛ جهشیاری، ۱۳۴۸: ۶۸) و با توجه به اهمیت و پیچیدگی این دستگاه مهم، دبیران ایرانی بسیاری زیردست او فعالیت داشتند. مشهورترین آنان، صالح، پسر عبدالرحمن سیستانی بود که پدرش در حمله ربیع‌بن زیاد به سیستان در سال ۳۰ ق یا ۳۱ ق به اسارت درآمد و به بردگی زنی از قبیله بنی‌تمیم در بصره فروخته شد. وی در بصره به دیوان زیادبن ابیه و پسرش عبیدالله راه یافت و در روزگار امارت حجاج، در دیوان خراج، زیردست زادن فروخ به فعالیت مشغول شد (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۲۱، ۴۴۳-۴۴۲؛ خلیفه‌بن خیاط، ۱۴۱۴: ۱۲۰؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۶۰).

شایان ذکر است که ترقی و اهمیت واقعی این صاحب‌منصبان دیوانی در دوره عباسی بود. زیرا در دوره عباسی، تقلید از نظام و سازمان‌های اداری ایرانی‌ها به مقیاس وسیع‌تر از دوره اموی صورت گرفت. از سوی دیگر، وام‌دار بودن خلفای عباسی به خاندان‌های اشرافی

۱. در واقع، مهارت و کفایت دبیران ایرانی در امر کتابت به حدی بود که برخی از ادیبان عرب نیز به این امر اعتراف می‌کردند. از آن جمله جاحظ، نویسنده عرب‌زبان در این زمینه، چنین گفته است: «سبکی شایسته و قابل ستایش مانند سبک دبیران ایرانی در علم معانی و بیان ندیده‌ام» (جاحظ، ۲۰۰۹: ۹۹/۱-۱۰۰).

ایران از جمله دبیران، بر اعتبار و اختیار آنان می‌افزود. برای نمونه می‌توان به حضور خاندان برمکی در دستگاه خلافت عباسی اشاره کرد که به سبب همراهی خالد بن برمک با دیگر داعیان در امر دعوت عباسیان (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۲۴۰؛ یعقوبی، ۱۳۶۲: ۳۲۰/۲؛ جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۲۵)، پس از به قدرت رسیدن عباسیان به مقام ریاست دیوان خراج رسید و دبیر مخصوص ابوالعباس و منصور شد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۶۶۷، ۴۶۶۹، ۴۶۷۴، ۴۶۷۷؛ جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۲۶، ۱۳۷)؛ حتی پس از آن، فرزندان و نوادگانش به مدت چند دهه بر مناصب عالی دستگاه خلافت عباسی ریاست یافتند. مثل یحیی بن خالد که از طرف مهدی خلیفه عباسی، منشی‌گری و نظارت در هزینه و رسیدگی به کارهای قشون ولیعهدش، یعنی هارون الرشید را بر عهده گرفت (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۹۴) و در عهد خلافت هارون به مقام ریاست بر کلیه دیوان‌ها و وزارت خلیفه عباسی دست یافت (همان: ۲۲۹) و یا فضل بن یحیی که به مقام دبیری مخصوص امین رسید (ابن‌غسان، ۱۳۱۲: ۱۱۷). چنان‌که تلاش یحیی بن خالد برمکی در ابقای هارون به ولایتعهدی سبب شد که هارون پس از رسیدن به خلافت، ضمن برگزیدن یحیی به وزارت، اختیار تام در امور حکومتی را نیز به وی واگذار کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۲/۵۲۳۳، ۵۲۶۱؛ جهشیاری، ۱۳۴۸: ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۸-۲۲۹؛ مسعودی، ۱۳۴۷: ۳۳۷-۳۳۸/۲، ۳۴۲؛ مقدسی، ۱۳۸۶: ۴-۶/۹۶۶).

البته گزارش‌های منابع حاکی از آن است که توجه و سازش با چنین خاندان‌های اشرافی با روی کار آمدن مأمون به کمک عناصر نفوذی ایرانی که در دربار امین رخنه داشتند و نیز با همراهی نیروهای نظامی ایرانی بیش‌تر گردید (مسعودی، ۱۳۴۷: ۳۹۱/۲-۴۱۶؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۲۰۴). به‌عنوان مثال، فضل بن سهل که در آغاز، کاتب فضل بن یحیی برمکی بود در زمان خلافت مأمون به مقام وزارت رسید (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۸۵-۳۸۴؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۵۰: ۳۰۶) و حکومت قسمت‌های شرقی قلمرو اسلامی از همدان تا تبت با پرداخت سه میلیون دستمزد به وی واگذار شد. پس از او برادرش، حسن بن سهل به حکومت کل مناطق اسلامی برگزیده شد که وی اداره برخی مناطق را به سایر ایرانی‌ها واگذار کرد (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۲/۴۶۱؛ مقدسی، ۱۳۸۶: ۴-۶/۹۷۲؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۲۰۵؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۵۰: ۳۰۲، ۳۰۸).

## ۵. تدابیر اقتصادی جهت آبادانی و کسب درآمد دائمی از زمین‌های متصرفی

افزون بر عوامل ذکر شده، به نظر می‌رسد سیاست و تدابیر اقتصادی عرب‌ها در استقبال از راهبرد مصالحه و سازش اشراف ایرانی مؤثر بوده است. نظر به آن‌که کشاورزی، اساس خراج بود و عرب‌ها، سخت وابسته درآمد‌های زمین‌های مفتوحه برای ادامه پیشروی و سرکوب شورش‌ها بودند، بخشی از این سیاست، یعنی واگذاری اداره زمین‌ها به صاحبان پیشین را می‌توان ناشی از ناآشنایی عرب‌ها با شرایط آب‌وهوایی و زراعی سرزمین ایران دانست. زیرا جزیره‌العرب بنا بر عوامل اقلیمی از نظر کشاورزی، منطقه فقیری بود؛ اما سرزمین ایران و عراق دارای تنوع آب‌وهوایی و زمین‌های فراوان کشاورزی بود. لذا وقتی عرب‌ها به سرزمین ایران رسیدند و با تقسیمات پیچیده کشاورزی و آبیاری عراق و تنوع امور دیوانی و خراج روبه‌رو شدند به هم زدن آن ترتیب را امری دشوار یافتند.

از سوی دیگر، عرب‌ها نیروی متخصص و آشنا به مساحی در کار کشاورزی نداشتند تا به وسیله آنان به احتساب مالیات و درآمد بپردازند و امور دیوانی خود را بچرخانند (قاضی ابویوسف، ۱۳۳۵: ۵۵؛ قدامه بن جعفر، ۱۳۵۳: ۴). چون بافت اقتصادی زندگی در عربستان، کوچ‌نشین و واحه‌ای با تولیدات دامی و مختصر زندگی شهرنشین با مشخصه بازرگانی بود. کشاورزی به جز در بعضی از واحه‌های آباد و تنها با نخلستان در آن بافت بدوی رونق داشت که با زندگی روستایی و کشاورزی / نظام دهقانی ممالک مفتوحه جدید، رابطه نداشت (آذرنیوشه و صالحی، ۱۳۹۱: ۵-۶). از این‌رو، فاتحان عرب قادر به اداره کردن املاک وسیع با محور تولید محصول کشاورزی نبودند. به‌ویژه این‌که عرب‌ها تحت تأثیر خوی بدوی خود، پرداختن به امور کشاورزی را در شأن خود نمی‌دانست (رضایی و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۸) و علاقه‌ای به زندگی کشاورزی نداشتند (آذرنیوشه و صالحی، ۱۳۹۱: ۶).

با این اوصاف، روشن می‌شود که فاتحان عرب برای تأمین منافع اقتصادی و تنظیم روابط خود با رعایای کشاورز ایرانی، ناگزیر از یاری جستن از یک گروه واسطه بودند که نسبت به امور کشاورزی، املاک، روستاییان و شیوه‌های جمع‌آوری خراج و مالیات آشنایی داشته باشند. به‌طور طبیعی بیشتر این افراد به‌خصوص در سال‌های نخستین پس از فتوح می‌توانست ایرانی‌هایی باشد که همین وظایف را در ادوار پیشین بر عهده داشتند. لذا فاتحان

عرب به‌ناچار، دست یاری به‌سوی دهقانان ایرانی گشودند که پیش از فروپاشی حکومت ساسانی، وظیفه اصلی اداره امور محلی در روستاها نظیر نظارت و برنامه‌ریزی در کار کشاورزی، قضاوت و همچنین تخمین و گردآوری خراج و سرانه برای حکومت ساسانی را بر عهده داشتند (Floor, 2009: 328-331؛ کریستین‌سن، ۱۳۸۴: ۱۲۳-۱۲۴؛ آذرنیوشه و صالحی، ۱۳۹۱: ۱-۲) و از میزان درآمد منطقه خود، بهتر از هرکس اطلاع داشتند. چنان‌که قدامه‌بن جعفر در کتاب *الخراج*، درباره برخی از مسائلی که در ابتدای وضع خراج پس از سلطه عرب‌ها بر سرزمین ایران رخ داده است، می‌نویسد: «از حقایق روشن پس از استیلاي مسلمانان بر ایالات قلمرو ساسانی، در چگونگی حفظ آن‌ها بود. عرب‌ها آگاه به اداره دیوان و احتساب مالیات و درآمد نبودند. لذا از مجریان ساسانی این امر کمک گرفتند که به‌خصوص در این کار دهقانان و رؤسای قری مورد توجه بودند و مسلمانان، آنان را در مناصب خود ابقا کردند» (قدامه‌بن جعفر، ۱۳۵۳: ۴).

همچنین ناآشنایی عرب‌ها با امور کشاورزی، سبب شد که خلفای عرب، بخش‌نامه‌هایی به فرماندهان نظامی عرب در زمینه مدارا با کشاورزان و عدم جابه‌جایی آنان ارسال کنند. به‌عنوان مثال، گزارش شده است که سعد پسر ابی‌وقاص پس از تصرف مداین تصمیم گرفت، کشاورزان آن منطقه را به بردگی عرب‌ها درآورد؛ اما عمر به او نوشت، «کشاورزان را به حال خویش گذار» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۸۳۴/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۳۱/۸). البته، پیش از این، ابوبکر نیز چنین فرمانی را صادر کرده بود (طبری، ۱۳۷۵: ۱۴۸۷/۴، ۱۴۹۱). بلاذری، علت این واگذاری را از قول فردی به نام شويس عدوی چنین روایت می‌کند که پس از غلبه بر اهالی اهواز در جنگی شدید، اسیران بسیاری گرفتیم و بین خود تقسیم کردیم؛ اما عمر به ما نوشت: «شما خود یارای آباد کردن این زمین‌ها را ندارید. همه اسیران را آزاد کنید و برایشان خراج ببندید» (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۳۳). از سوی دیگر، خلفای عرب به سبب همین ناآشنایی عرب‌ها با امور کشاورزی، والیان خود در مناطق مفتوحه را به بهره‌گیری از تجارب و راهنمایی دهقانان ایرانی و سنت کشاورزی ایرانی‌های قدیم، ملزم نمودند. برای نمونه، می‌توان به گزارشی از بلاذری اشاره کرد که به روایت وی زمانی که خالد قسری، والی عراق در سال ۱۰۵-۱۲۰ق، خواست پلی بر روی دجله نصب کند، خلیفه اموی مبادرت نوزیدن پیشین ایرانی‌ها بدین امر را به خالد گوشزد می‌کند (همان: ۵۲).

البته در رابطه با واگذاری اداره زمین‌ها به صاحبان پیشین می‌توان به این نکته نیز اشاره کرد که خلفا و فرماندهان نظامی عرب برای جلوگیری از نابودی قوه نظامی‌شان به‌طور موقت با این مسئله موافقت نمودند. به بیانی دیگر، چون فاتحان و خلفای عرب، دوست نداشتند نیروی نظامی‌شان از جنگ، دست کشیده و غرق در امور اقتصادی شوند برای تداوم تولید اقتصادی و اداره‌ی سرزمین‌های متصرفی و همچنین حفظ نیروی جنگی خود، تعامل با دهقانان را به‌عنوان بهترین و کم‌هزینه‌ترین راه در جهت کسب درآمد مالیاتی و تداوم فتوح در ایران را برگزیدند. در تأیید ادعای مذکور، می‌توان به فرمان عمر بن خطاب در عدم تقسیم اراضی سواد بین نیروهای نظامی عرب و واگذاری آنان به دهقانان بومی اشاره کرد (قاضی ابویوسف، ۱۳۳۵: ۳۴-۳۵، ۴۱، ۵۲، ۸۸؛ ماوردی، ۱۳۸۳: ۳۴۷؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۸۳۴/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳۴۲/۸). اگرچه صاحبان این اراضی از نظر حقوقی چون در برابر اسلام مقاومت کرده بودند، مالکیت زمین‌هایشان را از دست می‌دادند؛ اما بنا به عاقبت‌اندیشی عمر که اگر آن‌ها را بین شما تقسیم نمایم، دیگر برای آیندگان چیزی باقی نمی‌ماند، همچنان مالکیت صاحبان آن‌ها محترم شمرده شدند و فقط ملزم به پرداخت مالیاتی به نام خراج شدند (قاضی ابویوسف، ۱۳۳۵: ۳۴-۳۵؛ ماوردی، ۱۳۸۳: ۳۴۷). البته یعقوبی، این تدبیر را به علی بن ابی‌طالب نسبت می‌دهد (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۳۹/۲). به‌هرحال، تحت چنین شرایطی، تصمیم‌نخبگان سیاسی عرب در مورد زمین‌های سواد که به‌زور تصاحب کرده بودند، بر آن شد که به‌جای پراکنده کردن نیروهای نظامی عرب در سرزمین ایران، این زمین‌ها در دست صاحبان اصلی آنان باقی بماند و حکومت در برابر بازگرداندن زمین‌های متصرفی، از صاحبان پیشین آنان خراجی بگیرد تا هم زمین‌ها با استفاده از تجارب صاحبان اصلی در کار عمران آن مناطق آباد بماند و هم مال و خراج آن نواحی محل درآمد دائمی برای جامعه اسلامی باشد. این عمل از نظر مسلمانان پذیرفته شد و پس از آن پیوسته از این‌گونه زمین‌ها خراج ستانده می‌شد. به‌عنوان مثال، ابویوسف در تأیید این تصمیم عمر بن خطاب می‌نویسد: «رأی آن حضرت در امتناع از تقسیم اراضی متذکره [عراق و شام] بین فاتحین عرب عبارت از توفیقی است که خداوند به او در این امر ارزانی نمود و خیر جمیع مسلمین به همین امر مربوط است. زیرا جمع نمودن خراج و قسمت کردن آن بین عموم مسلمین به جماعت مسلمین نفع می‌رساند و اگر این عطایا و ارزاق به این طریق بر مردم موقوف ساخته نمی‌شد

هر آینه حدود و ثغور، حفاظ نگردیده و عسکر برای جهاد تقویت نمی‌یافت و مردم از رجوع اهل کفر به شهرهای ایشان مأمن نمی‌ماندند» (قاضی ابویوسف، ۱۳۳۵: ۴۰).

### نتیجه‌گیری

دستاورد‌های پژوهش حاضر، حاکی از آن است که عواملی همچون تسریع و تسهیل پیشروی سپاهیان عرب در سرزمین ایران با مساعدت‌های حکام محلی در شناسایی راه‌ها و امکانات دیگر مناطق، کاهش مقاومت‌ها و اعتراضات در نواحی مختلف ایران با استفاده از تمکن مالی، قدرت و نفوذ والای اجتماعی حکام محلی، استفاده از نیروی نظامی اشراف ایرانی در کارزار فتوح و درگیری‌های داخلی قبایل عرب، استفاده از دانش و تجارب اداری و مالی دیوان‌سالاران ایرانی به سبب ناآشنایی عرب‌های مسلمان صدر اسلام در امور دیوانی، تدابیر اقتصادی جهت کسب درآمد دائمی و بهره‌گیری از دانش و تجارب زراعی دهقانان ایرانی، در انعقاد عقد قراردادهای صلح‌آمیز و استقبال نخبگان سیاسی نظامی عرب‌ها از راهبرد مصالحه و سازش اشراف ایرانی در فتح سرزمین ایران مؤثر بوده است. زیرا عرب‌ها با مناطق مختلف ایران، آشنایی کافی نداشتند؛ اما از طریق عقد قراردادهای مسالمت‌آمیز می‌توانستند از مساعدت‌های حکام محلی در شناسایی راه‌ها و امکانات دیگر مناطق در روند فتح سایر مناطق، بهره‌گیرند. همچنین عرب‌ها با حفظ و ابقای حاکمان محلی در اداره مناطق تحت نفوذ خود می‌توانستند از نفوذ اجتماعی حکام محلی به‌عنوان ابزاری در جهت اطاعت اهالی و تثبیت سلطه و حاکمیت خویش سود جویند. زیرا حضور عرب‌ها به‌عنوان عنصری بیگانه می‌توانست برای ایرانی‌ها ناگوار باشد؛ اما ابقای حاکمان محلی سبب می‌شد که توده‌های مردم ایران نسبت به تغییرات عمده حکومتی حساسیت لازم را نشان ندهند و حاکمیت عرب‌ها را ولو به‌صورت تابعیت ظاهری هم که شده، راحت‌تر بپذیرند.

از طرفی، تلفات پرشمار انسانی در کارزار فتوح و درگیری‌های خونین بین قبایل عرب موجب کاهش تعداد نیروهای عرب و توان رزمی قبایل درگیر شده بود. لذا فاتحان عرب به‌منظور افزودن بر توان و اقتدار دفاعی و تهاجمی خود با استفاده از نیروی نظامی اشراف ایرانی، حاضر به مصالحه و پذیرش تمامی شروط جنگاوران تسلیم‌شده ایرانی شدند. ضمن این‌که در پی گسترش قلمرو اسلامی و افزایش درآمد حاصل از آن، فاتحان عرب نیازمند



ایجاد و توسعه سازمان‌های دیوانی برای رسیدگی به مسائل مالی و اداری مناطق مفتوحه گردیدند؛ اما ناآشنایی عرب‌های مسلمان در صدر اسلام در امور دیوانی و بیگانه بودن آنان نسبت به فن و هنر دبیری، دشواری دیوان‌های فارسی و محدودیت‌های عرب‌ها در آموزش و فراگیری این حرفه، توانایی‌های بی‌بدیل ایرانی‌ها در امور دیوانی موجب استقبال فاتحان عرب از درخواست مصالحه و سازش دبیران ایرانی شد.

چنان‌که ناآشنایی عرب‌ها با امور کشاورزی و شرایط آب‌وهوایی و زراعی سرزمین ایران و نداشتن نیروی متخصص و آشنا به مساحی در کار کشاورزی، آنان را ناگزیر به سازش و یاری گرفتن از دهقانان ایرانی کرده بود. افزون بر عوامل ذکرشده، چون فاتحان و خلفای عرب، دوست نداشتند نیروی نظامی‌شان از جنگ، دست کشیده و غرق در امور اقتصادی شوند؛ لذا برای تداوم تولید اقتصادی و اداره سرزمین‌های متصرفی و همچنین حفظ نیروی جنگی خود، تعامل با دهقانان را به‌عنوان بهترین و کم‌هزینه‌ترین راه در جهت کسب درآمد مالیاتی و تداوم فتوح در ایران را برگزیدند. زیرا در این صورت به‌جای پراکنده شدن نیروهای نظامی عرب در دیار عجم، این زمین‌ها در دست صاحبان اصلی آنان باقی می‌ماند و حکومت در برابر بازگرداندن زمین‌های متصرفی از صاحبان پیشین آنان خراجی می‌گرفت تا هم زمین‌ها با استفاده از تجارب صاحبان اصلی در کار عمران آن مناطق آباد بماند و هم مال و خراج آن نواحی به خزانه خلافت رسیده و محل درآمد دائمی برای جامعه اسلامی باشد.

## منابع

## کتاب‌ها

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *تاریخ کامل*، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران، موسسه مطبوعات علمی.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمدبن حسن (۱۳۲۰)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، چاپ‌خانه مجلس.
- ابن اعثم کوفی، محمدبن علی (۱۳۷۲)، *الفتوح*، ترجمه محمدبن احمد مستوفی، تصحیح غلام‌رضا طباطبائی مجد، تهران، شرکت سهامی.
- ابن حوقل (۱۳۴۵)، *صوره الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، *العبر*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمدبن علی (۱۳۵۰)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن غسان، ابوالقاسم (۱۳۱۲)، *تاریخ بگرامکه*، به کوشش عبدالعظیم گرگانی، [بی‌جا، بی‌نا].
- ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمدبن محمد (۱۳۴۹)، *مختصرالبلدان*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن ندیم، محمدبن اسحاق (۱۳۶۶)، *الفهرست*، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر.
- ابی عبید، قاسم ابن سلام (۱۴۰۸)، *الاموال*، تحقیق و تعلیق محمد خلیل هراس، بیروت، دارالفکر.
- *اخبار الدوله العباسیه* (۱۹۷۱)، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار مطلبی، بیروت، دارالطبعیه.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، *مسالك و الممالک*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلاذری، احمدبن یحیی (۱۳۶۴)، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تصحیح محمد فرزانه، تهران، سروش.



- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲)، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، ابن‌سینا.
- *تاریخ سیستان* (۱۳۶۶)، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران: پدیده خاور.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۲۰۰۹)، *البيان والتبيين*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- جهشیاری، ابوعبدالله محمد (۱۳۴۸)، *الوزراء و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، تابان.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله (۱۳۷۵)، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، تهران، نشر آگه.
- حمزه اصفهانی (۱۳۶۷)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.
- خلیفه‌بن خیاط، ابوعمر و (۱۴۱۴)، *تاریخ*، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
- چوکسی، جمشید کرشاسب (۱۳۸۱)، *ستیز و سازش*، ترجمه نادر میرسعیدی، ققنوس، تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۸۳)، *اخبارالطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نی، تهران.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- قاضی ابویوسف (۱۳۳۵)، *الخروج*، ترجمه میرعلی اصغر شعاع، [تهران]، مدیریت جریده ثروت وزارت مالیه.
- قدامه‌بن جعفر (۱۳۵۳)، *کتاب الخروج و صنعه الکتابه*، حقه و قدم له حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ماوردی، ابوالحسن علی‌بن محمد (۱۳۸۳)، *آیین حکمرانی*، ترجمه حسین صابری، تهران، علمی و فرهنگی.
- محمدی، محمد (۱۳۷۴)، *فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عرب*، تهران، توس.
- مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۴۵)، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، ترجمه محمدجواد مشکور، موسسه مطبوعاتی شرق، تهران.

- مسکویه، احمدین علی (۱۳۸۹)، *تجارب‌الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
- مقدسی، مطهرین طاهر (۱۳۸۶)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی، تهران، آگاه.
- نرسخی، ابوبکر محمدبن جعفر (۱۳۶۳)، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمدبن محمد، تهران، توس.
- یاقوت حموی (۱۹۹۵)، *معجم‌البلدان*، دارالصادر، بیروت.
- یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب (۱۳۶۲)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

#### مقاله‌ها

- آذرنیوشه، عباسعلی و صالحی، کورش، «دهقانان ایرانی در روند گذار از دوره ساسانی به دوره اسلامی»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، ۱۳۹۱، ش ۱۱.
- ترکمنی‌آذر، پروین، «ارزیابی ماهیت فتح ایران بر اساس نظریه جنگ‌های عادلانه»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، ۱۳۹۹، ش ۳۲.
- جهان، زهرا؛ ایمان‌پور، محمدتقی؛ عباسی، جواد؛ مفتخری، حسین، «انگیزه‌های سیاسی-اجتماعی و نظامی-امنیتی اشراف ایرانی در مصالحه با اعراب مسلمان»، *تاریخ و فرهنگ*، ۱۳۹۸، ش ۱۰۳.
- رضایی، رمضان؛ بیات، علی؛ موسوی، سیدجمال، «نقش دبیران ایرانی در تأسیس و تکوین دیوان‌سالاری اسلامی در قرون اول هجری»، *پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی*، ۱۳۸۹، ش ۱.
- شیمادا، جوهری، «سربازان ساسانی در سپاه اسلام»، *جستارهای ژاپنی در قلمرو ایران‌شناسی*، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۸۶.
- ناظمیان‌فرد، علی، «جنگاوران ایرانی در سپاه قبایلی عرب در سده نخست هجری»، *پژوهشنامه تاریخ اسلام*، ۱۳۹۵، ش ۲۲.



## منابع لاتین

- Floor, Willem & EIr, (2009), “*Kadkhoda*”, Encyclopeda Iranica, xv/3, 2009.
- Landau -Tasseron, Ella, “The Status of Allies in Pre-Islamic and Early Islamic Arabian Society”, *Islamic Law and Society*, 13, 1, 2006.



## الگوپذیری دگراندیشان دوره قاجاریه از صنعت راه آهن آمریکا و تلاش‌های نافرجام برای ورود این صنعت به ایران

فرشته جهانی<sup>۱</sup>

سیدمحمد طاهری مقدم<sup>۲</sup>

### چکیده

گسترش روابط ایران با غرب و افزایش آگاهی ایرانیان از دستاوردهای علمی و فنی کشورهای غربی در دوره قاجاریه باعث گرایش و تمایل بسیاری از منورالفکران و اصحاب جراید برای کسب فناوری‌های جدید شد. یکی از این کشورهای غربی که موردتوجه قرار گرفت، آمریکا بود که با شتاب فراوان در مسیر توسعه و ترقی در حرکت بود. در این مقاله تلاش شده است با روش توصیفی تحلیلی و با بهره‌گیری از نشریات و اسناد منتشرنشده، برای نخستین بار پیشرفت آمریکا در زمینه صنعت ریلی و راه آهن، بازتاب آن در اندیشه مصلحان دوره قاجاریه و پیامدهای آن در جامعه ایران مورد بررسی قرار گیرد و به دنبال پاسخ به این سؤال است که علی‌رغم تمایل ایران به الگوبرداری از راه آهن آمریکا چه علل و عواملی مانع ورود سرمایه‌گذاران این کشور به ایران شد. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که اگرچه ایرانیان از دوره ناصری از طریق اروپا با راه آهن آشنایی داشتند، اما توسعه کمی و کیفی چشمگیر شبکه ریلی و قطارهای آمریکا باعث جلب توجه مطبوعات ایران به این کشور شد؛ به نحوی که به‌زودی آمریکا به‌عنوان تنها الگوی ایجاد و توسعه راه آهن موردتوجه قرار گرفت. پژوهش حاضر همچنین نشان می‌دهد که چگونه دولت‌مردان ایران برای کسب این تکنولوژی جدید تلاش کردند؛ مذاکره با سفرای این کشور و اعزام نماینده ویژه به آمریکا در دوره مظفرالدین شاه و تلاش برای انعقاد قرارداد ازجمله این اقدامات بود. اگرچه این تکاپوها به دلایل مختلف ناکام ماند اما اهمیت راه آهن را برای ایرانیان بیش از پیش آشکار کرد.

**واژگان کلیدی:** آمریکا، اصلاحات، ترقی خواهان، راه آهن، مستشاران آمریکایی، مطبوعات قاجاریه.

## *The Qajar Intellectuals Modeling from the American Railway Industry and the Unsuccessful Attempts to Bring this Industry to Iran*

Fereshteh Jahani<sup>۱</sup>

Seyed Mohammad Taheri Moghadam<sup>۲</sup>

### **Abstract**

The expansion of Iran's relations with the West and the increase of the Iranians' awareness of the scientific and technical achievements of Western countries during the Qajar period caused the tendency of many enlightened thinkers and journalists to acquire new technologies. One of these Western countries was the United States, which was moving rapidly in the direction of development and progress. In this article, an attempt has been made to analyze the progress of America in the field of rail and railway industry, its reflection in the thought of the reformers of the Qajar period and its consequences in Iranian society, for the first time, implementing a descriptive-analytical method and using unpublished works and documents. The question is, despite Iran's desire to model American railways, what causes and factors prevented the investors of this country from entering Iran. The findings of the research indicate that although Iranians were familiar with railways through Europe from the Nasser period, the significant quantitative and qualitative development of the American rail network and trains drew the attention of the Iranian press to this country. In such a way that soon America was considered as the only model for the creation and development of railways. The current research also shows how Iranian statesmen tried to acquire this new technology, negotiating with the country's ambassadors and sending a special representative to America during the Mozafaruddin Shah period and trying to conclude a contract. Although these efforts failed for various reasons, it revealed the importance of the railway to Iranians more than ever.

**Keywords:** America, Reforms, Progress Seekers, Railways, American Advisers, Qajar Press.

---

1. Ph.D. History of Iran after Islam, Payam Noor University, Tehran, Iran (corresponding author)  
fereshtejahani65@gmail.com

2. Assistant Professor, Ilam University, Iran

m.taherimoghadam@ilam.ac.ir

## مقدمه

توسعه و ترقی کشورهای غربی در قرون نوزده و بیست میلادی علاوه بر حوزه اندیشه و تفکر که منجر به تغییرات اساسی در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این کشورها شد، در سایر ارکان و عرصه‌های زندگی آن‌ها نیز تأثیرات عمیقی به جای گذاشت. هرچه به اواخر قرن نوزده میلادی نزدیک‌تر می‌شویم سرعت تحولات به‌ویژه در حوزه‌های صنعتی و تکنولوژیکی بیشتر شده و درعین حال کانون تحولات از اروپای غربی به ایالات متحده منتقل می‌شود. این پیشرفت‌های آمریکایی‌ها به‌واسطه توسعه امکانات و تجهیزات ارتباطی چنان به‌سرعت در نقاط مختلف جهان بازتاب یافت که گروه‌های مختلف روشنفکری در سایر کشورها را به تفکر فروربرد به‌نحوی که زمینه‌های الگوبرداری از این کشور به‌عنوان بهترین الگوی پیشرفت شکل گرفت.

یکی از حوزه‌هایی که مورد توجه دولت‌مردان آمریکایی قرار گرفت و به‌عنوان یکی از نمادهای توسعه در این کشور در نظر گرفته شد راه‌آهن و حمل‌ونقل ریلی بود. در این دوره آمریکایی‌ها در زمینه‌های علمی و تکنولوژیکی سرمایه‌گذاری کلانی انجام داده بودند، از جمله نتایج سرمایه‌گذاری‌های آن‌ها ظهور دانشمندان و اختراع دستگاه‌ها، وسایل و صنایع بزرگ بود. این عامل سبب شد که مصلحان ایرانی دیگر رجحان و برتری مردم آمریکا به ملل اروپا را دیگر تنها از حیث ثروت ندانند، بلکه آن‌ها به این نتیجه رسیدند که آمریکایی‌ها در سایه علم، آگاهی و دانش کشور خود را به مهد بدایع صنایع و گهواره اختراعات و کشفیات تبدیل کرده‌اند. بازتاب این موضوع در مطبوعات دوره قاجاریه با هدف روشنگری از یک سو و فشار بر دولت‌مردان برای ایجاد تغییر در جامعه از سوی دیگر انجام می‌گرفت.

لازم به ذکر است که انعکاس تحولات آمریکا در صنعت ریلی در حالی بود که ایرانیان از دوره ناصری با راه‌آهن آشنایی داشته و اطلاعاتی در این حوزه از کشورهای اروپایی کسب کرده بودند و مذاکرات متعدد و بی‌نتیجه زیادی هم در خصوص احداث راه‌آهن انجام داده بودند اما آگاهی از پیشرفت این صنعت در آمریکا باعث شگفتی ایرانیان شده و چنان بازتابی در مطبوعات ایران داشت که زمینه را برای تحولات بعدی در حوزه راه‌آهن فراهم آورد. علاوه بر این به دلایلی چند تمایل و گرایش شدیدی در داخل ایران به مساعدت از آمریکا

در جریان بود: یکی این که آمریکا نه تنها در عرصه تکنولوژی و صنعت حمل‌ونقل بلکه در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تحولات سریع و دور از انتظاری را پشت سر گذاشته بود به طوری که حتی کشورهای اروپایی با ستایش و تحسین از این تحولات یاد می‌کردند (رحمانیان؛ جهانی، ۱۳۹۹: ۷). همچنین این کشور برخلاف برخی از کشورهای اروپایی سابقه استعماری نداشت و به علت فاصله زیادی که با ایران داشت نمی‌توانست مطامع استعماری خود را در ایران پیاده کند. این عوامل موجب شد که آمریکا به کشور مناسبی برای اخذ الگوهای تجدد و تمدن در حوزه‌های مختلف از جمله صنعت ریلی و راه‌آهن برای ایران تبدیل شود.

در خصوص پیشینه تحقیق باید یادآور شد که هیچ پژوهشی نیز به موضوع روند آگاهی ایرانیان از تکنولوژی آمریکا به‌ویژه راه‌آهن این کشور نپرداخته است اما به‌طور کلی مقالاتی در مورد صنعت ریلی و راه‌آهن و مشکلات و موانع رشد آن در دوره قاجاریه نوشته شده‌اند که از آن میان می‌توان به «مسأله راه‌آهن در ایران عصر قاجار» نوشته داریوش رحمانیان، «راه‌آهن و ترقی از نگاه اندیشمندان ایران عصر ناصرالدین‌شاه» نوشته غلامعلی پاشازاده، «مذاکرات کنل اسمیت برای تأسیس راه‌آهن در ایران» نوشته ابراهیم تیموری اشاره کرد.

محدوده زمانی این پژوهش از زمان نخستین آگاهی ایرانیان از صنعت ریلی در آمریکا یعنی از سال‌های دهه ۱۲۶۰ق آغاز تا سال‌های پس از انقلاب مشروطه را در بر می‌گیرد. ارزیابی محتوای مطبوعات نشان می‌دهد طی یک فرایند مستمر هرچه به دوره مشروطه نزدیک‌تر می‌شویم، مطبوعات و دیپلمات‌های ایرانی در آمریکا توجه بیشتری به این موضوع داشته‌اند چنانکه پس از مشروطه نیز این بحث‌ها تداوم چشمگیری می‌یابد. اسناد منتشرنشده مرکز اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه نیز بخش مهم دیگر از منابع پژوهش حاضر است که تلاش‌های نمایندگان سیاسی ایران در آمریکا جهت بهره‌مندی از دستاوردهای آمریکا در عرصه صنعت ریلی و راه‌آهن و ورود سرمایه‌داران این کشور به ایران را بازتاب می‌دهند.

بدین ترتیب مقاله حاضر در تلاش است با تکیه بر منابع فوق و مشاهدات سیاحان ایرانی، به این سؤال پاسخ دهد که/اختراعات و پیشرفت‌های آمریکایی‌ها در عرصه صنعت راه‌آهن از نگاه مصلحان و دولت‌مردان قاجاریه چگونه حاصل شد و واکنش آن‌ها چه بود؟ و آیا این





آگاهی‌ها نتایج و دستاوردهای برای این صنعت در ایران به دنبال داشت؟ پژوهش بر این فرض استوار است که ایرانیان به‌ویژه در دهه‌های پایانی حکومت قاجاریه از طریق مطبوعات و نمایندگان سیاسی ایران در آمریکا به‌گونه‌ای بی‌سابقه از تحولات صنعت ریلی آمریکا آگاه شدند و این آگاهی‌ها زمینه تحول صنعت راه‌آهن ایران در اواخر دوره قاجاریه را فراهم آورد.

### واکنش روشنفکران ایرانی در مواجهه با توسعه راه‌آهن آمریکا

به دنبال توسعه راه‌آهن، اهمیت و نقش آن در زندگی اجتماعی انسان‌ها روزبه‌روز آشکارتر می‌گشت. در واقع در آستانه قرن بیستم کمتر کشوری در دنیا وجود داشت که فاقد راه‌آهن باشد و به فواید و منافع عظیم آن آگاه نباشد. در آسیا هم گویا جز ایران و افغانستان و بعضی از متصرفات عثمانی، دیگر مناطق راه‌آهن داشتند اما با وجود فقدان راه‌آهن در ایران، عموم مردم به اهمیت نیروی بخار پی برده بودند.

فکر احداث راه‌آهن در ایران در دوره صدارت «میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپه‌سالار» به‌طور جدی مطرح و پیرامون آن تبلیغ زیادی شد و از آن زمان به بعد جایگاهی عمده و اساسی در اندیشه و عمل اصلاحی ایرانیان به خود اختصاص داد. «میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله» که از مشاوران اصلی سپه‌سالار بود در پاره‌ای از رساله‌های خود به ضرورت و فوریت تأسیس راه‌ها اشاره داشت (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۹۴). به‌طور کلی در این دوره ترقی‌خواهان ایرانی از تأثیر راه‌آهن بر رشد اقتصاد، رشد شهرها، ارتباطات و تعامل فرهنگی و... آگاه بودند، به همین دلیل ضمن توصیف راه‌آهن و مزایای آن در کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا به انتقاد از وضعیت موجود در ایران پرداختند. در این خصوص روزنامه/ختر می‌نویسد: «راه‌آهن در کوتاه زمان توانسته بود ساکنان هر مرزوبوم را با یکدیگر آشنا کند» (ختر، ۱۲۹۶ق، س ۵، ش ۴۹: ۱۵۹۸-۱۵۹۷). اگر راه‌آهن وجود نمی‌داشت، برای حمل‌ونقل کالاهایی که سالانه به‌وسیله آن جابه‌جا می‌شوند می‌بایست میلیون‌ها کارگر و ده‌ها میلیون اسب به کار گرفته می‌شد (ختر، ۱۳۰۹ق، س ۱۸، ش ۳: ۵۲۵۸). از دیگر فواید راه‌آهن تأثیر آن بر آبادانی شهرها و روستاها بود. روزنامه/ختر در ۱۳۰۹ق نوشته است: «۶۰ سال پیش در شهر شیکاگو جز دو سه کلبه محقر و پست چیز دیگری مشهود نبود اما امروزه مرکز ۲۷ رشته راه‌آهن بسیار بزرگ می‌باشد.» در سال ۱۸۵۰م/ ۱۲۶۶ق یک خط آهن به این شهر

کشیده شد و این موجب سرآغاز تحول در این شهر گردید. بعد از آن که ارتباط ریلی این شهر با نیویورک برقرار شد جمعیت آن‌جا که در سال ۱۸۳۵م/ ۱۲۵۱ق تنها هزار نفر بود به یک میلیون و ۳۷۵ هزار و ۳۳۵ نفر در سال ۱۸۹۲م/ ۱۳۰۹ق رسیده است (ختر، ۱۳۰۹ق، س ۱۸، ش ۳۳: ۵۵۹۴، ۵۵۹۳). همچنین برای درک بیشتر فوائد راه‌آهن باید به نقش آن در تجارت آمریکا اشاره کرد. تجارت خارجه آمریکا در مدت ۲۰ سال یعنی ۱۸۵۲-۱۸۷۲م/ ۱۲۶۸-۱۲۸۹ق از ۵ هزار میلیارد به ۱۱ هزار و ۳۷۲ میلیارد رسید و این ترقی و پیشرفت نتیجه داشتن راه‌آهن بود (کاشف، ۱۳۷۳: ۹۰). روزنامه ناصری خاطرنشان می‌کند که «نیروی بخار مملکت را از خاک ذلت به سریر ثروت و دولت می‌رساند، تجارت و صنایع را ترقی می‌دهد» و در ادامه به انتقاد از عدم توجه ایرانیان به این صنعت مهم پرداخته و می‌افزاید: از نیویورک تا شیکاگو ۲۵ خط آهن کشیده شده است حال آن‌که در ایران هنوز ماشین بخار که مقدمه هر نوع ترقی محسوب می‌شود، وجود ندارد (ناصری، ۱۳۱۷ق، س ۶، ش ۳۱: ۶)

برخی دیگر از مصلحان هم برای نشان دادن اهمیت راه‌آهن در پیشرفت یک کشور؛ خطوط ریلی مملکت را به انسان و راه‌آهن را به عروق و شراین تشبیه می‌کردند و می‌افزایند که حیات هر مملکتی به راه‌آهن وابسته است. اگر راه‌آهن نباشد در یک شهر به علت ارزانی و فراوانی ارزاق، کارگر پیدا نمی‌شود حال آن‌که در شهری دیگر از تنگی و کمی آذوقه اغلب از گرسنگی تلف می‌شوند (مجلس، ۱۳۲۹ق، ش ۱۳۷: ۱). روزنامه ایران در این خصوص می‌نویسد: مصداق بارز تأثیر راه‌آهن بر زیاد شدن خواروبار را باید در کالیفرنیا دید. وفور بی‌حد و حصر غله در این ناحیه نتیجه خطوط راه‌آهنی بود که از این شهر به اطراف و جوانب مختلف کشیده شده بود (ایران، ۱۲۹۰ق، ش ۱۵۲: ۶۰۶). زیرا کشاورزان اطمینان داشتند که محصولاتشان به بازارهای فروش منتقل خواهند شد و روی دستشان نخواهد ماند. این در حالی بود که به گفته «عبدالرحیم طالبوف» راه در ایران اصلاً معنا و مفهوم واقعی نداشت و هر جا را که «قاطر و الاغ لگد کوبید راه می‌نامند» وی از قول یکی از اهالی ده می‌نویسد: «حاصل مزارع خوب است چه فایده همه در بن چاه می‌پوسد» (طالبوف، ۲۵۳۶: ۳۰). روزنامه ادب هم مانند طالبوف ضمن اشاره به اهمیت راه‌آهن در ترقی تجارت با ذکر مثالی به وضع موجود انتقاد می‌کند و می‌نویسد: از ۱۵ فرسنگی تهران، زغال به تهران

می آمد و به قیمت جان به فروش می رفت و ممکن بود در فصل زمستان راه ها به واسطه برف مسدود شود و وجود آن مانند کیمیا نایاب گردد (ادب، ۱۳۱۹ق، س ۱، ش ۳۹: ۳۱۲). از این قبیل انتقادات به نبود راه آهن و ضرورت به کارگیری این تکنولوژی نوین در ایران به وفور دیده می شود. بدین ترتیب بنا بر باور اندیشمندان ایرانی اگر ایران می خواهد مانند آمریکا ترقی کند باید خطوط ریلی ایجاد کند. در حقیقت فقدان راه آهن به یکی از بزرگ ترین دغدغه های اصلاح طلبان و متجددین ایرانی تبدیل شده بود و ادعا می کردند عدم موفقیت کارخانه ها و ورشکسته شدن آنان در ایران نتیجه نبود راه آهن در کشور بوده است (اطلاع، ۱۳۲۱ق، س ۲۵، ش ۲۲: ۵). این گونه بود که مصلحان مبدأ و منشأ بسیاری از خرابی ها و بدبختی های ایران و ایرانی را فقدان راه آهن می دانستند.

در این دوره این سؤال مطرح می شد که دلیل ترقیات حیرت انگیز آمریکا و اروپا که از نیمه قرن ۱۸ شروع شده است، چیست؟ علت ضعف و فقر و پریشانی کشورهای مشرق زمین که از همان تاریخ شروع گردیده، چیست؟ روشنفکران دوره قاجاریه بر اساس شناختی که از غرب حاصل کرده بودند هر کدام دلیلی را برای این موضوع بیان می کردند؛ گروهی پیشرفت غرب و عقب ماندگی ایران را در یک کلمه به نام «قانون» می دانستند، این گروه اعتقاد داشتند که وجود قانون در غرب باعث پیشرفت این کشورها و به انتظام درآمدن امور آنها شده است و عدم وجود قانون در ایران باعث عقب ماندگی ایران از قافله تمدن شده است. البته راه آهن از نظر این اندیشمندان از نتایج دولت قانونمند و درعین حال بسیار ضروری برای ترقی به شمار می رفت (مستشارالدوله، ۱۳۸۶: ۵۳؛ میرزا ملکم خان، بی تا: ۱۲۶). گروهی دیگر از نگاه فنی و تکنولوژیکی به موضوع می پرداختند و مهم ترین علت آن را انکشاف قوه بخار و اختراع راه آهن و به قول روزنامه وقایع اتفاقیه «کشتی آتش» می دانستند. از طرفی گسترش آشنایی ایرانیان با غرب و به ویژه کسب آگاهی آنها از تحولات آمریکا زمینه ساز تغییرات عمده ای در اندیشه و عمل ایرانیان شد. آنها با انعکاس اخباری درباره رشد کمی و کیفی صنعت ریلی آمریکا روند تحولات تکنولوژیکی این کشور را مورد توجه قرار داده و با کسب آگاهی از این پیشرفت ها و انتقال و انتشار آنها تلاش کردند جامعه ایران را نسبت به تحولات فنی و صنعتی این کشور آگاه کنند.

### توسعه کمی حمل‌ونقل ریلی در آمریکا و انعکاس آن در مطبوعات

فناوری‌های نوین در آمریکا به‌ویژه توسعه کمی و کیفی شبکه ریلی این کشور که با سرعت شگفت‌انگیزی در حال پیشرفت بود، مورد توجه مطبوعات ایران قرار گرفت. روزنامه تربیت در این خصوص می‌نویسد: آمریکایی‌ها خیلی زود متوجه فواید و مزایای راه‌آهن شدند و فوراً به احداث و ساخت آن پرداختند و در این کار همان جرئت و جلاذتی را که در سایر کارها داشتند، به کار بستند و در این راستا «نه از کوه و رودخانه اندیشه کردند نه از دره و ماهور نه از خطرات و صدمات نوظهور» (تربیت، ۱۳۲۳ق، ش ۳۶۴: ۱۸۲۶، ۱۸۲۵). این مملکت که در ابتدای کشف شدن ساکنانی وحشی داشت اینک به جایگاهی رسیده‌اند که در تمام شهرها و روستاهایشان راه‌آهن احداث کرده‌اند (اطلاع، ۱۳۰۶ق، ش ۲۳۲: ۳). در واقع پیشرفت سریع و بی‌وقفه این کشور به همین تحول، یعنی بهره‌مندی از راه‌آهن نسبت داده می‌شد.

بنا بر اطلاعات موجود پیشینه استفاده از راه‌آهن در آمریکا به سال ۱۸۰۲م/۱۲۱۷ق برمی‌گردد (کاشف‌السلطنه، ۱۳۴۰ق: ۲۷) و هر سال به مناسبت چنین روزی جشن می‌گرفتند به طوری که ۶۵ سال بعد، یعنی ۲۳ اکتبر ۱۸۶۷م/ ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۲۸۴ق جشنی با حضور مهمانان ویژه همچون «مستر دورنت» نایب رئیس جمهوری آمریکا برگزار شد (ورن، ۱۳۱۶ق: ۱۷۱، ۱۷۰). بدون شک شرکت مقامات بلندپایه آمریکا در این مراسم نشان از اهمیت راه‌آهن در توسعه این کشور دارد.

علاوه بر موارد فوق مصلحان و روشنفکران میزان ترقی هر کشور را وابسته به مساحت و مقدار راه‌آهن آن کشور می‌دانستند. از این نظر آن‌ها از آمریکا به‌عنوان پیشرفته‌ترین کشور نام می‌بردند زیرا سرعت گسترش خطوط آهن این کشور بسیار چشمگیر بود و از این جهت طولی نکشید گوی سبقت را از تمام کشورهای اروپایی ربود. به‌طور کلی تا سال ۱۳۰۴ق مجموع راه‌آهن‌های آمریکا ۲۰۶ هزار کیلومتر ذکر کرده‌اند این در حالی بود که تمام اروپا روی‌هم‌رفته بیش از ۱۸۰ هزار و ۹۱۰ کیلومتر راه‌آهن نداشت و نکته مهم این‌که آمریکایی‌ها هنوز هم در حال توسعه آن بودند. توسعه راه‌آهن در آمریکا تا آنجا پیش رفت که حتی در همان ربع آخر قرن نوزدهم در برخی نقاط آن کشور از جمله «ویرجینیا»

به‌واسطه وجود خطوط راه‌آهن زیاد، احداث خطوط جدید ممنوع اعلام شده بود (وقایع /تفاهیه، ۱۲۷۰ق، ش ۱۷۳: ۱۱۱۴). همچنین خطوط آهن آمریکا در ۱۳۰۶ق به ۲۴۲ هزار و ۳۶۷ کیلومتر، (اطلاع، ۱۳۰۶ق، ش ۲۲۳: ۴). در سال ۱۳۱۷ق یعنی آخرین سال‌های قرن نوزدهم به ۲۸۵ هزار و ۹۰۴ کیلومتر، (اطلاع، ۱۳۱۷ق، ش ۴۷۷: ۴) و در آغاز قرن بیستم به ۳۰۰ هزار کیلومتر رسید (تریت، ۱۳۲۳ق، ش ۳۶۴: ۱۸۲۶، ۱۸۲۵). نکته قابل‌توجه این‌که دولت آمریکا در ساخت و احداث راه‌آهن حداقل تا سال ۱۸۸۸م/ ۱۳۰۶ق نقشی نداشت و شرکت‌های خصوصی و کمپانی‌ها، مالک راه‌آهن به شمار می‌رفتند و آنان در تغییر و تبدیل نرخ و قیمت بلیط و غیره در حمل مسافر یا کالا صاحب‌اختیار بودند و دولت حق دخالت در این کار را نداشت. با این حال کمپانی‌ها موظف بودند پنج درصد از درآمد قیمت بلیط را به دولت پرداخت کنند (کاشف، ۱۳۷۳: ۹۷)

برای درک توسعه راه‌آهن در آمریکا باید مقایسه‌ای میان این کشور و دیگر کشورهای پیشرفته اروپایی صورت داد. در سال ۱۳۲۱ق اسحق مفخم‌الدوله نماینده سیاسی ایران در واشنگتن مهم‌ترین کشورهای دارای راه‌آهن را به ترتیب اهمیت آمریکا با ۳۱۸ هزار کیلومتر، آلمان با ۵۳ هزار کیلومتر، روسیه با ۵۲ هزار کیلومتر و فرانسه با ۴۱ هزار کیلومتر نام برده بود (استادوخ، ۱۳۲۱ق، ک ۱۱، پ ۵: ۱). اما به‌موجب گزارش «حاجی میرزا محمد کاشف‌السلطنه» در حدود ۲۰ سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۰ق / ۱۹۲۱م، اروپا ۹۸۸ هزار و ۳۱۰ کیلومتر خط‌آهن، آمریکا ۶۴۸ هزار و ۴۹۱ کیلومتر، آفریقا ۵۰ هزار کیلومتر، استرالیا ۵۹ هزار و ۷۹ کیلومتر و آسیا ۲۶۱ هزار و ۲۰۰ کیلومتر خط آهن داشت (کاشف‌السلطنه، ۱۳۴۰ق: ۳۸، ۳۷). به همین ترتیب آمریکا نسبت به دیگر کشورها از بیشترین شمار قطارها برخوردار بود. روزنامه اطلاع در سال ۱۳۱۸ق شمار کل قطارهای موجود در کشورهای جهان را ۱۰۹ هزار قطار می‌داند که از این میزان تنها در آمریکا ۴۰ هزار قطار وجود داشت (اطلاع، ۱۳۱۸ق، ش ۵۳۲: ۴). در ۱۳۲۸ق مجله بهار تعداد خطوط راه‌آهن سه کشور برتر دنیا را به ترتیب آمریکا، انگلیس و روسیه نام می‌برد و می‌نویسد؛ طول خطوط راه‌آهن انگلیس و روسیه که در جایگاه دوم و سوم قرار دادند بسیار کمتر از آمریکا است (بهار، ۱۳۲۸ق، س ۱، ش ۳: ۱۸۳). بنا به نوشته نشریات این دوره رشد تکنولوژی در آمریکا به اندازه‌ای بود که هیچ کشوری نمی‌توانست با آن رقابت کند زیرا «تنها کرایه امتعه که به‌واسطه راه‌آهن

حمل‌ونقل می‌کنند بیشتر از ۲ میلیارد و ۷۵۰ میلیون است این در حالی است که راه‌های آهن انگلیس، فرانسه و ایتالیا همه با هم این قدر امتعه حمل‌ونقل نمی‌کنند» (اطلاع، ۱۳۰۴ق، ش ۱۵۵: ۳، ۴). همان‌گونه که مشاهده شد منابع این دوره به طول خطوط راه‌آهن آمریکا بسیار توجه می‌کردند و برای نشان دادن بیش‌ازپیش این پیشرفت‌ها بحث پیشی گرفتن این کشور از دیگر کشورهای متمدنه را مطرح می‌کردند.

در ادامه گزارش‌ها روزنامه تربیت به توصیف یکی از مهم‌ترین جلوه‌های پیشرفت آمریکا در عرصه راه‌آهن یعنی ساخت راه‌آهن سان فرانسیسکو به نیویورک پرداخت، این خط‌آهن مهم‌ترین راه‌آهن آمریکا بود که از سان فرانسیسکو به نیویورک کشیده شده بود، خطی که سواحل اقیانوس کبیر را به کناره‌های اطلس وصل می‌کرد (تربیت، ۱۳۲۳ق، ش ۳۶۴: ۱۸۲۶، ۱۸۲۵). با بازتاب این‌گونه اخبار بسیاری از مصلحان و روشنفکران به این نتیجه رسیدند که دانشمندان آمریکایی بسیاری از اموری که از نظر مردمان آسیای محال و غیرممکن بود را ممکن ساخته‌اند و روزبه‌روز در حالی پیشروی برای فتح قله‌های بالاتری در زمینه علم و فناوری هستند.

### رشد کیفی صنعت ریلی آمریکا از نگاه ایرانیان

توسعه خطوط راه‌آهن آمریکا علاوه بر این‌که از نظر کمی شگفت‌انگیز بود از نظر کیفیت و ایجاد رفاه در میان مردم بسیار حائز اهمیت بود و همین موضوع نیز مورد توجه اصحاب جراید و سیاحان این دوره قرار گرفت.

در میان نشریات دوره قاجاریه روزنامه وقایع/تفاهیه نخستین نشریه‌ای است که در سال ۱۲۶۷ق در مورد کیفیت راه‌آهن آمریکا اطلاعاتی هرچند مختصر ارائه می‌دهد. در این روزنامه آمده است آمریکایی‌ها خیلی زود توانستند به لحاظ کمی و کیفی در همان نیمه قرن نوزدهم رکورد قطارهای انگلیسی را با تفاوت زیاد پشت سر بگذارند (وقایع/تفاهیه، ۱۲۷۶ق، ش ۴۵۳: ۲۷۷۹). باید توجه داشت که یکی از ویژگی‌های مهم قطارها آمریکا که در این دوره بیشتر به آن پرداخته شده است، سرعت آن‌ها بود. گفته می‌شد سرعت نخستین قطارهای آمریکا بیش از یک فرسنگ و نیم در ساعت نبود (کاشف‌السلطنه، ۱۳۴۰ق: ۲۷). اما این سرعت ناچیز با گذشت زمان افزایش یافت و طولی نکشید استفاده از قطارهایی که با

هوای فشرده کار می‌کردند، رایج شد. سرعت حرکت این کالسکه در ابتدا ساعتی ۹ میل بود (علمی، ۱۲۹۵ق، ش ۵۲: ۲. ایران، ۱۲۹۵ق، ش ۳۷۲: ۱۴۹۲)

یکی دیگر از تحولات اساسی در صنعت راه‌آهن آمریکا استفاده از چرخ‌های شمندوفر به‌جای چرخ‌های آهنی در ربع آخر قرن نوزدهم بود. استفاده از این چرخ‌ها با هدف بالا بردن سرعت قطارها و حمل بارها صورت می‌گرفت (اخترا، ۱۳۰۴ق، س ۱۳، ش ۱۱: ۳۵۶۵). استفاده از چرخ‌های شمندوفر به‌زودی با تولید لوکوموتیو جدید و خاصی برای آن کامل شد. این لوکوموتیو قادر بود هزار و ۶۰۰ متر مسافت را در ظرف ۲۲ ثانیه طی کند. این اختراع در راه‌آهن شیکاگو به «سن‌لوئی» مورداستفاده قرار گرفته بود و در نتیجه آن مسافت ۳۰۰ کیلومتری میان این دو شهر در عرض دو ساعت طی می‌شد (اخترا، ۱۳۰۹ق، س ۱۸، ش ۳۵: ۲۷۴؛ اخترا، ۱۳۱۰ق، س ۱۹، ش ۱۳: ۵۷۶۷). همان‌گونه که مشاهده گردید سرعت قطارهای آمریکایی همچون امتیاز و برتری بعدها نیز برقرار بود و معین‌السلطنه که مسافرت با حمل‌ونقل ریلی آمریکا را تجربه کرده بود در این خصوص می‌نویسد: «در این کشور قطار راه‌آهن به یک چشم به هم زدن از تیر تلگراف به تیری دیگر می‌رسد و قطارها مثل دو گلوله توپ از کنار هم رد می‌شوند.» (معین‌السلطنه، ۱۳۶۳: ۲۹۷)

علاوه بر مشخصه سرعت که از اسباب راحتی قطارهای آمریکا بود، باید به کیفیت درونی واگن‌ها و امکانات آن‌ها نیز پرداخت. یکی از نخستین اشاره‌ها به این ویژگی در روزنامه ایران در سال ۱۲۹۰ق آمده است. به‌موجب ادعای این روزنامه مزایای کیفی قطار و راه‌آهن آمریکا چنان بالا بود که چنان‌چه فردی در این قطارها می‌نشست از کالسکه‌های فرنگستان نفرت پیدا می‌کرد! در هر یک از کالسکه‌های بخار تمام اسباب فراغت و آسایش مهیا بود (ایران، ۱۲۹۰ق، ش ۱۵۴: ۶۱۴). علاوه بر جراید که قطارهای آمریکا را از نظر کیفیت برترین قطارها در دنیا می‌دانستند. برخی از سیاحان ایرانی که به آمریکا رفته بودند جزئیات بیشتری از حمل‌ونقل ریلی آمریکا و کیفیت آن را موردتوجه قرار دادند. یکی از این افراد «ابراهیم صحاف‌باشی» بود که درخصوص مشاهدات خود و در توصیف راه‌آهن آمریکا و قیمت بلیط و دیگر ویژگی‌های آن مطالب ارزنده‌ای نوشته است. وی بر این باور بود که هیچ جای دنیا قطار آهن به عظمت و شکوه آمریکا نساخته‌اند. ندیده بودم. قطارهای آمریکا

درجه‌بندی دارند و بر اساس درجه قیمت‌ها متفاوت می‌شود (صحاف‌باشی تهرانی، ۱۳۵۷: ۶۹). صحاف‌باشی در ادامه توصیف مشاهدات خود از راه‌آهن، به چگونگی استفاده مردم از راه‌آهن می‌پردازد. طبق روایت او، مسافرت در راه‌آهن آمریکا با دیگر جاها تفاوت کلی دارد و خاطرنشان می‌کند که مردم آمریکا تماماً جغرافی‌دان هستند! هیچ مسافری از آدرس نمی‌پرسد و بر اساس نقشه‌ای که در دست دارد، مسیر را طی می‌کنند. در ایستگاه‌ها به فاصله یک دقیقه جماعت زیادی خارج و داخل می‌شوند و در حقیقت «خطوط راه‌آهن آمریکا مثل تار عنکبوت زیاد است.» در این قطارها طوری اسباب راحتی مسافر را فراهم می‌آوردند که حد نداشت (همان؛ ۷۶-۷۱)

یکی دیگر از سیاحان این دوره که به توصیف راه‌آهن‌های آمریکا و کارخانه‌های لوکوموتیوسازی این کشور پرداخته است، معین‌السلطنه بود. وی ضمن شگفتی از پیشرفت‌های آمریکا در بازدید از کارخانه‌های لوکوموتیوسازی جزء به جزء به تشبیه این صنایع پرداخت و نوشت: «در کارخانه لوکوموتیوسازی آمریکا... آنچه ملاحظه می‌شود به قدری وسعت دستگاه دارد که اگر کسی به نظر دقت بخواهد این امکان را سیاحت کند امروز و ده روز دیگر به جهت تماشای این اداره کم است... این کارخانه شش هزار عمه دارد...» (معین‌السلطنه، ۱۳۶۳: ۳۱۶-۳۱۲). ارائه این توصیفات و حیرت ایرانیان از ترقی سیستم راه‌آهن آمریکا در حالی بود که از آغاز قرن بیستم تمام دنیا از طریق راه‌آهن به هم وصل شده و در نهایت رفاه و آسایش بودند و ایرانیان که تاریخی‌ترین ملت دنیا به شمار می‌رفتند با چهارپا و حیوانات بارکش در مسافرت بودند. بر این اساس بنا به نوشته مجله ایرانشهر، ایران با تمدن، ۵۰۰ سال فاصله داشت و به واسطه آنکه وسایل نقلیه آن منحصر به چهارپایان بود از آفریقا پست‌تر شمرده می‌شد (ایرانشهر، ۱۳۴۴ق، س ۳، ش ۹: ۵۹۹). چنین وضعی باعث شده بود ایران دهه‌های نخست قرن بیستم را به آمریکای قبل از تمدن تشبیه کنند (کاشف‌السلطنه، ۱۳۴۰ق: ۵۴). عقیده بر این بود که چنانچه ایران بخواهد پیشرفت کند و به سطح کشورهای پیشرفته‌ای مانند آمریکا برسد تنها باید به راه‌آهن دست پیدا کند و بس!

همان‌گونه که ملاحظه شد منابع این دوره سرعت و عمق تغییرات و کشفیات جدید



امریکا و درعین حال تأثیر هرکدام از آن‌ها را در رفاه مردم بررسی و تحلیل می‌کردند. نتیجه این گزارش‌ها سبب شد این کشور به‌عنوان الگوی توسعه و پیشرفت جایگزین اروپا شود. در این راستا و به‌ویژه بعد از دوره مشروطه دولت‌مردان ایرانی برای استخدام مستشاران یا ورود سرمایه‌گذاران آمریکایی برای توسعه و احداث راه‌آهن تلاش‌هایی را آغاز کردند.

### احداث راه‌آهن از رهگذر دیپلماسی فعال با آمریکا و موانع آن

با توجه به آن‌چه گفته شد ایرانیان از مزایای راه‌آهن به‌خوبی آگاه بودند و در حسرت بهره‌مندی از آن مقالات و گزارش‌های زیادی را منتشر کردند، برای نمونه حسینقلی‌خان سفیر ایران در آمریکا در گزارش‌هایش به شاه سعی می‌کرد پیشرفت‌های آمریکا به‌ویژه در زمینه راه‌آهن را برای وی توصیف کند و چه‌بسا او را به احداث راه‌آهن در کشور ترغیب نماید (استادوخ، ۱۳۰۶ق، ک ۲۰، پ ۳، ب ۱۲، ۱۲/۱). وی می‌نویسد: «حکایت آمریکا حکایت اروپا و مملکتین برلن و اسلامبول و لندن و پاریس و وینه نیست، اینجا جای دیگر است در راه‌آهن‌های این کشور مهمانخانه و حمام و تماشاخانه است، شهری است متحرک. در نیویورک قطار راه‌آهن بی‌شمار و راه‌ها می‌رود... من چه عرض کنم آمریکایی کجا، اروپا و غیره کجا... دوستی با این مملکت را سود عظیم بشمارید.» (استادوخ، ۱۳۰۶ق، ک ۲۰، پ ۳: ۱۳-۱۶). پیداست رسیدن این گزارش به ایران تا چه میزان تصور خوانندگان آن از آمریکا، رفاه، آسایش و برتری آمریکا نسبت به قدرت‌های اروپایی را متحول و دگرگون ساخته است و بیش‌ازپیش ایرانیان را تشویق به الگوبرداری از آمریکا کرده است؛ اما ظاهراً احداث راه‌آهن با دشواری‌های زیادی مواجه بود. برای نمونه بنجامین وزیرمختار آمریکا در ایران (۱۸۸۳-۱۸۸۵م). معتقد بود موانع و مشکلات احداث راه‌آهن در ایران به‌قدری زیاد است که نمی‌توان بر آن‌ها فائق آمد. «مهم‌ترین مشکل موضوع برگشت سرمایه است زیرا بر فرض مثال چنانچه چنین راه‌آهنی را با تمام دشواری‌ها بتوان ساخت، پول و بودجه آن را چه کسی می‌دهد؟ به‌علاوه کشیدن راه‌آهنی از مرز ترکیه یا روسیه تا تهران و نقاط دیگر ایران، با مشکلات بزرگ مهندسی و فنی توأم بوده و دولت‌های روسیه و انگلیس هر یک به‌طور جداگانه درصدد برآمده‌اند که راه‌آهنی تا هرات بکشند و در این میان برای آمریکایی‌ها ریسک بزرگی است که سرمایه خود را در ایجاد راه‌آهن در ایران به کار اندازند. از طرف

دیگر نمی‌توان امیدی به بهره‌برداری از چنین راه‌آهنی داشت زیرا مردم مناطق اطراف خط آهن به قدری فقیر و بی‌چیز هستند که توانائی خرید بلیط و سوار شدن در قطار را ندارند و حمل وسایل راه‌آهن یعنی ریل و ماشین‌آلات لازم در داخل ایران از جاده‌های باریک و کوهستانی هزینه زیادی دارد.» بنجامین در ادامه ذکر موانع احداث راه‌آهن در ایران می‌نویسد که برای گرفتن امتیاز راه‌آهن بایستی در ساختمان راه‌آهن با شاه شریک شد و راه‌آهن را به نام او ساخت تا سر هر سال بتوان مبالغی از وی بابت اقساط راه‌آهن بگیرند. دیگر راه‌حلی که بنجامین ارائه داده بود ساخت و تولید وسایل حمل‌ونقل ریلی در داخل ایران بود (بنجامین، ۱۳۶۳: ۳۲۹. مجلس، ۱۳۲۸ق، ش ۷۷: ۱)

درخصوص چندوچون برخوردار شدن ایران از راه‌آهن بحث و گفت‌وگوهای زیادی در مطبوعات در جریان بود. برخی از آن‌ها از جمله روزنامه/ختر در ابتدا بر این باور بودند که ایران بدون کمک کمپانی‌ها دیگر می‌تواند، راه‌آهن احداث کند بنابراین هیچ احتیاجی به کمپانی‌های بیگانه نبود! و می‌توان ظرف پنج سال بدون دخالت بیگانه موفق به انجام این کار شد (ختر، ۱۳۹۶ق، س ۵، ش ۴۹: ۱۵۹۸، ۱۵۹۷). چند سال بعد در سال ۱۳۰۴ق زمانی که بحث اعطای امتیاز راه‌آهن به بیگانگان جدی شد همین روزنامه ضمن ابراز تأسف از چنین امری، بنا به ملاحظات «دولت‌خواهی و وطن‌پرستی» اعلام کرد چنانچه ناچار به تن دادن به اعطای امتیاز به بیگانگان شویم بایستی اولویت را به کمپانی‌های آمریکا، استرالیا، آلمان و غیره داد که در فواصلی دور از ایران قرار داشتند (ختر، ۱۳۰۴ق، س ۱۳، ش ۳۶: ۳۷۶۹). روزنامه/ختر زمانی این مطلب را نوشت که یک سال قبل از آن یعنی ۱۳۰۳ق ناصرالدین‌شاه قصد داشت امتیاز دو خط راه‌آهن تهران- بوشهر و تهران- مشهد را به «مسیو وینستون» آمریکایی بدهد (ختر، ۱۳۰۳ق، س ۱۲، ش ۴۹: ۳۳۶۴). اما بنا به قول «لرد کرزن» در آخرین مرحله کار مانعی پیدا شد (کرزن، ۱۳۶۲: ۷۸۳) و وینستون در حالی تهران را ترک کرد که نتوانسته بود امتیاز راه‌آهنی از ایران کسب کند (اطلاع، ۱۳۰۶ق، ش ۲۲۰: ۲). بدون شک یکی از مهم‌ترین دلایل عدم موفقیت نماینده آمریکا در ایران در کسب امتیاز احداث راه‌آهن سیاست‌ها و مواضع روس و انگلیس بود (مجلس، ۱۳۲۸ق، ش ۷۷: ۱) و همان‌گونه که جان فوران به‌درستی اشاره می‌کند: تعمق در رشته توافقی‌هایی که برای احداث خطوط تلگراف آهن در سال‌های ۱۲۶۹/۱۸۹۰ش تا جنگ جهانی اول

ممنوعیت ایجاد می‌کرد، نشان می‌دهد بریتانیا و روسیه برای حفظ منافع خویش در ایران به چه ترفندهایی متوسل می‌شده‌اند (فوران، ۱۳۸۸، ۱۷۵).

باین‌حال تمایل به احداث راه‌آهن در ایران هم‌چنان ادامه داشت و مظفرالدین‌شاه با اطلاع از قطار برقی در آمریکا مشتاق اطلاع از چندی‌چون و در صورت امکان راه‌اندازی آن در ایران شده بود و به این منظور نماینده‌ای را به آمریکا فرستاد، این نماینده یک انگلیسی به نام «جانمارسِدِن وُرد» بود که از ۱۵ سال قبل در دربار ایران خدمت می‌کرد. روزنامه *تویپیکا/ستیت جورنال*، در ۱۶ اوت ۱۹۰۰م/ ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۱۸ق، با تیتیری با عنوان «شاه خواهان واگون برقی است» در این خصوص نوشته بود که قرار است این نماینده طی دو هفته به بررسی شبکه واگن برقی نیویورک بپردازد تا زمینه‌های سفر با چنین وسیله‌ای را در مسیر تهران تا بندرگاهی دریای خزر فراهم آید. در صورت عملی شدن این برنامه، در حقیقت این مسیر ۹۳ مایلی طولانی‌ترین خط آهن برقی آسیا خواهد شد. وُرد هم‌چنین اعلام کرده بود که برای بازدید از کارخانه لوکوموتیو سازی «بالدوین» به فیلادلفیا خواهد رفت تا گزارشی پیرامون امکان استفاده از این نوع لوکوموتیو در مسیر خط آهن جدید تهران تا خلیج فارس تهیه نماید (ایرانیان از نگاه آمریکاییان، ۱۳۹۷: ۶۱، ۶۰). از نتیجه این بررسی‌ها اطلاعی در دست نیست اما ظاهراً این مأموریت نتیجه‌ای در پی نداشته است. باین‌حال چند سال بعد در سال ۱۳۲۱ق اسحق مفخم‌الدوله در گزارشی به وزارت خارجه از تعیین وزیرمختار جدید آمریکا در ایران که از نزدیکان رئیس‌جمهور آن کشور بود خبر داد و ادعا کرد رئیس‌جمهور آمریکا به وی دستور داده نهایت تلاش خود را برای احداث راه‌آهن در ایران، به کار گیرد (استادوخ، ۱۳۲۱ق، ک ۱۱، پ ۵: ۱). اما عملاً این خوش‌بینی‌ها به نتیجه‌ای ختم نشد.

بعد از انقلاب مشروطه که مناسبات ایران و آمریکا به‌واسطه سفرای فعال ایران در واشنگتن وارد فصل تازه‌ای شده بود تلاش برای بهره‌مندی ایران از پیشرفت‌های آمریکا در زمینه راه‌آهن هم‌چنان ادامه داشت. در این راستا، علیقلی‌خان نبیل‌الدوله در نامه‌ای به وزارت خارجه از ملاقات خود با «مستر وایت» مجری راه‌آهن فیلیپین و دیگر سرمایه‌داران آمریکایی و موافقت آن‌ها برای حضور و مشارکت در بهره‌برداری از منابع طبیعی ایران خبر

داد (استادوخ، ۱۳۲۹ق، ک ۲۰، پ ۱: ۵۹۸). او تلاش‌های خود را با این امید ادامه داد که دولت ایران بالاخره وی را مأمور جذب سرمایه‌های آمریکایی‌ها کند و بدین‌وسیله آنان را راضی به ساختن تراموای شهری در ایران نماید. در همین خصوص در ۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق در گزارشی به وزارت خارجه نوشته بود که کمپانی معتبری پیدا کرده است که علاقه‌مند به ایجاد تراموای برقی باری و مسافری است و تأکید کرده بود که آمدن این مهندس به ایران مقدمه‌ای برای انجام کارهای بزرگ‌تر و ساخت راه‌آهن‌ها و غیره خواهد بود (استادوخ، ۱۳۲۹ق، ک ۲۰، پ ۱: ۲۸۲). اما به‌رغم مکاتبات و نامه‌نگاری‌های فراوان علیقلی‌خان به وزارت خارجه، این وزارتخانه از دادن پاسخی روشن و قطعی به وی خودداری می‌کرد (استادوخ، ۱۳۲۹ق، ک ۳۹، پ ۱: ۶۰۶). وی در گزارشی دیگر به وزارت خارجه نوشته بود که در سفر به نیویورک در ۲۱ صفر ۱۳۲۹ق با بسیاری از سرمایه‌داران بزرگ از جمله «مستر مارویک» دیدار کرده است که بعد از شنیدن منابع ثروت طبیعی ایران آن‌ها متمایل به روابط با ایران شدند. وی در گزارش خود به نکته بسیار مهمی اشاره کرده است و آن این‌که روس و انگلیس همواره سعی کرده بودند که ایران را نزد دیگر کشورهای خارجی، کشوری ورشکسته جلوه دهند تا هیچ کشوری متوجه ایران نشود. ظاهراً سرمایه‌داران مورد اشاره علیقلی‌خان نیز تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفته بودند زیرا علیقلی‌خان با ارائه آمار و ارقام و شرحی از ثروت‌های ایران تلاش کرده بود تبلیغات سوء را برطرف کند (استادوخ، ۱۳۲۹ق، ک ۲۰، پ ۱: ۵۰۱، ۵۰۰). علیقلی‌خان بعد از مسافرت به نیویورک و دیدار با سرمایه‌گذاران و راه‌آهن‌سازان در گزارش خود نوشت همگی این‌ها حاضرند که همه نوع خدماتی در ایران به عهده بگیرند اما علیقلی‌خان در این مذاکرات قویاً تأکید می‌کرد که «دولت مشروطه ایران در فکر دادن امتیازات به احدی نیست بلکه می‌خواهد خود به‌تدریج راه‌آهن برای مملکت خود بسازد و به دست خود مشغول استخراج و توسعه صنعت بشود و ایران مال ایرانیان است.» وی در پایان این گزارش از دولت می‌خواهد دستورالعمل‌هایی راجع به این امور برای وی ارسال کنند تا بداند از چه راه و چگونه به سرمایه‌گذاران آمریکایی مذاکره کند (استادوخ، ۱۳۲۹ق، ک ۲۰، پ ۱: ۶۰۷). از چندوچون این مذاکرات اطلاعی در دست نیست اما به نظر می‌رسد مذاکرات علیقلی‌خان در شرایطی بود که دولت ایران تا این زمان هنوز تصمیم قطعی درخصوص جلب همراهی سرمایه‌داران آمریکایی اتخاذ نکرده بود.

در ادامه تلاش‌های ایران برای احداث راه‌آهن به کمک آمریکا، ظاهراً در سال ۱۹۱۹م/ ۱۳۳۸ق امتیازی به «کمپانی پیرسون آمریکایی و پسران» داده شد. این موضوع از نامه‌ای که «نصرت‌الدوله فیروز» خطاب به سندیکای راه‌های ایران نوشته بود، روشن می‌شود. او در این نامه آورد «در تعقیب یادداشت مورخه ۲ دسامبر ۱۹۱۹/ ۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ق که آقای س. پیرسون و پسران (اداره کنترات کنندگان) به این‌جانب داده‌اند و همچنین راجع به ایجاد راه‌های آهن ایران که از طرف آن سندیکا بود اجازه دارم پاسخ دهم که دولت متبوعم از این‌که به واسطه الحاق و اشتراک کمپانی (ویکرز آرم استرنگ ویث ورث) با سندیکا بر تشیید مبانی سندیکای مزبور افزوده شده خشنود و خرسند است و حق سندیکای راه‌آهن ایران را که به موجب مواد حق انتخابی که به تاریخ ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۱ و موافق مراسله مورخ ۱۹ مارس ۱۹۱۴ وزیر امور خارجه راجع به ایجاد خط محمره-خرم آباد به وی داده شده است به رسمیت می‌شناسد. همچنین دولت ایران به سندیکای راه‌آهن حق انتخاب می‌دهد که خطی با تهیه کلیه وسایل از خانقین به تهران از راه کرمانشاه، همدان، قزوین بسازد و یک شعبه تا انزلی واقع در کنار بحر خزر بر آن بیفزاید و یا آن‌که خط را از خانقین به همدان و تهران از هر طریق دیگری که بالاخره پس از معاینه و نقشه‌برداری در موضوع آن قطعی شود، ایجاد نماید» (استادوخ، ۱۳۳۸ق، ک ۵۲، پ ۱۳: ۲۷-۲۳). از قرار معلوم این تدابیر نیز راه به جایی نبرد و تمام تلاش‌ها برای ورود سرمایه‌داران آمریکایی برای احداث راه‌آهن در ایران و دادن امتیازی به آن‌ها بی‌نتیجه ماند. پس از آن تلاش‌های حسین علایی دیگر سفیر ایران در واشنگتن برای جذب سرمایه‌گذاری آمریکایی‌ها در ایران نیز بدون نتیجه باقی ماند (ساکما، ۴۷۰۹/۳۴۰: ۱۵، ۱۴).

نکته مهم این‌که تلاش‌های دیپلماتیک برای جلب مساعدت آمریکایی‌ها نسبت به سرمایه‌گذاری در ایران منحصر به دیپلمات‌های مقیم آمریکا نبود بلکه برخی سفرای ایران در اروپا هم در این تلاش‌ها سهیم بودند. در این رابطه و در همین زمان (۱۳۰۲ش). باید به گزارشی از سفیر ایران در «برن سوئیس» توجه کرد. وی در گزارشی به وزارت خارجه اعلام کرده بود که امروزه تنها مملکتی که می‌تواند از حیث امور اقتصادی و مالی به سایر ممالک دیگر کمک نماید، آمریکا است. در این راستا سفیر ایران در برن ضمن مذاکره با «مسیو شراور» آمریکایی آن‌ها را ترغیب به حرکت به ایران کرد (استادوخ، ۱۳۰۲ش، ک ۳۶، پ ۱۶:

۶۰). اما با وجود این، اقدام عملی از جانب آمریکایی‌ها صورت نگرفت. این تلاش‌ها حتی در اواخر دوره قاجاریه هم ادامه داشت برای نمونه سردار سپه به «مستر بنت» نایب رئیس کمپانی «یولن» آمریکا گفته بود: «... به من کمک کنید تا خطوط راه‌آهن در این کشور ایجاد کنم.» (معتصم‌السلطنه، ۱۳۴۵: ۱۹۴). اما ماجرای قتل مازور ایمری باعث شد شرکت نفتی سینکلر به بهانه نداشتن امنیت جانی نیروهای خود، ایران را ترک کند. بدین ترتیب تلاشی دیگر برای احداث راه‌آهن توسط سرمایه‌گذاران آمریکایی در ایران توسط برخی عوامل داخلی و انگلیس، عقیم ماند. ناگفته نماند علاوه بر کارشکنی‌های انگلیس ضدیت روس‌ها هم از دیگر موانع احداث راه‌آهن در ایران به کمک آمریکایی‌ها بود. علیقلی‌خان بر این باور بود که مخالفت با مستر شوشتر به این دلیل بود که روس‌ها نمی‌خواستند امتیاز راه‌آهن‌های ایران به سرمایه‌داران آمریکایی داده شود (استادوخ، ۱۳۲۹ق، ک ۳۹، پ ۱۸: ۴۹). این در حالی بود که در این دوره نشریات، نمایندگان سیاسی ایران در آمریکا و سیاحان یکصدا بر ضرورت الگوبرداری از آمریکا و توجه به این کشور تأکید می‌کردند برای نمونه روزنامه *چهره‌نما* نوشت: «اتحاد و اظهار دوستی با آمریکا ایران را به راه‌های آهن و کارخانجات معتبر می‌رساند ... و می‌توان اغلب کارهای ایران را به قوه مادی و ادبی آمریکایی‌ها انجام داد» (چهره‌نما، ۱۳۲۹ق، س ۸، ش ۱۲: ۷، ۶). روی هم‌رفته باید گفت اگرچه ایرانیان از قدیم‌الایام با قدرتهای بزرگ اروپایی انگلیس، فرانسه، آلمان، اسپانیا و ... در ارتباط بودند اما توسعه حیرت‌انگیز آمریکا و پشت سر گذاشتن قدرتهای اروپایی در کلیه عرصه‌ها از سوی این کشور باعث شد که آمریکا به قطب آمال و آرزوهای ایرانیان تبدیل شود. این کشور کم‌کم به الگویی برای ایران تبدیل شد و گرایش اصلاح‌طلبی در ایران با الهام از تحولات آمریکا رشد کرده و پیش می‌رفت.

### نتیجه‌گیری

با کسب آگاهی از پیشرفت‌های غرب در زمینه شبکه ریلی و راه‌آهن، مطبوعات ایران در دوره ناصری و مظفیری به این موضوع عطف توجه نمودند. در این راستا پیشرفت‌های سریع آمریکا در این زمینه اسباب شگفتی ایرانیان و انتقاد از وضع حمل‌ونقل ایران را موجب شد به نحوی که بسیاری از متجددان و منورالفکران تنها راه گذار ایران از عقب‌ماندگی و ورود به

دروازه تمدن را در ایجاد راه‌آهن می‌دانستند. از طرفی توسعه راه‌آهن در آمریکا باعث شد این کشور در رشد کمی و کیفی راه‌آهن و قطارهای مسافری و باری به‌عنوان کشور نخست و پیش‌تاز مطرح گردد و همین موضوع باعث شد نگاه ایرانیان از اروپا به سوی آمریکا متمایل شده و این کشور را به‌عنوان یکی دیگر از الگوهای خود برای ایجاد و توسعه راه‌آهن در نظر بگیرند. در این راستا اصحاب جراید تلاش کردند با تشریح شبکه ریلی آمریکا و تاثیراتی که بر پیشرفت و رفاه مردم این کشور داشته دولت‌مردان را برای کسب این تکنولوژی جدید و ورود راه‌آهن به ایران ترغیب کنند.

بعد از دوره مشروطه به دلیل اهمیت این موضوع نماینده‌ای برای بررسی جذب سرمایه‌گذار آمریکایی به این کشور فرستاده شد، اما این مأموریت نیز دستاوردی به همراه نداشت. علاوه بر این تلاش‌های دیپلمات‌های سیاسی ایران در آمریکا به‌ویژه از دوره مشروطه به بعد هم به دلایلی چون کارشکنی‌های روس و انگلیس، هزینه‌های گزاف مالی و مهم‌تر از همه عدم پیگیری وزارت خارجه ایران ناکام ماند. این اقدامات اگرچه در عمل تحولی ایجاد نکرد اما از بُعد نظری و تأثیر آن بر افکار ایرانیان بسیار موثر واقع شد، چرا که مردم با شناخت و آگاهی‌هایی که از پیشینه پیشرفت راه‌آهن در اروپا، آسیا و به‌ویژه آمریکا به دست آورده بودند با منافع ایجاد راه‌آهن آشنا شده و این شناخت‌ها منجر به این شد که راه‌آهن به‌عنوان مطالبه‌ای در افکار عمومی ایرانیان تبدیل شود و بستری برای تحولات بعدی در این زمینه گردد و درنهایت این تلاش‌ها در دوره رضاشاه به ثمر نشست، بنابراین باید اذعان داشت که احداث راه‌آهن به‌هیچ‌وجه بدون الهام گرفتن از آمریکا صورت نگرفت.

## منابع

### کتاب‌ها

- *ایرانیان از نگاه آمریکاییان. ایران عهد قاجار در روزنامه‌های آمریکا*، (۱۳۹۷)، ترجمه علیرضا ساعتچیان، تهران، پارسه.
- بنجامین، س.ج.و (۱۳۶۳)، *ایران و ایرانیان عصر ناصرالدین شاه*، مترجم حسین کردبچه، تهران، جاویدان.
- صحاف‌باشی‌تهرانی، ابراهیم (۱۳۵۷)، *سفرنامه*، به‌کوشش محمد مشیری، چاپ اول، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران.
- طالبوف، عبدالرحیم (۲۵۳۶)، *کتاب احمد*، با مقدمه و حواشی باقر مومنی، تهران، شبگیر.
- فوران، جان (۱۳۸۸)، *مقاومت‌شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
- کاشف، محمد (۱۳۷۳)، *تغییرات و ترقیات در وضع و حرکت و مسافرت و حمل‌انثیا و فواید راه‌آهن*، تهران، نشر نقطه.
- کاشف‌السلطنه، میرزا محمد (۱۳۴۰)، *ممات و حیات*، تهران، مطبعه مجلس شورای ملی.
- مستشارالدوله، میرزا یوسف‌خان (۱۳۸۶)، *رساله یک کلمه*، به‌کوشش علیرضا دولتشاهی، بال، تهران.
- معین‌السلطنه، حاج میرزا محمدعلی (۱۳۶۳)، *سفرنامه تسیکاگو*، به‌کوشش همایون شهیدی، چاپ اول، تهران، علمی.
- میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله (بی‌تا)، *مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان*، به‌کوشش محمد محیط طباطبایی، تهران، علمی.
- ورن، ژول (۱۳۱۶ق)، *سفر هشتاد روز دور دنیا*، ترجمه محمدحسین خان فروغی، چاپ سنگی، تهران، شرکت طبع کتب.



### مقاله‌ها

- رحمانیان، داریوش؛ جهانی، فرشته، «بازتاب نظام آموزشی آمریکا در اندیشه ایرانیان دوره قاجاریه و نتایج آن جستارهای تاریخی»، *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، ۱۳۹۹، ش ۱، شماره پیاپی ۱.
- رحمانیان، داریوش، «راه‌آهن در ایران عصر قاجار»، *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، ۱۳۹۱، ش ۱۱، شماره پیاپی ۱۱.

### نشریه‌ها

- *روزنامه اختر* (۱۳۰۹ق)، سال ۱۸، شماره ۳۳
- *روزنامه اختر* (۱۲۹۶ق)، سال پنجم، شماره ۴۹
- *روزنامه اختر* (۱۳۰۹ق)، سال ۱۸، شماره ۳
- *روزنامه اختر* (۱۳۰۳ق)، سال ۱۲، شماره ۴۹.
- *روزنامه اختر* (۱۳۰۴ق)، سال ۱۳، شماره ۱۱.
- *روزنامه اختر* (۱۳۰۴ق)، سال ۱۳، شماره ۳۶.
- *روزنامه اختر* (۱۳۰۹)، سال هفتم، شماره ۲
- *روزنامه اختر* (۱۳۱۰ق)، سال ۱۹، شماره ۱۳.
- *روزنامه ادب* (۱۳۱۹ق)، سال اول، شماره ۳۹.
- *روزنامه اطلاع* (۱۳۰۴ق)، شماره ۱۵۵.
- *روزنامه اطلاع* (۱۳۰۶ق)، شماره ۲۲۰.
- *روزنامه اطلاع* (۱۳۰۶ق)، شماره ۲۲۳.
- *روزنامه اطلاع* (۱۳۰۶ق)، شماره ۲۳۲.
- *روزنامه اطلاع* (۱۳۱۷ق)، شماره ۴۷۷.

- روزنامه اطلاع (۱۳۱۸ق)، شماره ۵۳۲.
- روزنامه اطلاع (۱۳۲۱ق)، سال ۲۵، شماره ۲۲.
- روزنامه ایران (۱۲۹۰ق)، شماره ۱۵۲.
- روزنامه ایران (۱۲۹۰ق)، شماره ۱۵۴.
- روزنامه ایران (۱۲۹۵ق)، شماره ۳۷۲.
- روزنامه تربیت (۱۳۲۳ق)، شماره ۳۶۴.
- روزنامه چهره‌نما (۱۳۲۹ق)، سال ۸، شماره ۱۲.
- روزنامه علمی (۱۲۹۵ق)، شماره ۵۲.
- روزنامه مجلس (۱۳۲۸ق)، شماره ۷۷.
- روزنامه مجلس (۱۳۲۹ق)، شماره ۱۳۷.
- روزنامه ناصری (۱۳۱۵ق)، سال ۴، شماره ۱۲.
- روزنامه ناصری (۱۳۱۷ق)، سال ۶، شماره ۳۱.
- روزنامه وقایح/تفاهیه (۱۲۷۰ق)، شماره ۱۷۳.
- روزنامه وقایح/تفاهیه (۱۲۷۶ق)، شماره ۴۵۳.
- روزنامه اختر (۱۳۰۹ق)، سال ۱۸، شماره ۳۵.
- مجله ایرانشهر (۱۳۴۴ق)، سال سوم، شماره ۹.
- مجله بهار (۱۳۲۸ق)، سال اول، شماره ۳.

#### اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، سند شماره ۲۴۰/۴۷۰۹.
- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، ۱۳۲۱ق، کارتن ۱۱، پوشه ۵.



- ... ۱۳۰۶ق، کارتن ۲۰، پوشه ۳.
- ... ۱۳۲۹ق، کارتن ۲۰، پوشه ۱.
- ... ۱۳۲۹ق، کارتن ۳۹، پوشه ۱.
- ... ۱۳۳۸ق، کارتن ۵۲، پوشه ۱۳.
- ... ۱۳۰۲ش، کارتن ۳۶، پوشه ۱۶.



## تکاپوهای زنان تبریز در قحطی‌های نان عصر مظفری (۱۳۱۳ - ۱۳۲۴ق)

محمد سلماسی‌زاده<sup>۱</sup>

مجید رضازاد عموزین‌الدینی<sup>۲</sup>

### چکیده

بحران‌ها و مشکلات اقتصادی در عصر قاجار، همواره عرصه را برای زندگی مردم تنگ می‌کرد. گرانی نان، از جمله مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مشکل اقتصادی مردم در این دوره بود. منابع تاریخی در اواخر دوره ناصری و در عصر مظفری از کمبود و گرانی نان در شهر تبریز و به تبع آن از اعتراضات مردمی در این شهر گزارش می‌دهند. شورش‌ها و اعتراضات عمومی در مورد کمبود نان، غالباً با حضور جدی زنان همراه می‌شد. در تبریز دوره مظفری نیز حضور زنان در اعتراضات بحران نان بسیار مشهود بود. پیروزی‌های زنان در بلوهای نان که بعضاً باعث عقب‌نشینی حاکمان و تغییر برخی مسئولان حکومتی در ایالات می‌شد، به زنان اعتمادبه‌نفسی می‌بخشید تا در مطالبات دیگر اجتماعی نیز وارد شوند و این اعتراض‌های جمعی به الگویی برای مبارزات بعدی زنان تبریز با حکومت قاجار در وقایع دوران مشروطه تبدیل شد. این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای بر آن است تا به نقش و تکاپوهای زنان تبریز در اعتراضات بر علیه بحران نان در عصر مظفری پرداخته و برخی نتایج و تأثیرات مبارزات آنان را در این زمینه بررسی کند.

**واژگان کلیدی:** کمبود نان، معیشت، عصر قاجار، عصر مظفری، زنان تبریز.

## ***The Struggles of Tabriz Women During the Bread Famines of the Mozaffari Era (1313-1324 AH)***

Mohammad Salmasizadeh<sup>1</sup>

Majid Rezazad Amuzeinoldini<sup>2</sup>

### **Abstract**

Economic crises and problems in the Qajar era have always threatened the people's lives. The high price of bread was one of the most important and vital economic problems of the people in this period. Historical sources at the end of the Naseri era and during the Mozaffari era report the scarcity and high cost of bread in Tabriz and, as a result, public protests in this city. Riots and public protests about the lack of bread were often accompanied by a serious presence of women. In Tabriz during the Mozaffari era, the presence of women in the bread crisis protests was very evident. Women's victories in the bread riots, which sometimes caused the retreat of the rulers and the change of some government officials in the states, gave women the confidence to participate in other social demands. These collective protests became a model for the subsequent struggles of Tabriz women with the Qajar government in the events of the constitutional period. This research, with a descriptive-analytical approach and citing library sources, aims to deal with the role and efforts of Tabriz women in the protests against the bread crisis in the Mozaffari era and examine some of the results and effects of their struggles in this field.

**Keywords:** Lack of Bread, Livelihood, Qajar Era, Mozaffari Era, Women of Tabriz.

---

1. Associate Professor, University of Tabriz, Iran

msalmasizadeh@tabrizu.ac.ir

2. Ph. D. student of history at Tabriz University, Iran (corresponding author)

majid.rezazad.a@gmail.com

## مقدمه

فشار اقتصادی و بحران نان که در اواخر دوره ناصری باعث برخی اعتراضات مردمی در تبریز شده بود، در دوره مظفری نیز ادامه یافت. عوامل طبیعی و اقلیمی، مدیریتی و سیاسی و سوءاستفاده برخی محترکان، بر قیمت غلات و نان تأثیرگذار بود و گاه بروز یکی از این عوامل زمینه را برای فعال شدن بقیه علل فراهم می‌کرد و شرایط پدیدآمده، دست‌درست یکدیگر، جامعه را با بحران نان مواجه می‌ساخت و بدین ترتیب مسئله نان در دوره قاجار به دغدغه مهم مردم تبدیل شده بود. در این دوره، تظاهرات سیاسی زنان عادی در نواحی شهری از جمله تبریز، اغلب به‌وضوح «شورش به‌خاطر نان» بود که بلوای نان نامیده می‌شد. با وجود این، آنان اغلب ناراحتی عمیقی را نشان می‌دادند که ناشی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای بود که تمام جامعه را تحت تأثیر قرار می‌داد. عصیان زنان و بینوایان پدیده‌ای خاص تبریز نبود، اما در این شهر عواملی گرد آمده بودند که به همان کیفیت، در مناطق دیگر کشور دیده نمی‌شدند. آشوب‌های تبریز از چند نظر اهمیت داشت. یکی آن که مشروعیت حکومت در پیش چشم شهروندان فرو میریخت، زیرا در بسیاری از موارد، کارگزاران حکومتی در احتکار و گرانی نان دست داشتند و مهم‌تر از آن این که در این شورش‌ها نوعی پیوستگی و هماهنگی بین قشرهای مختلف شهروندان پدید آمده بود که شاخص اصلی آن در تبریز پیشگامی زنان در این اعتراضات به رهبری زنی به نام «زینب پاشا» بود.

در مورد پیشینه پژوهش باید ذکر شود که در مورد بحران نان در اواخر دوره ناصری و عصر مظفری و برخی علل و عوامل آن، تاکنون در برخی کتاب‌ها به‌صورت جسته‌وگریخته به بحران نان در تبریز این دوره نیز اشاراتی شده است و همچنین مقالات چندی از سوی برخی پژوهشگران به نگارش درآمده که از جمله آنان می‌توان به «اعتراض‌های شهری در عصر مظفری» نوشته سهراب یزدانی و «بررسی و تبیین عوامل مؤثر در شیوع قحطی و بحران نان در عصر مظفری»، توسط محمد عباسی و «ریخت‌شناسی شورش‌های نان در عصر مظفری» توسط هاجر صالحی و «مطالعه موردی بررسی بحران‌های اجتماعی دوره مظفری به روایت مرآت‌الوقایع مظفری» توسط شهلا منصوری و «بحران معشیت و انقلاب

مشروطیت» توسط فرهاد دشتکی‌نیا اشاره نمود که در این مقالات به صورت جسته‌وگریخته و بسیار گذرا به مسئله نان در تبریز دوره مظفری نیز اشاراتی شده است اما می‌توان اذعان نمود که تاکنون هیچ مقاله مستقلی در مورد قحطی نان در تبریز دوره مظفری و تکاپوهای زنان تبریز در این زمینه، به نگارش درنیامده و مقاله حاضر در جهت رفع این خلأ و در پاسخ به این نیاز نوشته شده است.

### عوامل طبیعی قحطی نان

خشک‌سالی یکی از مهم‌ترین عواملی بود که در این دوره بر اثر عوامل طبیعی به عنوان یک بلا در جامعه ایران نمود پیدا کرد. این امر به کمبود محصول گندم و بحران نان در عصر مظفری منجر شد. نظر به این‌که کشاورزی ایران در بسیاری از مناطق برکشت دیم مبتنی بود و ارتباط مستقیمی با میزان بارش سالانه پیدا می‌کرد، بنابراین در صورت کمی باران یا زیادی بارندگی (سیل) محصولات کشاورزی آسیب فراوانی می‌دیدند. مظفرالدین شاه خود در هنگام برگشت از سفر اروپا، در منطقه آذربایجان به خشک‌سالی و قحطی اشاراتی نموده است (سفرنامه مبارکشاهی، ۱۳۱۸: ۳۱؛ عباسی، ۱۳۹۸: ۱۳۱). علاوه بر وضعیت نزولات جوی و میزان بارندگی، سرما و سیل و همچنین بیماری‌های همه‌گیر انسانی از قبیل وبا و طاعون نیز در به وجود آمدن برخی قحطی‌ها، تأثیر داشته است. این بیماری‌های همه‌گیر که گاهی به‌طور مستقل و گاه در ضمن و یا بر اثر قحطی شایع می‌شد، با انهدام بخش بزرگی از نیروی انسانی شاغل در روستاها عملاً کار زراعت را در سال‌های بعد مختل می‌کرد و به‌این ترتیب، زمینه مناسبی را برای کاهش تولید غلات و شروع قحطی و یا ادامه آن فراهم می‌آورد (کتابی، ۱۳۸۴: ۱۹). آفت‌هایی همچون ملخ و سن‌خوردگی نیز مزارع گندم را مورد حمله قرار داده و به محض آن‌که اخبار هجوم این آفات به شهرها می‌رسید، قیمت‌ها افزایش می‌یافت. در این زمینه در تلگراف‌های دولتی از افزایش قیمت غله پس از انتشار اخبار حمله ملخ در مزارع آذربایجان این‌چنین گزارش شده است: «ملخ هم بیرون آمده و خوب می‌خورد، به این واسطه غله هم رو به ترقی است» (ضرغام‌پور، ۱۳۶۹: ۷۲). توصیف نظام‌السلطنه مافی در سال ۱۳۲۱ قمری تصویر گویایی از تأثیر عوامل طبیعی در برخی قحطی‌های دوره مظفری است: «خشک‌سالی و ناله زارع و فلاح فقیر، هول قیامت را آشکار کرده؛ حساب روز و ماه از دست دررفته است» (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲، ج ۳: ۵۶۹).



### عوامل سیاسی و اجتماعی قحطی نان در تبریز دوره مظفری

احتکار و قبضه کردن بازار به وسیله بعضی از مقامات دولتی، عوامل با نفوذ و مالکان بزرگ و سودجو، یکی از مهم‌ترین دلایل قحطی نان در تبریز دوره مظفری بوده است؛ بنابراین «احتکار نه تنها به عنوان عامل تشدید کننده قحطی ها، بلکه در بعضی موارد، به صورت مبدأ و منشاء آن‌ها ظاهر شده است» (کتابی، ۱۳۸۴: ۳۵).

به نوشته کسروی «یکی از گرفتاری‌های زمان خودکامگی، انبارداری بوده که همیشه دیده‌دارانی گندم و جو را نفروختندی تا نان کمیاب و گران شدی و آنگاه به بهای بیشتر فروختندی. این کار، در سال‌های پیش از مشروطه در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیشتر دیده‌داران از اعیان و بازرگانان به آن می‌پرداختند و دولت که می‌بایست جلو گیرد، نمی‌گرفت، زیرا خود محمدعلی میرزا دیه می‌داشت و او نیز از گرانی غله بهره‌مند می‌گردید» (کسروی، ۱۳۸۱: ۱۴۰).

در نتیجه این کارها، نان همیشه کمیاب و جلو نانوایی‌های تبریز پر از انبوه زن و مرد بود که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده می‌شد. این یک گرفتاری برای مردم فقیر شده بود و چند بار آشوبی پدید آورد که یکی از آن‌ها آشوب خونین سال ۱۳۱۶ ق و تاراج خانه‌های نظام‌العلماء و علماءالملک و دیگران بود (همان: ۱۴۰).

کلنل کاساکوفسکی در ذیل «قحطی و بی‌نظمی در تبریز» به محتکران بی‌رحمی در تبریز آن دوره اشاره می‌کند که تمام غله را به قیمت ارزان خریداری کرده بودند تا «وقتی ذخیره مردم به کلی تمام شد، به بهای گران بفروشدند» و این محتکرین از شاه اجازه گرفته بودند که گندم خود را به نانوایان بفروشدند. به قصد این که هر وقت به حداکثر قیمت رسید، به فروش برسانند» (کاساکوفسکی، ۲۵۳۵: ۲۵۱-۲۵۲).

در *مرآت‌الوقایع مظفری* در این زمینه آمده است: «در ماه جمادی‌الآخری ۱۳۱۶، عمل نان در تبریز سخت شده و به زحمت به چنگ می‌آید، می‌گویند ملاکین گندم را انبار کرده اند» (سپهر، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۸۵). به نظر می‌رسد در میان عوامل تأثیرگذار بر قحطی نان در تبریز دوره مظفری، احتکار مؤثرترین عامل بوده است.

## پیامدهای اجتماعی و اقتصادی کمبود نان

بحران‌ها و مشکلات اقتصادی در دوران قاجار، همواره عرصه را به مردم تنگ می‌کرد. گرانی نان، از جمله مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مشکل اقتصادی مردم در این دوره بود. منابع تاریخی قاجار، به‌ویژه از دوران ناصری و مظفری تا اواخر حکومت این سلسله، مملو از اعتراض مردم به کمبود و گرانی نان است. درحقیقت کمبود نان، بازتاب‌های مصیبت‌آوری در جامعه داشت (دلریش، ۱۳۷۵: ۱۶۳). بدیهی است عواقب اقتصادی قحطی و گرسنگی به بحران‌های اجتماعی نیز بینجامد. قتل، دزدی، تکدی، خودکشی، آدم‌خواری، مرده‌خواری، فحشا و سست شدن نظام خانواده برخی از پیامدهای اجتماعی است که در طول قحطی‌ها رخ می‌داد. البته با توجه به اسناد و نشریات آن دوره، برخی موارد مذکور از آن جمله خودکشی و مرده‌خواری در قحطی‌های نان در تبریز عصر مظفری گزارش نشده است. به نظر می‌رسد به علت اهمیت شهر تبریز که ولیعهدنشین و در دوره قاجار شهر بسیار تأثیرگذاری بوده، حاکمان و اعیان شهر در بیشتر موارد از ترس پیامدهای اعتراضات مردمی با وارد کردن گندم‌های احتکاری و یا خرید و توزیع گندم بین نانوایان و پایین آوردن قیمت نان از گسترش اعتراضات و به تبع آن از عواقب بسیار خطرناک ناشی از قحطی جلوگیری می‌نمودند. برای نمونه بعد از بحران معروف نان در سال ۱۳۱۳ ق برخی اقدامات از طرف حاکمان و اعیان شهر تبریز انجام گرفته که گزارش آن بدین شرح و در ذیل «مجلس اعانه» در *روزنامه ناصری* گزارش شده است: «روز شنبه ۱۸ شهر صفر المظفر شاهزاده نصره‌السلطنه حسب‌الامر مبارک در عمارت دیوان‌خانه مبارکه با حضور جناب ... حاج میرزا جواد مجتهد و شاهزاده عین‌الدوله و سایر علما و اعیان و تجار محترم، مجلسی مرتب فرموده و در تسهیل امر نان از هر طرف مذاکرات وافیه به میان آوردند و بلاخره اعضای مجلس بدین متعلق شد که از حالا تا چهل روز دیگر غله تازه به دست آید، مقدار چهارهزار خروار که در این مدت تخمیناً کفایت شهر را می‌نماید، به مظنه روز خریده و به خبازان شهر بدهند ... اکنون از حسن اهتمامات و مواظبت کامله شاهزاده نصره‌السلطنه و کارگزاران حکومت که با کمال دقت مراقبت دارند، نان در کمال وفور» یافت می‌شود (ناصری، ش ۱۶، ۱۳۱۳: ۱۲۵-۱۲۶). همین اقدامات که بیشتر برای جلوگیری از شدت یافتن اعتراضات مردمی انجام می‌گرفت در دیگر بحران معروف نان در سال ۱۳۱۶ ق نیز از سوی مقامات

دولتی و اعیان شهر تبریز انجام گرفته است: «... در مسئله عمل نان و خبازخانه‌ها چون قرار کلی در این خصوص لازم بود، لهذا برحسب امر... ولیعهد {محمدعلی میرزا} به ریاست امیرنظام ... مجلسی از امرا و تجار و ملاکین در عمارت مبارکه دیوان‌خانه تشکیل یافته ... و محض رفاه حال و توسعه عمل نان» اقداماتی انجام گرفت (ناصری، ش ۲۱، س ۵، ۱۳۲۶: ۱۲). موارد مذکور از جمله عواملی بود که در قحطی‌های نان عصر مظفری، از به وجود آمدن عواقب بسیار خطرناک اقتصادی و اجتماعی قحطی‌ها تا حدودی جلوگیری می‌نمود، اما این به معنی آسودگی خاطر مردم و عدم مشکلات آنان نبوده، چنان‌که در ادامه این نوشتار به مواردی اشاره خواهد شد، عده‌ای از اهالی شهر تبریز در اعتراضات نان در این دوره کشته می‌شدند تا حاکمان از ترس و به ناچار برای فروکش کردن اعتراضات، به فکر تأمین نان به نرخ عادلانه برای آنان باشند.

از طرفی خیرات و نذورات در قحطی‌ها کاهش می‌یافت و افت درآمد، موقوفات بسیاری از فعالیت‌های عام‌المنفعه را معوق می‌گذاشت. گروه‌هایی همچون ملاکان، تجار و علما در پی بحران‌های نان، صاحب قدرت، ثروت و نفوذ بیشتری در مقابل حاکمیت می‌شدند و «حکومت قاجار، شرکای جدیدی را در تصمیم‌گیری‌های حکومتی در برابر خود می‌دید» (میرکیایی، ۱۳۹۴: ۲۷۸). یکی دیگر از پیامدهای کمبود غله، مهاجرت از روستا و شهرها به مناطق دیگر برای تأمین معشیت بود (حکمت، ش ۸۴۷، س ۱۳، ۱۳۲۳: ۶-۷).

### اقشار شرکت‌کننده در شورش‌های نان عصر مظفری

آگاهی از ابعاد این اعتراض‌ها بسیار دشوار است. مسائلی چون ترکیب جمعیت معترض، رهبری آن‌ها، انگیزه‌ها و هدف‌های آن‌ها در پرده ابهام مانده‌اند. دلیل عمده این امر نیز چنین است که اکثریت عظیم افراد شرکت‌کننده در اعتراضات بی‌سواد بوده‌اند و از خود نوشته یا سندی برجا نگذاشته‌اند. مسئله دیگر تشخیص میزان خودانگیزگی یا سازمان‌یافتگی حرکت‌های اعتراضی است. «در برخی از شورش‌ها می‌توان ردپای برخی از حکومتگران یا اعیان و گاه بازرگانان و علما را یافت. این افراد برای ضربه زدن به گروه‌هایی که در رأس قدرت بودند، یا در مخالفت با سیاست‌های دولت، مردم عادی را به شورش برمی‌انگیختند؛ اما زمینه‌های نارضایتی مردم، به علت کمیابی و گرانی مواد غذایی یا استبداد

حاکمان، همواره مساعد بود. قشرهای تنگ‌دست بر چنین زمینه‌ای در حرکت‌های اعتراضی شرکت می‌جستند و هنگامی که به هدف‌های خود می‌رسیدند، دست از اعتراض برمی‌داشتند» (یزدانی، ۱۳۸۴: ۲۹۶-۳۹۵). زنان مهم‌ترین گروهی بودند که در شورش‌های نان شرکت داشتند، آنان به دلیل آن‌که مسئول تهیه و تدارک خوراک خانواده بودند، هنگام قحطی و خشک‌سالی به تظاهرات سیاسی می‌پیوستند. بسیار معمول بود که شورش‌هایی از طرف زنان آغاز شود و سپس تمام شبکه بازار و علما و سازمان‌های صنفی و خدماتی را درگیر کند. لوطی‌ها نیز از جمله قشرهایی بودند که در شورش‌های نان حضور داشتند، آنان دکان‌دارها را مجبور به تعطیلی دکان‌های خود می‌کردند و با فراش‌ها درگیر می‌شدند. از دیگر گروه‌هایی که در شورش‌ها حضور داشتند، روحانیون و بازاریان بودند. آنان در تمام تحولات سیاسی و اجتماعی دوران قاجار حضور پررنگی در کنار یکدیگر داشتند، در نتیجه می‌توان گفت که «در شورش‌های نان شاهد اتحاد اقشار مختلف شهرنشینان با یکدیگر هستیم، اما عمده شورش‌ها از طرف زنان آغاز شده است. نگرانی آنان برای تأمین خوراک خود و فرزندانشان و نیز رعایت حرمت حجاب آنان از سوی فراشان حکومتی باعث حضور جدی آن‌ها در این شورش‌ها می‌شد. پس از زنان نقش علما و روحانیون و بازاریان در کنار یکدیگر در شورش‌ها مشهود است و پس از این‌ها گروه‌هایی چون لوطیان نیز به دلیل ارتباطاتی که با روحانیت داشتند و یا به منظور پیگیری اهداف و مقاصد گروهی خود، به این شورش‌ها می‌پیوستند» (صالحی، ۱۳۹۸: ۱۴۰-۱۴۳). به نوشته کرونین (Cronin) چه در ایران چه در دیگر مناطق نقش زنان در شورش‌های نان بسیار کلیدی است. آنان گاه به‌تنهایی پرچم شورش برمی‌افراشتند و گاهی آغاز کننده بودند و در گام‌های بعدی مردان به آن‌ها می‌پیوستند. در هر حال بخش مهمی از مناسک و آداب چنین شورش‌هایی را حرکات زنان تشکیل می‌داد. به‌سختی می‌توان گزارشی از شورش نان در ایران پیدا کرد که زنان در آن مشارکت و نقش فعالی نداشته باشند (کرونین، ۱۴۰۰: ۶۳). اعتراض‌ها غالباً رنگ شورش به خود می‌گرفت اما گاهی محاصره قسمتی از شهر و بست‌نشینی هم که در کنش‌های سیاسی دوره قاجار مشروع و مقبول شناخته می‌شدند، به کار می‌رفت (همان: ۶۱). لازم به ذکر است که در شورش‌های نان دوره مظفری در تبریز به علت احتکار گندم توسط برخی از حکام و اعیان، اغلب اعتراضات به صورت میدانی و حمله مستقیم به این انبارها و تقسیم

کالاهای احتکارشده بین نیازمندان که اکثراً در میدان اعتراضات حاضر بودند، انجام می‌گرفت، لذا منابع از بست‌نشینی زنان تبریز در این مواقع مطالب زیادی بیان نکرده‌اند.

### واکنش زنان تبریز به بحران نان

یکی از ویژگی‌های سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه، شورش در شهرهایی مختلف ایران، از جمله تبریز بود که به علت ناخرسندی همگانی از نبود امنیت و عدالت و زورگویی حکام محلی و حکومت مرکزی، با بهانه گران شدن ارزاق عمومی به‌ویژه نان رخ می‌داد. از ویژگی‌های بارز این شورش‌ها شرکت زنان در آن‌ها بود که گاهی با جرئت و جسارت بیشتری از مردان و پیشاپیش آنان در تظاهرات دیده می‌شدند. برای نمونه، براساس منابع معتبر قیامی در تبریز بر علیه محتکران در آستانه کشته شدن ناصرالدین شاه رخ داد که در این قیام تعدادی از زنان و مردان معترض این شهر کشته و زخمی شدند.

سیسیل وود (Cicil G. wood) سرکنسول انگلیس در تبریز که در واقع شاهد عینی رویدادها در این شهر بوده است در گزارشی به دیوراند سفیر انگلیس در تهران، پس از اشاره به بی‌توجهی و بی‌علاقگی مقامات محلی که مردمان را به حال خود گذاشتند، می‌نویسد: «نیمی از تبریزی‌ها که گرسنه و گرفتار قحط و غلا شده‌اند، دست به تظاهرات کوچکی در بازار تبریز زدند؛ اما وقتی قائم‌مقام<sup>۲</sup> (پیشکار حکومت آذربایجان) از طرف ولیعهد (مظفرالدین میرزا) به آنان وعده بهبود اوضاع داد، آرام شدند. در روز دوشنبه ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۵ (ششم صفر ۱۳۱۳) شماری از زنان تبریز به محل اقامت قائم‌مقام رفتند تا نیازهای خود را به آگاهی او برسانند و تهدید کردند اگر به شکایت آن‌ها رسیدگی نشود شورش خواهند کرد. با آن‌که چند بار به مردم وعده داده شده بود، ولی کاری صورت نگرفت و آنان که از این وعده‌ها خسته

۱. بست و بست‌نشینی و پناه گرفتن در مکان‌های مختلف به‌ویژه در اماکن مقدس، از دیرباز در جوامع اسلامی نمود و ظهور داشته است. پدیده مزبور در نظام قضایی و آیین دادرسی ایران، از جمله در دوران‌های متأخر به لحاظ واقعیت و کارکرد آن غیرقابل‌انکار بوده و جایگاهی مبنایی و اساسی داشته است. به نظر می‌رسد که عواملی مانند فقدان عدالت قضایی و دادرسی ... زمینه بست‌نشینی را فراهم می‌ساخته است. البته این اقدام در گذر زمان مسیر مقبول را طی نکرد تا آن‌جا که متجاوزان به حقوق فردی و عمومی برای امان ماندن از تیررس مجازات، در مکان‌های بست، پناه گرفته و با این اقدام بر هرج‌ومرج حاکم بیش‌ازپیش می‌افزودند (طیبی، ۱۳۸۹: ۸۱).

۲. میرزا عبدالرحیم خان ملقب به ساعدالملک و قائم‌مقام، فرزند میرزا محمد از سادات طباطبایی آذربایجان. در مورد شرح حال وی بنگرید: «بامداد، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۴۲-۱۴۶».

شده بودند، ناچار روز شنبه سوم اوت ۱۸۹۵ (۱۱ صفر ۱۳۱۳) شماری از زنان تبریز در ساعت ۳ صبح به خیابان‌ها ریختند و پس از آن که زنان و مردان بسیاری به آن‌ها پیوستند همگی به سوی محل سکونت قائم‌مقام حرکت کردند، اما در نزدیکی آن‌جا نزدیک به یک‌صد سوار با کمک گروهی از طرفداران قائم‌مقام جلو جمعیت را گرفتند. وقتی زنان و شماری از مردان به سوی درهای ورودی محل سکونت قائم‌مقام حمله بردند، سوارها به سوی آنان آتش گشودند» (گزارش مورخ ۵ اوت ۱۸۹۵ سیسیل وود از تبریز به مور‌تیمر دیوراند در تهران F.O.539/70؛ به نقل از تیموری، ۱۳۸۵: ۲۰؛ رضازاد، ۱۳۸۸: ۹۸-۹۹)؛ با استناد به گزارش سیسیل وود به نظر می‌رسد رهبری این حرکت اعتراضی که به‌خاطر کمبود نان و قحطی انجام گرفته در دست زنان تبریز بوده است.

اعتمادالسلطنه در روزنامه *خاطرات* خود، آغاز این واقعه را در ۱۱ - ۱۲ ماه صفر ۱۳۱۳ ذکر کرده و آورده است: «به‌واسطه تعذبات قائم‌مقام میرزا عبدالرحیم خان که حالا به‌واسطه قحط‌الرجالی پیشکار آذربایجان شده است و اقوامش طایفه طباطبایی از نظام‌العلماء، دبیرالسلطنه، وکیل‌الملک و غیر و غیر، مردم آذربایجان عموماً و اهالی شهر تبریز خصوصاً به ستوه آمده‌اند، قیمت نان هم ترقی کرده، بلکه قحطی شده بود. به‌طور عرض و شکایت مردم به خانه قائم‌مقام رفته بودند. او هم حکم کرده بود، سربازان به عارضین شلیک کرده بودند. به روایتی بیست و به روایتی سی نفر کشته شده بودند» (اعتمادالسلطنه، ۲۵۳۶: ۱۰۲۷-۱۰۲۶). اعتمادالسلطنه، در این نوشته‌هایش به حضور زنان در این حادثه اشاره‌ای نکرده است، ولی در اسناد وزارت امور خارجه فرانسه از حضور «سه‌هزار زن، چوب‌به‌دست که در بازارها» به راه افتاده و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راهپیمایان مجبور می‌کردند، یاد شده و آمده است: «حکومت قشون را خبر کرد، دستور تیراندازی داده شد. در دم پنج زن و یک سید کشته شدند، فردای همان روز تظاهرات را از سرگرفتند، این بار نیز سه زن کشته و تعدادی زخمی شدند. شعار نان تبدیل به شعار سیاسی و علیه سلطنت قاجارها شد» (ناطق، ۱۳۵۸: ۵۳).

در آن زمان شاعری به نام «میرزا فرخ» در تبریز می‌زیسته که واقعه مذکور را به‌صورت

۱. گزارش‌های «هرگون» از تبریز، اوت ۱۸۹۵، اسناد وزارت امور خارجه فرانسه، جلد ۴۲، به نقل از (کتاب جمعه، ۱۳۵۸: ۵۳-۵۴).

شعر بیان نموده و رهبر این زنان را نیز «زینب پاشا» معرفی نموده است (مکر زنان و /حوالات زینب پاشا، بی‌تا: ۲۳-۲۵). با استناد به مدارک مذکور، می‌توان اذعان نمود که زنان تبریز در دوره قبل از مشروطه نیز در مسائل اجتماعی و در میدان‌های مبارزه حضور فعال داشتند و در این مبارزات تعدادی از این زنان گمنام نیز کشته شدند که با توجه به محدودیت‌هایی که برای زنان ایران در آن دوره وجود داشت، خود این حرکات زنان می‌تواند امر بسیار مهمی تلقی گردد. مبارزات زنان تبریز در این دوره ادامه داشت تا جایی که باز هم به علت کمبود و گرانی و نامرغوبی نان بارها در تبریز بلوا در گرفت. در سال ۱۳۱۳ ق و در همان روز که مظفرالدین میرزا خبر کشته شدن پدرش را دریافت کرد، در شهر تبریز با زنان معترض روبه‌رو شد که به او ناسزا گفتند. در خاطرات سیاسی امین‌الدوله در این زمینه آمده است: «هنوز آفتاب روز جمعه غروب نکرده گفتند ولیعهد در تلگرافخانه تبریز حاضر است و سبب تأخیر آن بود که بامداد همین روز ولیعهد از ملالت انقلابات و قصور تنظیمات شهری و کمبودی ارزاق ره صحرا گرفته عزم شکارگاه باباباغی کرد و در عبور کالسکه ولیعهدی، زنان برای نان هرزه‌درایی و زبان‌درازی نموده و به جانب جنیبت<sup>۱</sup> شاهزادگان گل‌ولای افکنده بودند و حضرت ولایتعهد را ظهور این حال به وقوع هنگامه و هیجان کلی تهدید کرده بود. خبر نخستین که هنوز به بشارت پادشاهی اشارت نداشت با مشاهدات صبحگاهی به ولیعهد یقین قطعی داد که به طنبور نغمه افزوده به شورش جمهور مدد می‌کند. در عود به تبریز تردید و تشویق دامنش می‌گرفت، لاجرم تن به قضا و به بلا رضا داد، یک ساعت به غروب مانده به عمارت حکومتی و پای دستگاه تلگراف رسید» (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۱۹۹-۲۰۰). سند مذکور، نشان از وضعیت بحرانی شهر تبریز به علت کمبود و قحطی نان و به تبع آن اعتراض میدانی زنان شجاع این شهر دارد تا جایی که اعتراض زنان باعث ترک دربار و پناه بردن مظفرالدین میرزا به خارج از شهر شده و جانشین ناصرالدین شاه، جرأت وارد شدن به داخل شهر را نداشت.

اعتراض بزرگ بعدی که به علت احتکار گندم از طرف افراد بانفوذ و قحطی نان در تبریز انجام گرفت، مربوط به سال ۱۳۱۶ ق است. در این اعتراض نیز حضور زنان آذربایجان

۱. جنیبت: در قدیم اسب خاص پادشاه را می‌گفتند که زین و یراق کرده بر در بارگاه نگاه می‌داشتند (عمید، ۱۳۸۴: ۴۷۳).

در عرصه میدانی مبارزات کاملاً مشهود بود و جالب آن که رهبری این اعتراضات در دست زنان این شهر، به خصوص، زینب پاشا قرار داشت. وی که در جریان نهضت تنباکو (۱۳۰۹ق) پا به عرصه مبارزات سیاسی گذاشته بود، گویا در این زمان نیز معروف‌ترین شخصیت مبارز در تبریز شمار می‌رفت که بسیاری از اهالی شهر رهبری وی را پذیرفته و در رکاب وی با نعدالتی و محترکان مبارزه می‌کردند (ناهدی، ۱۳۶۰: ۵۲).

به نوشته کسروی در سال ۱۳۱۶ قمری «نان کمیاب‌تر و سختی مردم بیشتر بود و سید محمد یزدی که در آن زمان تازه به تبریز آمده بود و در مسجدها و روضه‌خوانی‌ها به منبر می‌رفت و از انباردارن بدگویی می‌کرد و باد به آتش خشم مردم می‌زد. در نتیجه این‌ها و برخی دست‌هایی که در میان بود کسانی جلو افتادند و بازارها بسته گردید و مردم در سیدحمزه گرد آمدند و به فریاد و ناله پرداختند. امیر گروسی که پیشکار می‌بود، خواست با پیام و سخن آشوب را فرونشاند نتوانست. در این میان نام نظام‌العلماء<sup>۱</sup> به زبان‌ها افتاده و چنین گفته می‌شد نانوایانی برای خریدن گندم به نزد او رفته‌اند و او نخواست بفروشد و بدگویی بسیار از خاندانش کرده می‌شد. این بود روز دوم مردم آهنگ خانه او کردند و گرد آن را گرفتند. نظام‌العلماء و کسانی از پیش دانسته و تفنگچی آماده کرده بود و اینان به شلیک برخاستند و چنان که گفته می‌شد بسیاری از مردم تیر خورده و از پا افتادند. ولی مردم پراکنده نشدند و از این سو نیز تفنگچیان پیدا شده و به جنگ پرداختند و چند تنی را نیز اینان زدند...» (کسروی، ۱۳۸۱: ۱۴۰-۱۴۲). عین‌السلطنه در *روزنامه خاطرات* خود به این واقعه نیز پرداخته و می‌نویسد: «نظام‌العلماء سال گذشته سی‌هزار خروار جنس آذربایجان و تبریز را به خرواری سه تومان خریده و خرواری ده و پانزده تومان فروخت. امسال [۱۳۱۶ق] هم به همان قیمت خریداری کرده در خرواری ده تومان تمام آن را محض خبازخانه تبریز حکومت و اهل شهر خریداری می‌کردند. نظام‌العلماء قبول نکرده و میل داشته است به خارجه به قیمت اعلی بفروشد. هرچه گفتگو کرده‌اند فایده نکرد. جداً ایستاده که نمی‌فروشم.

۱. نظام‌العلماء، حاجی میرزا سید رفیع طباطبایی، رئیس خاندان بانفوذ طباطبایی در آذربایجان که در مدت سی‌وهشت سال اقامت مظفرالدین شاه در تبریز به‌عنوان ولیعهد، از راه تولید و فروش گندم، ثروت کلان اندوخت. «آنان با احتکار گندم باعث ناراحتی و رنج مردم می‌شدند...» (چرچیل، ۱۳۶۹: ۲۰۰-۲۰۱). نظام‌العلماء بعدها نیز در سلک مخالفین مشروطه درآمد (سپهر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۰۳۷ و ۱۰۴۲).



اهل شهر اجماع مختصری کرده به سمت انبارها رفته‌اند ... روز بعد اجماع قوت گرفته به خانه نظام‌العلماء و سایرین ریخته‌اند ...» به نوشته عین‌السلطنه در این واقعه که منجر به تخریب خانه‌های نظام‌العلماء و اطرافیان وی شده و مردم گندم‌ها را تصاحب کرده‌اند، به قولی «چهل نفر، به قولی هیجده نفر مقتول» شده‌اند (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۳۱۳). این شورش چنان گسترش یافت که امیرنظام را از شهر گریزانند، پایه‌های قدرت صدراعظم امین‌السلطنه را در پایتخت سست کرد و شاه را به توبیخ محمدعلی میرزای ولیعهد واداشت (هدایت، ۱۳۸۵: ۹۸-۹۹ و ۱۰۹). در مورد حمله مردم تبریز به انبار و خانه نظام‌العلماء در *روزنامه ناصری* آمده است: «اهالی تبریز در اوایل این ماه [ربیع‌الثانی ۱۳۱۶] مسئله قلت نان را دست‌آویز قرار داده و روز سه‌شنبه [۱۸ ربیع‌الثانی] دکاکین و اسواق را بسته و در بقعه متبرکه سید حمزه اجتماع و غوغا و های‌هوی گذاشتند. روز دیگر با هیئت اجتماع از آن بقعه بیرون آمده، بنابر سابقه عداوتی که با خانواده ... نظام‌العلماء داشتند، یک مرتبه به سر خانه [وی] هجوم آوردند و [ایشان] محض حفظ جان و مال و عیال خود، در را بسته و آدم‌های ایشان از بالای بام با مردم غوغایی بنای مدافعه را نهادند. چند نفر از طرفین مقتول و مجروح شدند...» (ناصری، س ۵، ش ۲۱، ۱۳۱۶: ۱۱) در ادامه گزارش، *روزنامه ناصری* به حمله مردم به خانه نظام‌العلماء و اطرافیان وی پرداخته و به تخریب عمارت آنان اشاراتی می‌کند (ناصری، ۱۳۱۶: همان). رحیم رئیس‌نیا در مورد گزارش *روزنامه ناصری* در حمله به خانه نظام‌العلماء می‌نویسد: «می‌دانیم که نظام‌العلماء دیبا از ملاکان بزرگ در آذربایجان بوده و به پشتوانه برادرانش چون ناظم‌الدوله و علاءالملک و میرزا فضل‌الله خان دبیرالسلطنه که منشی‌باشی ولیعهد بود و ... نزدیکی به شخص ناصرالدین شاه و مقام علمی ... خویش از نفوذ خاصی در آذربایجان برخوردار بوده و به نوشته مهدی مجتهدی از امیرنظام گروسی و ولیعهد چندان اطاعت نمی‌کرد و از آنان حساب نمی‌برد، بنابراین امیرنظام برضد او تحریکات کرد و جمعی را واداشت که به اتهام احتکار به خانه او ریزند و آن را غارت نمایند؛ اما حادثه ریشه‌دارتر از یک توطئه شخصی می‌نماید» (رئیس‌نیا، ۱۳۸۵، ج ۱: ۹۴۷). رئیس‌نیا از خیزش مردم تبریز و حمله آنان به خانه محتکران در سال ۱۳۱۳ ق و ۱۳۱۶ ق، به‌درستی با عنوان «غارت انبارها و خانه‌های فتودال‌های بزرگ» یاد نموده است (رئیس‌نیا، همان: ۹۴۳).

کلنل کاساکوفسکی، فرمانده بریگاد قزاق روسیه تزاری نیز در خاطرات خود به تفصیل به این واقعه پرداخته و نوشته است: «چند محترک بی‌رحم غله را به قیمت‌های ارزان خریداری نموده‌اند که وقتی ذخیره مردم به کلی تمام شد، به بهای گران بفروشدند.» وی تعداد مقتولین را در این واقعه ۱۵-۱۶ نفر ذکر کرده و محرکین اصلی این آشوب‌ها را «سه نفر از زنان اشراف تبریز» ذکر کرده است (کاساکوفسکی، ۲۵۳۵: ۲۵۱-۲۵۳). بدیهی است که گفته‌های کلنل کاساکوفسکی در مورد «محرکین اصلی» این آشوب که وی آن‌ها را از «زنان اشراف» تبریز ذکر نموده، به هیچ‌وجه صحیح نبوده و این اعتراضات با حضور زنان نیازمند و عادی شهر تبریز انجام گرفته است؛ زیرا «زنان اشرافی، به دلیل امکاناتی که داشتند، همواره در منزل خود به طبخ نان می‌پرداختند و در این مورد هیچ احتیاجی به نانواپی‌ها نداشتند. واقعیت این است که در این ماجرا، زینب [پاشا] رهبری زنان را به عهده داشت» (دلریش، ۱۳۷۵: ۱۶۷).

طاهرزاده بهزاد که در آن زمان شاگرد مدرسه بوده و خود گوشه‌هایی از این حادثه را از نزدیک شاهد بوده، این عملیات را که تعداد زیادی از زنان و مردان تبریز در آن شرکت داشتند، به‌عنوان آخرین کار زینب در شهر تبریز دانسته و در مورد آن نوشته است: «آخرین صحنه زینب پاشا، تراج خانه نظام‌العلماء بوده که در زمان حکومت امیرنظام گروسی اتفاق افتاده بود» (طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳: ۸۵). محمد ابراهیم باستانی پاریزی نیز در کتاب *خاتون هفت‌قلعه*، به قیام زینب پاشا در تبریز آن دوره اشارات کوتاهی داشته و از حمله زینب پاشا و یارانش به خانه «نظام‌العلماء» مطالبی ذکر کرده است (باستانی پاریزی، ۱۳۹۲: ۴۶۳).

یک شعر ترکی که از قرار معلوم در همان ایام سروده شده، در بردارنده اطلاعاتی درباره زینب پاشا و یاران اوست. در این سروده گفته می‌شود: زینب پاشا که چادرش را به کمر بسته و آستین‌هایش را بالا زده و روی خود را با چارقدش گرفته، نقشه خود را پیشاپیش کشیده و مقدمات لازم را تدارک دیده بود، آمد و در جلو مسجد محله عموزین‌الدین ایستاد و هفت یارش را که عبارت بودند از فاطمه‌نساء، سلطان‌بیگم، ماه‌شرف، جانی‌بیگم، خیرالنساء، ماه‌بیگم و شاه‌بیگم جمع کرد و دستورات لازم را به آن‌ها داده، گفت که بازار را باید ببندیم تا چاره‌ای برای گرسنگی پیدا شود» (آذربایجان، ش ۱۴، ۱۳۲۰: ۲).

هریک از این زنان فرماندهی عده دیگری از زنان مبارز تبریز را برعهده داشتند و به فرمان زینب پاشا مستقلاً دست به عملیاتی می‌زدند (ناهدی، ۱۳۶۰: ۴۹). البته این حرکت اعتراضی زنان تبریز برعلیه محتکران و درباریان که با یاری مردان شهر نیز همراه می‌شد، تأثیر مثبتی برجای گذاشت زیرا: «در عشر دوم جمادی‌الآخری ۱۳۱۶، چون عمل نان تبریز سخت شد و مردم به فغان آمدند، به حکم حضرت ولایت‌عهد [محمدعلی میرزا]، در دیوان‌خانه دولتی به ریاست جناب امیرنظام پیشکار، مجلسی مرکب از امرا و تجار و اعیان و ملاکین منعقد شد و محض رفاه حال اهالی، شانزده هزار خروار گندم از مالیات جنسی دیوانی و تقبل علماء و اعیان و تجار و ملاکین جابه‌جا شده و مقرر شد که هرروزه به خبازها متدرجاً بدهند و نیز مبلغی نقد از بابت تسعیر به خبازها داده شود و نان را در یک من تبریز چهار عباسی بفروشند» (سپهر، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۸۶).

آشوب بزرگ بعدی در سال ۱۳۲۱ قمری درگرفت. کمبود و گرانی نان یکی از علل بروز آن شورش بود ولی طغیان گسترش یافت و خواست‌هایی به میان آمد، مانند تغییر تعرفه گمرکی جدید ایران و روسیه، برکناری پریم بلژیکی، رئیس گمرگ آذربایجان و عزل امین‌السلطان از صدارت. بدین ترتیب بازرگانان با همکاری علماء، نارضایتی مردم را در مسیر مخالفت با سیاست گمرکی دولت انداخته بودند. ولیعهد پنج‌هزار تومان گندم خرید و آن را بین نانوایان توزیع کرد. این تدبیر تا حدودی مردم نیازمند را آرام کرد (یزدانی، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۵؛ یزدانی، ۱۳۸۴: ۳۹۳). بار دیگر در سال ۱۳۲۳ قمری قحطی رخ داد و اعتراضات بزرگی برپا شد. نظام‌السلطنه مافی پیشکار وقت آذربایجان در این زمینه می‌نویسد: «در خود شهر تبریز هم جسته‌جسته مردم رجاله گرسنه قیل‌وقال دارند. با نداشتن استعداد و نبودن قشون و مسافرت شاه و غیبت موکب مسعود والاحضرت اقدس و فغان مردم آذربایجان ... یک نفر من در این مملکت چه حالت دارم ...» (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۱، باب دوم و سوم: ۳۷۶).

در این ایام محمدعلی میرزا در تهران بود، او شتابان به تبریز بازگشت تا جلوی گسترش بلوا را بگیرد. در این سال در تبریز به علت کمیابی نان بارها شورش‌هایی درگرفته است که آگاهی از چگونگی آن‌ها نیازمند تحقیق جداگانه و مستقلاً است. زنان به‌عنوان مسئول تهیه و تدارک خوراک خانواده در اکثر این اعتراضات حضور جدی داشتند (مارتین، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

در مورد کمبود نان در سال ۱۳۲۳ قمری در روزنامه حکمت، مطلبی تحت عنوان «شهر آشوبی در تبریز» منتشر شده که گزارشی است از شورش ناشی از گرانی نان و گوشت در این شهر که یک تبریزی به دفتر روزنامه حکمت فرستاده و در قسمتی از آن آمده است: «نان که یک من یک قران بود، کم کم تا ده قران بالا رفت... چند نفر از خدا بی‌خبر از احتکار غله آتش به دودمان‌ها می‌زنند. نمی‌دانم از کدام درد سخن گویم و به شرح کلام درد پردازم. آری می‌گویم ... شورش و فساد اغنیا و اعیان ... فقرای ملت و ایتام و بیوه‌زنان را مضمحل نمود و از پای درآورد. آن‌ها که پای فرار دارند دست اطفال و عیال خود را گرفته دل از یار و دیار کنده سر به کوه و بیابان نهاده‌اند» (حکمت، ش ۸۴۷، س ۱۳، ۱۳۲۳: ۷). با استناد به مطالب روزنامه حکمت که گزارش مستقیمی از وضعیت قحطی غلات و برخی ارزاق عمومی مردم تبریز در اواخر سلطنت مظفردالدین شاه بوده، می‌توان ادعان نمود که هرچند مردم تبریز و خصوصاً زنان این شهر در این دوره برعلیه محتکران به پا می‌خاستند و قیام می‌نمودند، اما به نظر می‌رسد قدرت افراد متنفذ و محتکران در مواردی چیره می‌شده و برخی اوقات مردمان عادی و خانواده‌های نیازمند تبریزی، تحت فشار اقتصادی ناشی از احتکار قرار می‌گرفتند و به تبع آن سختی‌های زیادی را متحمل می‌شدند، هرچند که به‌آسانی نیز تسلیم این شرایط ناعادلانه نمی‌شدند و لذا حرکات اعتراضی زنان تبریز در این ارتباط، امر بسیار مهم و ارزشمندی به شمار می‌آید؛ زیرا به نظر می‌رسد بلوهای نان دفعات عقب‌نشینی حکومت در برابر مردم را به مراتب افزایش داد و جسارت و خودباوری مردم را در برابر حکومت ارتقا بخشید. الگو شدن بلوهای نان برای اعتراضات جمعی و مبارزات بعدی مردم بسیار مؤثر بود و گروه‌های شهری از جمله (زنان) را در برابر حکومت متحد می‌کرد و به گونه‌ای که «همین تلاش‌ها الگویی برای مبارزات بعدی آن‌ها به‌ویژه در نهضت مشروطیت شد» (میرکیایی، ۱۳۹۴: ۲۷۸-۲۷۹). به نوشته یزدانی، نهضت تحریم تنباکو مقدمه‌ای بر جنبش مشروطه بود. در فاصله بین آن نهضت تا آغاز جنبش مشروطه خواهی، اعتراض‌های شهری همچون حلقه‌های ارتباطی، تجارب مبارزه را از یک مرحله به یک مرحله دیگر منتقل کردند و آن مقدمه را به نتیجه رساندند (یزدانی، ۱۳۸۴: ۳۹۶).

حضور زنان تبریز در جریان مشروطه همراه با مردان این خطه را نیز می‌توان ادامه قیام دوره قحطی نان در شکل دیگر و در دوره جدیدی از تاریخ این سرزمین به شمار آورد. چه

بسا در میان زنان مبارزی که در جنگ‌های دوره مشروطه حاضر می‌شدند، زنانی نیز حضور داشتند که سال‌ها قبل از آن، از معترضان قحطی نان و از یاران زینب پاشا محسوب می‌شدند و به رهبری وی در برابر ناعدالتی‌ها و احتکار غله، دست به عصیان می‌زدند و این بار با آغاز مشروطه‌خواهی مردم ایران برای رهایی مردمان خود از استبداد و گرفتن مشروطیت، به عرصه جدیدی که عبارت از مشروطه خواهی بود، پا گذاشته بودند (رضازاد، ۱۳۸۸: ۴۵). در واقع حرکات اعتراضی نان، راه گشای اعتراض‌های بعدی شد، به گونه‌ای که مردم دیگر نسبت به عملکردهای هیئت حاکمه بی‌تفاوت نبودند و در بسیاری از مسائل، اعتراض خود را بروز می‌دادند، بنابراین «با شکل‌گیری جریان اعتراضی مشروطه‌خواه، مشارکت زنان چنان فعالانه گشت که در مسیر پیروزی مشروطه و برقراری مجلس شورا و اصرار و تأکید بر تدوین نخستین قانون اساسی در ایران بسیار یاری رساندند» (کدیور، ۱۳۹۶: ۲۹۵).

### نتیجه‌گیری

یکی از حوزه‌های مهمی که در عصر مظفری و در دوران قبل از مشروطه، زنان تبریز به شکل مؤثری در آن ایفای نقش نمودند، در وقایع مربوط به قحطی نان بوده است. با وجود محدودیت‌های زیادی که بر زنان در جامعه آن دوره ایران حاکم بود، حضور زنان تبریزی در این اعتراضات به علت مسئولیتی که در قبال تدارک خوراک خانواده داشتند، پررنگ بود.

قحطی و خشک‌سالی و خصوصاً آزمندی و طماعی برخی دولت‌مردان و متمولان، مهم‌ترین عامل کمبود نان بوده است. بررسی تحلیلی قحطی‌های متعدد و متناوبی که در دوره مظفری اتفاق افتاده، به روشنی گویای این واقعیت است که در کنار علل طبیعی، عوامل سیاسی و اجتماعی هم نقش مهمی در ایجاد و یا تشدید این قحطی‌ها ایفا کرده‌اند. از طرفی حکومت نیز برنامه‌ریزی و مدیریت صحیحی برای رفع این مشکلات نداشت، لذا زنان تبریز اغلب در این اعتراضات پیشگام می‌شدند و بعضاً برای بهبود وضع نان، حتی از به‌کارگیری خشونت و اعتراضات میدانی نیز خودداری نمی‌کردند. تظاهرات سیاسی زنان عادی در نواحی شهری، اغلب به‌وضوح «شورش به‌خاطر نان» بود که بلوای نان نامیده می‌شد. با وجود این، آنان اغلب ناراحتی عمیقی را نشان می‌دادند که ناشی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی

گسترده‌ای بود که تمام جامعه را تحت تأثیر قرار می‌داد. در نتیجه این اعتراض‌ها، مشروعیت و حرمت حکومت آسیب می‌دید، زیرا در بسیاری از موارد کارگزاران حکومت در احتکار گندم دست داشتند و به این دلیل هدف حمله و توهین تنگ‌دستان قرار می‌گرفتند. همین‌طور در خلال شورش‌ها نوعی پیوستگی و هماهنگی بین قشرهای شهرنشین پدید می‌آمد. کسانی که از کمیابی و گرانی نان و دیگر مواد غذایی در رنج بودند در آن حرکت‌ها شرکت می‌کردند؛ بنابراین در بین قشرهای مختلف همبستگی به وجود می‌آمد. بدین ترتیب درگیری با نظام موجود امری غیرعادی تلقی نمی‌شد. در برخی مبارزات قحطی نان در دوره مظفری، زنان تبریز به صورت سازمان‌دهی شده و به رهبری زینب پاشا به مبارزه برعلیه محترکان اقدام نمودند و بعضاً زنانی نیز در این مبارزات کشته شدند؛ اما بلواهای نان، جسارت و خودباوری را در میان زنان این خطه افزایش داد؛ بنابراین الگو شدن اعتراضات قحطی نان، برای حرکت‌های بعدی بسیار مؤثر بود. با شکل‌گیری جریان اعتراض مشروطه‌خواه، مشارکت زنان تبریز نیز در این مسیر جدید ادامه یافت که بررسی این مهم، خود می‌تواند موضوع یک پژوهش مستقل علمی قرار گیرد.

## منابع

## کتاب‌ها

- ( امین‌الدوله، میرزاعلی خان (۱۳۷۰)، *خاطرات سیاسی میرزاعلی خان امین‌الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران، امیرکبیر.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۹۲)، *خاتون هفت قلعه*، تهران، نشر قلم.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، *شرح حال رجال ایران*، جلد ۵، تهران، انتشارات زوار.
- چرچیل، جورج پ (۱۳۶۹)، *فرهنگ رجال قاجار*، ترجمه و تألیف غلامحسین میرزا صالح، تهران، زرین.
- دلریش، بشری (۱۳۷۵)، *زن در دوره قاجار*، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- رضازادعموزین الدینی، مجید (۱۳۸۸)، *زینب پاشا*، تبریز، اختر.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۸۵)، *ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم*، جلد ۱، تهران، مینا.
- سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۸۶)، *مرآت‌الوقایع مظفری*، جلد ۱، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، میراث مکتوب.
- سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۸۶)، *مرآت‌الوقایع مظفری*، ج ۲، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، میراث مکتوب.
- ضرغام‌پور، شهریار (۱۳۶۹)، *گزارش تلگرافی آخرین سال‌های عصر ناصرالدین شاه*، تهران، مولف.
- طاهرزاده بهزاد، کریم (۱۳۶۳)، *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، اقبال.
- عمید، حسن (۱۳۸۴)، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، امیرکبیر.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا (۱۳۷۶)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، ج ۲، به کوشش مسعود میرزا سالور، ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر.
- کاساکوفسکی (۲۵۳۵)، *خاطرات کننل کاساکوفسکی*، ترجمه عباسقلی جلی، تهران، سیمرغ.

- کتابی، احمد (۱۳۸۴)، *قحطی‌های ایران*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- کدیور، پریسا (۱۳۹۶)، *پرده‌نشینان عهد ناصری*، تهران، گل آذین.
- کرونین، استفانی (۱۴۰۰)، *نان و عدالت در ایران عصر قاجار*، ترجمه امیرحسین غلام‌پور و نیما شمسایی، تهران، ژرف.
- کسروی، احمد (۱۳۸۱)، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر.
- مارتین، ونسا (۱۳۸۹)، *دوران قاجار؛ چانه‌زنی، اعتراض و دولت در ایران قرن نوزدهم*، تهران، کتاب آمه.
- *مکر زنان و احوالات زینب پائسا* (بی‌تا)، (نویسنده نامعلوم)، تبریز، کتاب‌فروشی فردوسی.
- میرکیایی، مهدی (۱۳۹۴)، *نان و سیاست*، تهران، نشر علم.
- ناهید، عبدالحسین (۱۳۶۰)، *زنان ایران در جنبش مشروطه تبریز*، نشر احیا.
- نظام‌السلطنه مافی (۱۳۶۱)، *خاطرات و اسناد حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی*، باب سوم، به کوشش معصومه نظام مافی، منصوره اتحادیه و دیگران، تهران، نشر تاریخ ایران.
- نظام‌السلطنه مافی (۱۳۶۲)، *خاطرات و اسناد حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی*، باب اول، به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه و دیگران، تهران، نشر تاریخ ایران.
- هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۵)، *خاطرات و خطرات*، تهران، انتشارات زوار.
- یزدانی، سهراب (۱۳۸۸)، *مجاهدان مشروطه*، تهران، نشر نی.

#### مقاله‌ها

- تیموری، ابراهیم، «ایران پیش از انقلاب مشروطیت سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۱۳۸۵، ش ۲۳۰-۲۲۷، صص ۴-۳۳.
- دشتکی‌نیا، فرهاد، «بحران معشیت و انقلاب مشروطیت»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، ۱۳۹۹، ش ۲، صص ۱۷۱-۲۰۲.
- صالحی، هاجر، ترابی‌فارسانی، سهیلا؛ کامرانی‌فر، احمد، «ریخت‌شناسی شورش‌های نان در عصر مظفری»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، ۱۳۹۸، ش ۳۰، صص ۱۲۷-۱۵۰.



- طیبی، سیدمحمد، «بست و بست‌نشینی در دوره قاجاریه»، *نامه تاریخ پژوهان*، ۱۳۸۹، ش ۲۳، صص ۸۰-۹۵.
- عباسی، محمد؛ رحیمی، عبدالرفیع و دیگران، «بررسی و تبیین عوامل مؤثر در شیوع قحطی و بحران در عصر مظفری»، *تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)*، ۱۳۹۸، ش ۴۲، صص ۱۲۷-۱۴۸.
- ناطق، هما، «نگاهی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت»، *کتاب جمعه*، ۱۳۵۸، ش ۳۰، صص ۴۵-۵۴.
- یزدانی، سهراب، «اعتراض‌های شهری در عصر مظفری»، *مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران*، ۱۳۸۴، صص ۳۹۱-۳۹۶.

#### مطبوعات

- *آذربایجان* (روزنامه)، (تبریزی زینب پاشا-هلال)، ش ۱۴، ۲۷ آذر ۱۳۲۰.
- *حکمت*، ش ۸۴۷، س ۱۳، پنجشنبه ۲۰ ربیع‌الاول سال ۱۳۲۳/۲۵ ماه مه سال ۱۹۰۵ میلادی.
- *ناصری*، ش ۱۶، پنجشنبه غره شهر ربیع‌الاول ۱۳۱۳/۲۲ اوت ۱۸۹۶.
- *ناصری*، س ۵، ش ۲۱، ۲۱ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۱۶/۹ سپتامبر ۱۸۹۸.



فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سیزدهم، شماره سی‌ویک، تابستان ۱۴۰۱، صفحات ۹۵-۱۲۰  
مقاله پژوهشی DOI: 10.22034/JIIPH.2022.49214.2278 شناسه دیجیتال

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۹

## طب عامیانه و بسترهای اجتماعی فرهنگی مؤثر بر آن در عصر صفوی

فاطمه علیان<sup>۱</sup>

مسعود کتیری<sup>۲</sup>

اسماعیل سنگاری<sup>۳</sup>

نزهت احمدی<sup>۴</sup>

### چکیده

طب عامیانه در دوره صفویه، از برخی زمینه‌ها و بسترهای متعدد معرفت‌شناختی، فرهنگی و اجتماعی تأثیر پذیرفت. از یک طرف، خصلت‌های فکری و فرهنگی دیرپا، تثبیت شده و تاریخی، وضعیت جامعه ایران عصر صفوی را به‌مثابه جامعه‌ای پیشامدرن تثبیت می‌کرد و از جانب دیگر، وقوع برخی تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در این دوره، بر وضعیت فرهنگی، نظام باورها، جهان‌بینی‌ها و هنجارها و اعمال طبقات اجتماعی در بستر زندگی روزمره تأثیر می‌گذاشت. این دو مولفه کلان به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم، بر وضعیت طب عامیانه در این دوره تأثیر گذاشتند. فرضیه این پژوهش این است که طب عامیانه دوره صفوی، به‌صورت هم‌زمان از مؤلفه‌هایی هم‌چون اسطوره‌ای بودن جامعه، اتکا بر کیهان‌شناسی پیشامدرن، غلبه علوم غریبه و رویکردهای مبتنی بر طالع‌بینی، رواج گسترده خرافه‌گرایی و همچنین وضعیت ساختاری علوم، تأثیر پذیرفت. تلاش می‌شود تا به روشی تحلیلی، این مسئله تبیین شود که بسترهای مهم و تأثیرگذار بر وضعیت طب عامیانه عصر صفوی، از کدام زمینه‌های معرفت‌شناختی، فرهنگی و اجتماعی تأثیر پذیرفت.

**واژگان کلیدی:** طب عامیانه، صفویه، بسترهای فرهنگی، اجتماعی، خرافات.

fa.alian68@gmail.com  
masoodkasiri@gmail.com  
e.sangari@ltr.ui.ac.ir  
n.ahmadi@ltr.ui.ac.ir

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه اصفهان، ایران  
۲. استادیار دانشگاه اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)  
۳. دانشیار دانشگاه اصفهان، ایران  
۴. دانشیار دانشگاه اصفهان، ایران

## ***Folk Medicine and Socio-Cultural Contexts Affecting it in the Safavid Era***

Fateme Alian<sup>1</sup>

Masoud Kasiri<sup>2</sup>

Esmail Sangari<sup>3</sup>

Nazhat Ahmadi<sup>4</sup>

### **Abstract**

Folk medicine in the Safavid period was influenced by several epistemological, cultural and social contexts. On the one hand, the long-lasting established historical, intellectual and cultural traits established the status of the Iranian society of the Safavid era as a pre-modern society. On the other hand, the occurrence of some political, social and cultural changes in this period influenced the cultural situation, the system of beliefs, worldviews, norms and actions of the social classes in the context of everyday life. These two major components directly and indirectly affected the state of folk medicine in this period. It is hypothesized that the folk medicine of the Safavid period is affected by some factors, such as the mythic nature of the society, reliance on pre-modern cosmology, the predominance of foreign sciences and approaches based on astrology, the spread of superstition and also the structural state of science. Using an analytical approach, the author tries to explain which of the epistemological, cultural and social factors highly affected the folk medicine in the Safavid era?

**Keywords:** Folk Medicine, Safavid, Cultural and Social Contexts, Superstitions.

---

1. PhD student of post-Islamic Iranian history at University of Isfahan, Iran  
fa.alian68@gmail.com

2. Assistant Professor, Isfahan University, Iran (corresponding author)    masoodkasiri@gmail.com

3. Associate Professor, University of Isfahan, Iran    e.sangari@ltr.ui.ac.ir

4. Associate Professor, University of Isfahan, Iran    n.ahmadi@ltr.ui.ac.ir

## مقدمه

پیوند طب عامیانه با لایه‌های فرهنگ اجتماعی اعم از جهان‌بینی‌ها، باورها، هنجارها، رفتارها، تصورات، اعتقادات، خرافات و غیره از خصلت‌های بارز این شاخهٔ طبّی است. تأثیر این بسترهای فرهنگی بر طب عامیانه به نحوی است که موقعیت طب عامیانه در هر دوره‌ای، بدون شناخت بسترها، زمینه‌ها، تحولات اجتماعی و ساختارهای فرهنگی، امکان‌پذیر نباشد. این وضعیتی است که طب عامیانه در دورهٔ صفوی نیز با آن مواجه بوده است. در واقع، اگرچه پیوند و درهم‌تنیدگی مسئلهٔ طب عامیانه با باورها، هنجارها، اعتقادات و خلیقات طبقات اجتماعی مختص عصر صفوی نیست اما در عین حال، پاره‌ای روندهای اعتقادی - مذهبی - ایدئولوژیکی در این دوره، تأثیر تقریباً بیشتری بر طب عامیانه برجای گذاشته است و گرایش به آن را تقویت کرده است. آگاهی از تحولات ساختاری ایران عصر صفوی نسبتاً وسیع و قابل توجه است و همین تحولات به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر تداوم و تحول طب عامیانه در ساختار طبّی عصر صفوی و نیز گرایش‌های طبقات اجتماعی به آن مؤثر بوده است.

در اینجا پاره‌ای مؤلفه‌ها، روندها و جریان‌های اسطوره‌ای، جهان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی تأثیرگذار بر موقعیت و جایگاه طب عامیانه در عصر صفوی مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. هدف این است تا نشان داده شود که هم مؤلفه‌های دیرپا و کهن اسطوره‌شناختی و جهان‌نگری، هم کیهان‌شناسی ویژه و هم البته مذهبی‌تر شدن جامعهٔ ایران عصر صفوی و غلبهٔ پاره‌ای قرائت‌های کلامی فقهی و نیز شکل گرفتن برخی جریان‌های تعصب‌آمیز حول محور مذهب رسمی، بر گسترهٔ فرهنگی اجتماعی این عصر به شکل اعم و بر پزشکی و طب عامیانه به شکل اخص تأثیر خود را بر جای گذاشت. هم‌چنین اشاره خواهد شد که روندهای علمی این دوره و به‌طور کلی گفتمان اصلی شکل‌گرفته حول محور علوم و دانش‌ها در این ساختار علمی فرهنگی، بر موقعیت طب عامیانه، مستقیم یا غیرمستقیم تأثیر گذاشته است.

## پیشینه پژوهش

درباره تأثیر بسترهای اجتماعی فرهنگی بر طب عامیانه عصر صفوی، پژوهش مستقلی انجام نشده است. با وجود این در برخی پژوهش‌های جدید به ابعاد این موضوع در عصر صفویه اشاره شده است که به دلیل حجم بالای آن‌ها، به برخی از مهم‌ترین آن‌ها که پیوند نزدیک‌تری با پژوهش کنونی دارند اشاره خواهد شد. درباره کلیت این موضوع یعنی طب، خرافه‌گرایی و شاخه عامیانه آن در دوره صفوی، پژوهش‌های بهزاد کریمی را می‌بایست نام برد (پزشکی مذهبی مسلمانان در سده‌های میانه: ۱۳۹۰: ۱-۲۷). در این پژوهش، تلاش شده است تا جایگاه زن ایرانی در ادوار مختلف تاریخی به‌ویژه در عصر صفویه مورد مطالعه قرار گیرد. علی‌رغم اهمیت این پژوهش تحقیقاتی ارزشمند در مطالعات پزشکی عصر صفوی، با وجود این، تمرکز اصلی نویسنده آن بر طب عامیانه و پیوند آن با برخی ابعاد ساختار اجتماعی صفویان نبوده است. مقاله طب عامیانه در عصر ناصری نوشته جلیل نائیبان و دیگران نیز از جمله پژوهش‌هایی است که درباره طب عامیانه و روش‌ها و رویکردهای آن در عصر ناصرالدین‌شاه قاجار پرداخته است که از منظر برخی تأملات روش‌شناختی در زمینه طب عامیانه و نیز رسوخ خرافه‌گرایی در آن با پژوهش کنونی دارای سنخیت اندکی است (نائیبان و دیگران، ۱۳۹۴، ۱۷۱-۲۰۱). علاوه بر این، درباره خرافه‌گرایی در دوره صفوی می‌توان به پژوهش مهدی ستوده‌فر و دیگران (۱۳۹۷) با عنوان تحلیل جامعه‌شناختی بر خرافه‌گرایی دینی در عصر مرشد شاهان صفوی اشاره کرد که در آن نگارندگان تأثیر پرداخت‌های ایدئولوژیک در زمان شاهان نخستین صفوی را در گسترش و بسط خرافه‌گرایی بررسی کرده‌اند. آنچه مشخص است این‌که حوزه موردبحث پژوهش حاضر از نگاه مؤلفان این مقاله مورد توجه نبوده است. مقاله پزشکی عصر صفویه با تکیه بر سفرنامه‌های غربی (رضایی، ۱۳۹۶: ۲۰۱-۱۸۶) نیز پژوهشی است تا حدودی توصیفی که به ابعادی از پزشکی و طب صفویان از منظر نگاه سفرنامه‌نویسان پرداخته است.

فارغ از این، درباره طب عامیانه و کارکردهای درمانی آن در دوره‌های مختلف نیز پژوهش‌های قابل‌توجهی انجام گرفته است. اما هیچ‌کدام از منظری که پژوهش حاضر بر آن متمرکز شده است به این مسئله نپرداخته‌اند. به‌عنوان نمونه از پژوهش‌هایی مثل «درمان

عامیانه نزد مردم ایران» (ذوالفقاری، ۱۳۹۶، ۱۳۸-۱۶۰)، «تأثیر باورهای طبّی مغولان در طب عامیانه دوره قاجار» (کشیری، ۱۳۹۳، ۳۰-۴۲)، «سلامت و باورهای عامیانه در دوره قاجار» که توسط سمیه سادات شفییی در شماره اول پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی (شفییی، ۱۳۹۵، ۷۵-۵۷) به چاپ رسیده، و «باورهای عامیانه طبّی در پاره‌ای از متون ادبی» که علی‌اکبر باقری خلیلی در شماره چهاردهم پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی (خلیلی، ۱۳۸۳، ۱۳-۴۰) منتشر کرده، می‌توان نام برد که از نظر رویکردی و نوع تأملی که در مقاله حاضر بر طب عامیانه و مهم‌ترین جریان‌ها و مؤلفه‌های ساختاری تأثیرگذار بر آن در عصر صفوی انجام شده، در پژوهش‌های نام‌برده اشاره و تأملات دقیقی صورت نگرفته است.

#### الف) طب عامیانه: منشأها، نگرش‌ها، روش‌ها و شیوه‌ها

از منظر پیشینه و وجوه اسطوره‌شناختی، طب عامیانه از کهن‌ترین دوره‌های حیات بشری قابل‌رصد است و الگوها و رفتارهای طبّی که برتافته از باورها و شیوه‌های زیست عامیانه و باورها و هنجارهای نخستین بوده، در روایت‌های اسطوره‌ای مندرج است. پیشینه طب عامیانه در ایران نیز تقریباً از چنین الگوی اسطوره‌شناختی پیروی می‌کند (نک. نفیسی، ۱۳۶۴: ۴۳). علاوه بر این، یافته‌های عامیانه دیگری نیز در زمان‌های اسطوره‌ای می‌توان نام برد که به نحوی با طب عامیانه پیوند دارند و در حوزه درمان، پیشگیری و سلامت در دوره‌های باستانی رواج داشته‌اند (نک. فزونی، ۱۳۲۸ق: ۴۹۹). محتوای روایت‌های اسطوره‌ای در زمینه مواجهه مردم با بیماری‌ها و درک و ذهنیت آن‌ها نسبت به درمان و سلامتی و غیره هم‌چنین نشان می‌دهد که پیوند این ذهنیت‌های عامیانه در زمینه طبّی با باورهای اعتقادی دینی بسیار قابل‌تأمل، جدی و عمیق بوده‌اند و همواره تصوّرات کیهان‌شناختی این مردمان در نحوه مواجهه آن‌ها با امراض تأثیر مستقیم بر جای گذاشته و ذهنیت‌ها و برداشت‌های اعتقادی-دینی-اسطوره‌ای در فهم آن‌ها از بیماری‌ها عاملی تعیین‌کننده بوده‌اند. درواقع می‌توان گفت که طب عامه از باورهای اعتقادی دینی طبقات اجتماعی نیز تأثیر می‌پذیرفته است و متون مقدس نزد پیروان ادیان، لایه‌هایی از تأثیرات ماورایی بر پروسه‌های بیماری، درمان، سلامت، زادوولد و غیره را در اختیار معتقدان و باورمندان ادیان قرار می‌داده‌اند که این محتوای مقدس، بر باورها و رفتارهای عامه این

پیروان در زمینه پزشکی و طب تأثیر گذاشته است و خواسته یا ناخواسته به آن سمت‌وسو داده و آن را به جانب نوعی رفتارهای عامیانه و غیرعلمی سوق داده است. به‌عنوان نمونه، در *اوستا*، متن مقدس زرتشتیان نمونه‌هایی از این دست مدعیات دینی اعتقادی را می‌توان رصد نمود. در آبان‌یشت با اشاره به پدیده زادوولد تأکید می‌شود که اردویسور ناهید، پاک‌کننده نطفه مردان و مشیمه زنان برای زایش است. او زایش همه زنان را آسان گرداند و به همه زنان حامله در وقت ضرورت، شیر می‌دهد (یشت‌ها، ۱۳۵۶، هات ۱: ۲۳۳-۲۳۵). اشاره *اوستا* به مار به‌عنوان منشأ برخی بیماری‌ها مانند گری، تب، آب‌گونه‌های چرکین، ناتوانی و غیره نیز در زمره همین داده‌های مقدسی است که رسوخ آن‌ها در باورهای عامیانه، در رویکردهای طبی آن‌ها نیز تأثیرات قابل‌توجه برجای گذاشته است (دوستخواه، ۱۳۹۱: ۸۷۶). تأثیرپذیری باورهای طبی در متون زرتشتی، از باورهای اقوام آریایی البته روشن بود. آریائیان نیز منشأ بسیاری از بیماری‌ها و راهکارهای درمانی را به خدایان نسبت می‌دادند و خشم آن‌ها را سبب بیماری‌ها و بلاهای آسمانی قلمداد می‌کردند (نجم‌آبادی، ج ۱، ۱۳۴۱: ۱۷۹-۱۸۰).

از منظر روش‌شناختی، شیوه‌ها و روش‌های مرسوم در طب عامیانه را بعضاً برتافته از پاره‌ای نگرش‌های اسطوره‌ای نیز می‌توان قلمداد کرد که به‌مثابه دانشی ژرف از درمان‌های طبیعی در فرهنگ‌های بومی موجود بوده است و احتمالاً از طریق آزمون و خطا و در طی قرون متمادی به‌صورت شفاهی با دقت از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است (شمس اردکانی و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۷). نمونه‌ای از این روش‌ها و شیوه‌ها را که معمولاً بر اساس موازین غیرعلمی و غیرمنطقی مفصل‌بندی شده‌اند، می‌توان در نشانه‌ها و آرم‌ها جست‌وجو کرد که اصول آن را در برخی از فرهنگ‌های شفابخشی جهان یافت می‌شود (شمس اردکانی و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۷). به‌عنوان نمونه، میوه‌های قرمز رنگ، گیاهان سرخ‌رنگ و قسمت‌های خون‌زای حیوانات، در درمان بیماری‌هایی مؤثر بودند که در اثر غلبه خون در بدن ایجاد می‌شدند. یا به‌عنوان مثال، قسمت‌های متنوع اندام حیوان، در درمان بیماری‌های اندام‌های مشابه در انسان مؤثرند (جانب‌اللهی، ۱۳۹۰: ۲۶؛ نفیسی، ۱۳۶۴: ۴۵). این تصورات، تأثیر دیگری که بر پیوندهای میان باورهای دینی و درمان و پیش‌گیری از بیماری‌ها بر جای می‌گذاشت این بود که همراه با خود، مجموعه‌ای از تشریفات و آداب و رسوم را ایجاب



می‌کرد که برگزارکننده‌گان آن اغلب مقامات روحانی و ناظران فقهی شریعتی این ادیان بر عهده می‌گرفتند. بر این اساس بود که پروسه درمانگری ارتباطی تنگاتنگ با مذهب و باورهای اعتقادی عامه مردم ایجاد می‌کرد (ملک‌آرا، ۱۳۸۵: ۶۸-۶۹).

علاوه بر اعتقادات و باورهای دینی، پدیده دیگری که بر شاکله طب عامیانه تأثیر می‌گذاشت، جادوگری و استفاده از اوراد و ادعیه جادویی برای درمان بیماری‌ها بود. در پاره‌ای نمونه‌ها، جادوگران با استفاده از خوراندن برخی گیاهان تلخ به بیمار، بر دفع ارواح شیطانی از جسم او تمرکز می‌کردند و فعالیت درمانی خود را این‌گونه انجام می‌دادند. در این‌جا، برخی گیاهان طبی به صورت‌های جوشانده، شربت، مرهم، معجون و حب به‌عنوان ابزارهای مهم جادوگران طبیبی تهیه می‌شد. تأثیرگذاری گاه‌وبی‌گاه این شیوه‌های درمانی البته سبب رواج رویکردهای درمانی این جادوگران می‌شد و کار آن‌ها را تا حدودی اعتبار می‌بخشید (فضایی، ۱۳۶۹: ۴۶۳-۴۶۴).

### ب) مهم‌ترین زمینه‌ها و بسترهای تأثیرگذار بر وضعیت طب عامیانه در دوره صفوی

طب عامیانه در دوره صفوی چه از منظر معرفت‌شناختی و چه هستی‌شناسی، تحت تأثیر برخی زمینه‌ها، بسترها و وضعیت‌های فرهنگی - جامعه‌شناختی - معرفت‌شناختی قرار گرفته است. معنای این مدعا این است که در دوره صفوی به‌مثابه جامعه‌ای پیشامدرن در ایران که ارکان و ساختار و مبنای آن بر اصول سیاسی، فرهنگی و معرفت‌شناختی جهان پیشامدرن استوار بود، طب عامیانه به‌مثابه یک شاخه طبی، به حیات خود ادامه داد و چه بسا گرایش‌ها به آن نیز پررنگ‌تر شد. این وضعیت، تابعی بود از برخی زمینه‌های فکری، جهان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی که بر وضعیت طب عامیانه تأثیر می‌گذاشتند.

#### ۱. ایران عصر صفوی به‌مثابه جامعه‌ای اسطوره‌ای

اسطوره‌ای دانستن جامعه ایران عصر صفوی به معنای وجود برخی خصلت‌ها و ویژگی‌های فراگیر در حوزه سیاست، جامعه و فرهنگ است که مختص جهان پیشامدرن و منطبق با فهم‌ها و دریافت‌ها و نوع مواجهه آن‌ها با پدیده‌هاست. این اسطوره‌ای بودن

در عین حال می‌تواند در جای خود، فهم برخی پدیده‌ها در بستر اجتماعی را آسان‌تر سازد که یکی از این پدیده‌ها، وجود طب عامیانه و منطق حاکم بر آن در این دوره است. وضعیت طب عامیانه در این دوره و وجود برخی جهان‌بینی‌ها، رفتارها، باورها، پیش‌فرض‌ها و کنش‌ها حول محور آن در این دوره، اقتضا می‌کند که منطق برآمده از دل طب عامیانه را نه به صورت مستقل و خودجوش، بلکه آن را در زمینه‌ای از مناسبات اجتماعی بدانیم که در جامعه‌ای اسطوره‌ای و اسطوره‌اندیش هم‌چون دوره صفوی، قابل‌انتظار و گرایش به آن دور از انتظار نیست؛ بنابراین، می‌توان مدعی بود که یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تأثیرگذار بر وضعیت طب عامیانه در دوره صفویه، اسطوره‌ای بودن این جامعه بوده است. اما اسطوره‌ای بودن جامعه عصر صفوی به چه معناست و پیوند میان این خصلت اسطوره‌ای بودن و وضعیت طب عامیانه از کدام منظرهاست؟ برخی از صاحب‌نظران، در تعریف اسطوره، آن را نوعی حکایت و بازگویی داستانی مسائل و پدیده‌ها دانسته‌اند که به وسیله زبان، ارائه و گزاره‌های برآمده از دل این روایت و حکایت‌ها، لایه‌هایی از گفتمان معرفت‌شناختی هر دوره را تا حدودی سر و سامان می‌دهد (نک. کاسیرر، ۱۳۹۶: ۵۳). بر این مبنای حکایت‌ها، روایت‌ها و داستان‌های هر قوم حول محور مسائلی هم‌چون داستان آفرینش و خلقت، آفریننده، عالم و مرگ و غیره نیز بخشی از این روایت قومی‌ست که بسیاری از افسانه‌ها و اسطوره‌ها از دل آن بیرون می‌آید (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷: ۱۷). به بیان دیگر، اسطوره را داستانی کهن از رویدادهای به ظاهر تاریخی دانسته‌اند که هدف آن آشکارسازی گوشه‌ای از دیدگاه جهانی یک ملت و کمک به آن‌ها به منظور ارائه تحلیل و توصیفی از پدیده‌ها بوده است (آرمسترانگ، ۱۳۹۰: ۵). یا هم‌چنان که کاسیرر توضیح می‌دهد، اساطیر اغلب پاسخی هستند به سوالات بی‌شمار مردمان در دوران معینی از تاریخ در باب چگونگی پیدایش عالم و قوانین موجود در طبیعت؛ بنابراین، ذهنیت اسطوره‌ای نوعی شناخت از جهان را به دست می‌دهد که منطق و مقولات خاص خود را دارد (کاسیرر، ۱۳۶۹: ۷۱-۶۸).

یکی از مهم‌ترین مهارت‌ها در جهت پرورده کردن ذهنیت اسطوره‌ای و کمک به آن به منظور توضیح یا تبیین پدیده‌ها، تقسیم‌بندی آن‌ها به مقدس و غیرمقدس بوده است. در نتیجه این تقسیم‌بندی، بسیاری از پدیده‌های طبیعی و غیرطبیعی، معنا، کارکرد، جایگاه و منزلت متمایزی می‌توانستند داشته باشند. بر همین اساس، آسمان و پدیده‌های آسمانی را

جدا از وقایع و رخداد‌های زمین نمی‌پنداشتند. از این رو، کوشید به راز افلاک پی ببرد و در حد توانایی خود آن‌ها را بشناسد. این فرایندها، نوع خاصی از کیهان‌شناسی را اقتضا می‌کرد و به سیطره آن کمک می‌کرد که بر اساس آن، توضیح پدیده‌های زمینی بر اساس آن نظم کیهان‌شناختی میسر گردد. در واقع، در کیهان‌شناسی اسطوره‌ای تکرار متوالی و هم‌زمانی برخی پدیده‌ها، تأثیر خاص و منحصر به فرد وقایع را به سوی «بودن» و «شدن» به منزله یک کل معطوف داشت. بر همین اساس تقارن رویدادهای آسمانی با حوادث زمینی، هم‌چون فصل برداشت محصولات یا طغیان رودخانه‌ها، نخستین توجه‌کنندگان به آسمان، یعنی کاهن - منجمان ملل قدیم (نک. هال و ویلیام، ۱۳۶۳: ۲۱) را به چنین تصویری واداشت که اختران می‌توانند بر نظام طبیعی دنیای خاکی اثرگذار باشند. به این شیوه از آگاهی اسطوره‌ای که نه بر پایه ساختار عقلانی و به صورت مفهومی بلکه بر پایه درک بی‌واسطه و تأثرات عینی، به‌ویژه در پیوند تنگاتنگ با آسمان و اجرام سماوی، به دست می‌آید، شناخت تنجیمی گفته می‌شود. فهم تنجیمی معرفتی است که بر طبق آن همه فرایندهای جهان به‌مثابه یک کل، در آسمان و قدرت‌های ماورایی نهفته در اجرام سماوی نوعی نظم تکرار شونده را حس می‌کنند. در این اندیشه اجرام سماوی وسایل انتظام‌بخشی عالم سفلی تلقی می‌شوند (کاسیرر، ۱۷۹-۱۹۲). به این ترتیب، در نتیجه هم‌زمانی حرکات اجرام سماوی با برخی از رخداد‌های زمینی هم‌چون جنگ‌ها و شورش‌ها، شیوع قحطی و بیماری، شکل‌گیری مذاهب، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها این فکر به وجود آمد که ستارگان حاکم و اثرگذار بر سرنوشت و مقدرات آدمیان هستند.

## ۲. تسلط کیهان‌شناسی پیشامدرن در دوره صفویه

منظور از کیهان‌شناسی پیشامدرن، در واقع مجموعه باورها، فهم‌ها، تبیین‌ها و توضیح‌هایی بود که تا پیش از رسوخ و تثبیت کیهان‌شناسی مدرن، بر کنش‌ها و اعمال اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و به‌طور کلی زیست‌جهان طبقات اجتماعی تأثیر می‌گذاشت و بسیاری از پدیده‌های طبیعی و غیرطبیعی، با الهام از این فهم کیهان‌شناختی کلاسیک، توضیح و توصیف می‌شدند. در کیهان‌شناسی پیشامدرن، برخلاف کیهان‌شناسی فلسفی و مدرن پس از آن، کم‌تر بر اساس استدلال و روابط علّت و معلولی به تفسیری عقلانی از

جهان هستی اقدام می‌کردند؛ فهمی عقلایی که بر اساس آن هرچه در آسمان است، حرکات دورانی یکنواخت دارد و همه موجودات آسمانی کروی شکل‌اند و به‌طور کلی مباحث آن ذیل یک شاخه معرفت‌شناسی با عنوان علم هیئت، نظم و نسق می‌یابد. در نقطه مقابل این فهم، کیهان‌شناسی پیشامدرن یا اسطوره‌ای وجود داشت که می‌کوشید تا پیوند میان عالم علوی و عالم سفلی را بر پایه اثربخشی ستارگان بر جهان مادی توضیح دهد. همین رویکرد به‌صورت مستقیم، بر بسیاری از کنش‌ها، باورها، رفتارها و اعمال آدمیان در جهان پیشامدرن تأثیر مستقیم می‌گذاشت. طب عامیانه دوره صفوی نیز به‌مثابه یکی از دوره‌های پیشامدرن ایران نیز از همین منطق کیهان‌شناختی اسطوره‌ای تأثیر می‌پذیرفت. بر این مبنای ریشه‌های بسیاری از بیماری‌ها، شیوه‌ها و باورهای درمانی و پیش‌گیرانه نیز بر اساس یک فهم تنجیمی و ستاره‌شناختی در درون همین منطق کیهان‌شناختی کلاسیک و اسطوره‌ای صورت‌بندی و توضیح داده می‌شد. اگرچه در یک سطح بالاتر، کیهان‌شناسی کلاسیک در دوره صفویه با فیلسوفانی هم‌چون ملاصدرا تقویت می‌شد و این شخصیت‌ها نیز بر اساس منطق کیهان‌شناختی بطلمیوسی، جهان‌بینی و کیهان‌شناسی فلسفی خود را عرضه می‌کردند اما با وجود این، در سطوحی پایین‌تر و آن‌جا که پیوند میان طبقات اجتماعی و عامه مردم با نجوم و مسائل کیهان‌شناختی برقرار می‌شد، این نگرش عامیانه به نجوم و کواکب و نظم کیهان‌شناختی، کارکردهایی مهم و حائز اهمیت داشتند که یکی از آن‌ها در درمان بیماری‌ها و تجویزهای طبی و عامیانه برای برخی بیماری‌ها بود (به‌عنوان نمونه نک. کارری، ۱۳۴۸: ۱۶۵؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۲ و ۹۷). تاورنیه نیز که در همین دوره از ایران عصر صفوی بازدید کرد، دامنه نفوذ منجمان را از تعیین ساعات سعد و نحس برای رفتن به حمام تا پیش‌بینی وضعیت‌های جوی و ناخوشی و مریضی و سنجش افتراق و اقتران کواکب برای حل‌وفصل بسیاری از امور صحبت کرده است (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۱۵). شرح و توصیفات شاردن البته با جزئیات بیشتری نیز همراه است شاردن حیطة فعالیت منجمان را بسی بیشتر از سایرین می‌دانست و اهمیت آن‌ها در حوزه اجتماعی و بستر حیات روزمره طبقات اجتماعی را بالا و روزافزون می‌دید. بر اساس آنچه شاردن آورده است یک منجم می‌توانست در زمینه‌هایی هم‌چون سحر، جادو، استخاره، رمل و تاس انداختن و اموراتی از این قبیل، به متقاضیان، خدماتی ارائه بدهد و وضعیت را بر اساس نوع یا موقعیت کواکب نسبت به هم‌دیگر برای آنان توضیح دهد (نک. شاردن، ۱۳۳۵، ج ۵: ۱۳۰)

### ۳. تسلط جهان‌بینی مبتنی بر طالع‌بینی و علوم غریبه

جهان‌بینی مبتنی بر طالع‌بینی و علوم غریبه و رسوخ وسیع و گسترده آن در بدنه اجتماعی و تأثیرش بر باورها، رفتارها و هنجارها و خلیقات طبقات اجتماعی، پدیده‌ای بود که در جهان پیشامدرن، غلبه و سیطره قابل‌توجه داشت و به‌صورت مستقیم هم بر وضعیت طب عامیانه تأثیر می‌گذاشت. این جهان‌بینی در واقع مجموعه‌ای از رفتارها، باورهای کیهان‌شناختی، کنش‌ها و اعمال مرتبط با فهم مردمان از امورات غیبی بود و دامنه تأثیرگذاری‌شان بر فعالیت‌ها و ابعاد حیات زیسته همه طبقات اجتماعی چشم‌گیر بود. در واقع تا پیش از روی کار آمدن صفویان به‌مثابه دوره‌ای از دوران پیشامدرن در ایران، جهان‌بینی مبتنی بر علوم غریبه و طالع‌بینی جزو بدیهی‌ترین رفتارها و باورهای موجود به شمار می‌رفت. آنچه مشخص بود اینکه دامنه و گستره علوم غریبه در دوران پیش از صفویان، بسیار گسترده بود و شاخه‌های متنوعی هم‌چون علم الجفر یا علم حروف، علم رمل، علم اعداد، خواص اسماء الله، علم‌الاکتاف و غیره را شامل می‌شد (سجادی، ۱۳۸۴: ۳۸۶-۴۰۱). آنچه مشخص است این که شیوع بیشتر این دست از فعالیت‌ها و دانش‌نماها بعد از هجوم مغولان بسیار بیشتر شد و به نسبت ادوار پیشین، به زوایا و خفایای این علوم غریبه در ایران افزوده شد. این در درجه نخست به دلیل گرایش و تمایل بالای مغولان به این قبیل باورها و کارها بود (نک. حاجی‌خلیفه، بی تا: ۱۵۳۰-۱۵۲۶).

از این دوره تا روی کار آمدن صفویان در ایران، یعنی در دوره مغولان و تیموریان، رشد این علوم و متخصصان این قبیل فعالیت‌ها در ایران فزونی گرفت به‌نحوی که در برخی شهرها، شخصیت‌هایی به دلیل تبحر و تسلط بر این مسائل و انجام آن برای رفع نیازها و تقاضاهای طبقات اجتماعی، مشهور و معروف می‌شدند (نک. نوایی، ۱۳۳۲: ۳۰). این شیوع و دامنه اجتماعی و فرهنگی وسیع علوم غریبه حتی برخی از شخصیت‌ها و نخبگان علمی و مذهبی شیعه و سنی قبل از صفویه را نیز تحت تأثیر قرار داد و برخی از مشهورترین این عالمان هم‌چون شهید اول، ابن فهد حلی و ملا حسین واعظ کاشفی گرایش‌هایی به این علوم غریبه و طلسمات و به‌طور کلی جهان‌بینی مبتنی بر طالع‌بینی را از خود نشان دادند (نک. شبلی، ۱۳۸۵: ۳۰۵ و ۲۷۴). ابن‌خلدون نیز که در همین بازه زمانی در مغرب جهان

اسلام دست به نگارش آثار خود می‌کرد، نسبت به این پدیده‌ها و رشدشان در بدنه علمی و اجتماعی جهان اسلام، واکنش نشان می‌داد و علوم غریبه را شاخه‌ای از طلسمات می‌دانست که صوفیان غالی بزرگ‌ترین اشاعه دهندگان آن به شمار می‌رفتند (نک. ابن‌خلدون، ۱۳۴۵، ج ۲: ۱۰۵۳-۱۰۵۹). سرانجام از دل شیوع چنین گرایش‌هایی بود که جنبشی مهم و قابل‌توجه هم‌چون حروفیه به وجود آمد و برای مدتها، به‌عنوان یکی از چالش‌های سیاسی‌ایدئولوژیکی در برابر حکومت تیموری به شمار می‌رفت (متز، ۱۳۹۰: ۲۶۱).

جامعه ایران عصر صفوی به‌مثابه اجتماعی پیشامدرن، به‌صورت عمیق و ژرف تحت تأثیر نوعی جهان‌بینی مبتنی بر طالع‌بینی و علوم غریبه بود. گستره این جهان‌بینی و تأثیر آن بر نوع تعاملات و رفتارها و شیوه زیست‌روزمره مردم این دوره از پدیده‌های مهم این دوره به شمار می‌رفت. تأیید و تثبیت این جهان‌بینی مبتنی بر طالع‌بینی و علوم غریبه را می‌توان در انتشار برخی کتاب‌های مهم در این دوره، حدس زد. یکی از مهم‌ترین آثار در این زمینه، کتاب اسرار قاسمی بود که توسط حسین کاشفی از شاگردان شیخ بهایی (نک. کریمی، ۱۳۹۶: ۱۱۶) به رشته تحریر درآمد. از عنوان‌بندی کتاب کاشفی می‌توان حدس زد که جهان‌بینی مسلط بر کتاب از کدام آبشخورها و رویه‌ها پیروی می‌کند و نگارنده برای دایره مخاطبان خود از چه نوع مناسبات و پدیده‌ها و کدام منطق حاکم بر پدیده‌های جهان صحبت می‌کند. کاشفی در ابتدای این کتاب با آوردن عناوینی هم‌چون در باب علم کیمیا و سیمیا و ریمیا و لیمیا و همیمیا، در باب اشکال حروف و اعداد، اشکال عدد هندسه، عامل در وقت استخراج آن‌ها، حروف تهجی در باب عمل عطارد و طریقه خواندن و عمل به آن اگر خواهی طیران کنی از مکانی به مکان دیگر رفتن در باب دیدن عجایب در باب عمل شمس و تسخیر شمس و طلسم تسخیر آن اگر کسی خواهد از آفات و بلاها محفوظ باشد در باب تعویذات کواکب در باب عمل تسخیرات کواکب و نجوم در باب عمل برآورده شدن حاجات گوناگون و دستورات آن دعوت کواکب مشتری، دعوت کواکب شمس، دعوت زهره، دعوت عطارد، دعوت قمر و غیره (قاسمی، بی‌تا: ۴). عنوان‌بندی کتاب به‌روشنی نمایان می‌ساخت که نگارنده به‌عنوان شاگرد یکی از شخصیت‌های بسیار پرنفوذ دوره صفویه، یعنی شیخ بهایی، چگونه مجموعه‌ای از دستورات عمل‌ها، راهکارها، اعمال و شیوه‌ها را به‌منظور ارائه راهکار و راه‌حل معضلات، گیروگرفت‌های اجتماعی و فرهنگی و مشکلات پیش پای

مخاطب می‌گذاشت و از آن‌ها به‌منظور بهره بردن از این شیوه‌های مبتنی بر طالع‌بینی و علوم غریبه دعوت می‌کرد. نگارش چنین آثاری در دوره صفویه تا حدودی دامنه مخاطبان و بالا بودن تقاضای اجتماعی برای نگارش چنین آثاری را نمایان می‌سازد. اهمیت سیطره این جهان‌بینی زمانی برجسته‌تر می‌شود که بدانیم در همین دوره، بسیاری از درباریان و شخصیت‌های متنفذ دوره صفویه، تقاضاهایی قابل‌توجه به‌منظور استفاده از این دستورالعمل‌های مبتنی بر طالع‌بینی و طلسمات برای عبور از مشکلات مطرح می‌کردند. کاشفی در همین کتاب با اشاره به طلسم نیرومندی که شیخ بهایی برای شاه‌عباس و الله‌وردی خان ایجاد کرده بود، ذکر می‌کند که بسیاری دیگر از بزرگان این دوره، رغبت قابل‌توجهی به طلسمات و علوم غریبه از خود نشان می‌دادند (کاشفی، بی‌تا: ۹۲-۹۶).

#### ۴. خرافه‌گرایی و بازتولید وسیع آن در دوره صفویه

یکی دیگر از مهم‌ترین مؤلفه‌ها که به‌صورت مستقیم بر طب عامیانه در تمامی دوره‌های تاریخی تأثیر مستقیم گذاشته است، خرافه و خرافه‌گرایی است. این‌که این پدیده به چه نحوی و تا چه اندازه‌ای و از کدام جنبه‌ها طب عامیانه را تحت تأثیر قرار داده است و چگونه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر آن مطرح بوده است، همواره از پرسش‌های اساسی در این زمینه است و شاید بتوان در تعاریف متعدد اما تقریباً یکسانی که از مفهوم خرافه و خرافه‌گرایی به دست داده شده است، پاره‌ای از ارتباط خرافات با طب عامیانه را دریافت. نکته مهم و قابل‌توجه در این تعاریف مفهومی و پیوند آن با طب عامیانه در میزان پیوستگی و پیوند عمیق این دو با تصورات، نظرگاه‌ها، باورها، اعتقادات و جهان‌بینی‌های افراد بشری است. در برخی تعاریف که از این اصطلاح به دست داده شده است آمده است که «خرافه عبارت است از باور و وابستگی شدید عاطفی به یک عمل. در باورشناسی خرافه، این عمل به‌گونه‌ای غیرمعقول و خارج از روال عادی و طبیعی و علمی در پیدایش، بهبود و یا از میان رفتن یک وضعیت، مؤثر واقع می‌شود» (افشانی، ۱۳۹۱: ۳۷). درواقع، «نمی‌توان هیچ‌گونه مبنای تجربی و علمی برای آن فرض نمود؛ بنابراین، می‌توان گفت که خرافه عبارت است از سلسله باورها و عقایدی که احتمالاً از جهل و ناآگاهی انسان درباره پیوندهای علی پدیده‌ها شکل گرفته و با موازین علمی و عقلی هم‌خوانی ندارد»

(پاکدامن، ۱۳۷۸: ۳۷-۳۹). داشتن چنین باورهایی نزد افراد، ذیل مفهوم خرافه‌گرایی یا خرافه‌پرستی صورت‌بندی شده است. «خرافات‌گرایی عبارت است از پیروی عقاید باطل بی‌اساس که با درجه فرهنگ و دانش جامعه‌ای که شخص خرافی منسوب به آن است هیچ‌گونه تناسب نداشته باشد. از این تعریف منطقی و لفظی، مفهومی قابل‌ملاحظه و صحیح به دست می‌آید که خرافات وقتی خرافات است که عقاید علمی زمان در محیط جامعه‌ای که از این لحاظ موردنظر باشد بسط یافته و غلط و باطل بودن آن را دست‌کم برگزیدگان و روشندان آن قوم بدانند» (پاکدامن، ۱۳۷۸: ۳۷). به نظر می‌رسد که میان خرافات و خرافه‌گرایی با موقعیت‌های روانی‌احساسی و عاطفی انسان پیوندهای عمیقی وجود داشته باشد. به‌عنوان نمونه، در رویارویی با مسائلی هم‌چون تولد، بیماری، قحطی و فقر و حوادث طبیعی و پیشامدهایی از این قبیل که همیشه برای بشر منبع اضطراب بوده‌اند و احساس شکست و ترس و خشم به دنبال داشته‌اند و چون هیچ‌کدام از این‌ها را آدمیزاد نمی‌توانسته از راه علم و منطقی توجیه کند، به خرافات و اعتقادات رو آورده است تا از اضطراب و تشویش در آن رها شده، تسکین خاطر پیدا کند (خاشعی، ۱۳۸۰: ۱؛ هدایت، ۱۳۸۱: ۲۳؛ جاهودا، ۱۳۷۱: ۵۲۵).

اما این نحوه نگرش به پدیده‌ها و شیوع و رواج باورهای خرافی در دوره صفویه در حوزه طب عامیانه به‌صورت جدی وجود داشت و خود را در بسیاری از زمینه‌هایی که با فرایندهای درمانی، پیش‌گیرانه ارتباط داشت، نمایان می‌ساخت. به‌عنوان نمونه، در شرح و توصیف دامنه رسوخ و رخنه این پدیده در بدنه طب دوره صفویه، الگود آورده است که «از دیگر معضلاتی که باعث زمینه حضور افراد غیرمتخصص در حوزه پزشکی در این زمان می‌شد، اعتقاد به سحر و جادو در نزد مردم و کارکرد خرافات در گروه‌های مختلف جامعه بود؛ به دلیل ذهنیت خرافاتی اکثریت توده مردم، گرایش و هم‌سویی با درمان‌گران خرافاتی به وجود می‌آمد و در نتیجه، پزشکان شایسته از جامعه طرد و در حاشیه قرار می‌گرفتند تا جایی که بسیاری از آن‌ها نتوانستند به فعالیت خود ادامه بدهند و به دربار مغولان در هند رفتند و به پزشکی در آن سامان پرداختند» (الگود، ۱۳۷۱: ۴۰۷-۴۰۳).

مبنای تحلیل‌های الگود البته داده‌ها و گزارش‌هایی بود که مستند در آثار تاریخی و



به‌ویژه در سفرنامه‌های اروپایی عصر صفویه موجود بود و اهمیت آن‌ها به‌عنوان روایت‌هایی دست‌اول دربارهٔ پزشکی و طب این دوره و نیز ویژگی‌ها، رفتارهای بیماران و دایرهٔ بسط اعتقادات و باورهای خرافی در میانه طبقات اجتماعی تردیدی باقی نمی‌گذاشت. جزئیات این گزارش‌ها البته فقط در آن‌چه که به طبقات عامه و پایین جامعه ارتباط می‌یافت، خلاصه نمی‌شد بلکه نشان از نفوذ و رسوخ آن در میان تمامی طبقات سیاسی اجتماعی داشت؛ به‌گونه‌ای که شاهان صفوی نیز طالع‌بینی را در بیماری و عدم سلامت دخیل دانسته و برای درمان و غلبه بر امراض دست به دامن رمالان و فالگیران می‌شدند. این گرایش به خرافات تا جایی بود که دامن پزشکان معروف عصر صفوی را نیز گرفته بود و برخی از این پزشکان به رویکردی مطلوب به این خرافات در درمان خود دست یافته بودند تا این حد که زمانی پزشکان شاه صفی، از درمان وی به دلیل ازدیاد و افراط وی در می‌گساری ناتوان شدند، سرپزشک شاه از ترس جان و یا اعتقادش، تمام تقصیرها را بر گردن ستارگان انداخت. شاردن در این خصوص آورده است: «طیب چون از علاج کردن پادشاه درمانده و ناامید شد، برای خلاص، عذری اندیشید که طبیبان هوشمند اروپا به همه ظرافت طبع و نیروی ابتکار، آفریدن چنین دستاویزی را نمی‌توانستند و در کتاب‌های بقراط و جالینوس نیز مشابه چنین دستور درج نشده است. حکیم‌باشی، گناه را به گردن منجم‌باشی انداخت و گفت مقصر حقیقی، منجم‌باشی است که برای تاج‌گذاری ساعت سعد انتخاب نکرده است» (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۷۲۲-۱۷۱۸). شاردن هم‌چنین دربارهٔ خرافاتی بودن برخی شاهان صفوی می‌نویسد: «شاه سلیمان پس از تاج‌گذاری دوباره در همان روز به نام جدیدش برای حکام بزرگ و معاونان آنان و صاحب منصبان مهم سراسر کشور، رقم و خلعت فرستاد، گفتی پادشاهی نو به تخت سلطنت برآمده است» (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۷۲۲-۱۷۱۸).

نمونه‌هایی از تمسک به باورهای خرافی به‌منظور درمان بیماری‌ها را منابع ذکر کرده‌اند. «برای درمان جوش‌های چرکی بدن، وقتی ماه در مُحاق است، بدن طفل را با پارچه پاک کرده و در همان موقع این جمله را تکرار کنند: ای ماه هم‌چنان که تو رو به زوال می‌روی این جوش‌ها را هم زایل کن.» هم‌چنین برای درمان تب مالاریا یک روش جادویی پیشنهاد می‌کند که نیازمند استفاده از یک بره (گوسفند)، ریسمان و یک دوشیزه در یک چهارشنبه است» (الگود، ۱۳۷۱: ۴۰۷) و از این دست درمان‌های خرافی در بین پزشکان عصر صفوی

خصوصاً نیمه دوم آن، بیشتر است؛ به عبارت دیگر اگرچه دوره صفویه با تجدید حیات در زمینه‌های هنری مقارن گشت و پزشکی نیز دستاوردهایی داشت اما این افتخارات اندک بود و پزشکان ایرانی، ناآگاه از پیشرفت اروپایی‌ها، هنوز خود را هم چون پزشکان سده‌های سوم و چهارم هجری می‌دیدند (کاویانی‌پویا، ۱۳۹۴: ۳۱۷). به این زمینه‌های اجتماعی باید زوال کلی پزشکی دوره صفویه را به‌مثابه واقیعی فرهنگی و علمی مورد تأکید قرار داد. الگود با اشاره به تسلط چنین رویکردهایی در بدنه پزشکی دوره صفویه توضیح می‌دهد که «این‌ها (پزشکان) عادت نداشتند با مطالعات و تحقیقات جدید، پیشرفت‌های تازه به دست آورند و از این جهت با همان تعصبی که به مقدسات متمسک بودند به اصول طب عرب چسبیده بودند، در نتیجه شیمی و بیماری‌شناسی کم‌تر طرف توجه واقع شده و تصور می‌کردند کارد جراح مفیدتر است» (الگود، ۱۳۷۱: ۴۵۱-۴۵۰). فرایر، به نقل از برخی گزارش‌گران این دوره، درباره شیوه درمان پزشکان این دوره می‌آورد: «شیوه و روش عربی برای آن‌ها به اندازه حرمت به تثلیث در نزد ما ارزش دارد و در آن علم شیمی جایگاهی ندارد. برای آن‌ها نه آسیب‌شناسی، محلی از اعراب دارد و نه چاقوی تشریحی، نفعی، چون شرع، آن را حتی از تشریح کرکس مرده منع کرده است و لذا در تشریح کارشان ناقص و معیوب و نظریات آن‌ها به‌سان وراجی یک طوطی سخنگوی است. آن‌ها در هنر و فن جراحی کامل نیستند و به حجامت متوسل می‌شوند» (فرایر، ۱۳۹۰: ۳۰۸).

حجم این باورهای خرافی نزد طبقات اجتماعی و به‌ویژه زنان، در زمینه بارداری و زایمان نیز چشمگیر بود. این باورهای خرافی به‌ویژه در زمینه چشم‌زخم و باور به تأثیر آن بر سلامتی فرزند نزد زنان این دوره رواج قابل‌تأملی داشت. در این دوره، در فرهنگ‌عامه، چشم زخم یا همان تأثیر دنیای اجتماعی بر اساس علت یابی طب عامیانه، عبارت از آزار و گزند منبعت از تأثیر نگاه کسی به انسان یا کودک بود بنابراین با گمان به کسانی که چشمشان چنین تأثیری داشت، او را «بدچشم» یا «شورچشم» می‌خواندند و عمل او را چشم زدن، چشم رسانیدن و نظر زدن تعبیر کرده، برای اجتناب از تأثیر چشم زخم، غالباً عبارت «چشم بد دور» به کار می‌بردند و برای جلوگیری از آثار شوم چشم زخم، به اقداماتی چون این تعویذها می‌توانست اشیائی نظیر مهره‌های کبود، شاخ آهو، ناخن پلنگ، مهره سفید و سیاه و آبی و شکستن تخم‌مرغ (راوندی، ۹/ ۴۵۹؛ تأدیب نسوان، ۴۸)، پارچه کبود، باباغوری و پنبه

چهل رنگ باشد (خوانساری، ۸۷-۸۹) که همراه خود داشته و با تحریراتی باشد که بر سطح کاغذ یا پوستی نگاشته می‌شد و آن را در کیسه‌ای کوچک ابریشمی و یا انواع زربفت دیگر نگهداری می‌کردند و یا نوشته‌ها را در نگین انگشتر قرار می‌دادند و هیچ‌وقت آن‌ها را از خود جدا نمی‌ساختند (شاردن، ج ۲ / ۳۷۱). تعلیق تعویذات و عقیق بر ایشان جهت منع مضرت چشم و هم‌چنین سوختن سپند و نمک بر انگشت افروخته به نیت ایشان و دفع مضرات و جامه‌های کهنه پوشیدن آن‌ها را لازم بود و این را رکنی بزرگ دانند در تربیت ایشان که به‌غایت مجرب است (رازی، ۱۰۸-۱۱۱؛ الگود، ۳۱۶).

##### ۵. گفتمان علمی‌ایدئولوژیکی صفویه و تأثیر آن بر وضعیت طب عامیانه

هم‌چنان که برخی محققان اشاره کرده‌اند «گفتمان پزشکی صفویه اگرچه در گزاره‌های علمی وام‌دار پزشکی جالینوسی پیشاصفوی بود، اما به دلایلی از گفتمان پزشکی ماقبل خود متمایز گردید. «مهم‌ترین گسست را باید در حوزه برون‌متن جستجو کرد، جایی که سلسله شیعی صفوی قدرت را به دست گرفت و حکومتی شیعه تأسیس کرد. این گسست برون‌متنی پیامدهای پرشمار درون‌متنی در پی داشت که از جمله باید این پیامدها را در گفتمان پزشکی صفوی به‌صورت عمومی پیگیری کرد.» (کریمی، ۱۳۹۵: ۱۸۳). نخستین گسست متنی در موضع نگارش ادبیات طب مذهبی رخ داد. پزشکی نگاری مذهبی، سابقه‌ای دیرین داشت و می‌توان آن را تا سال‌های نزدیک به حیات این امامان ره‌گیری کرد. این سنت اما در عصر صفوی در قالب طب‌الائمه بازتولید شد و گسترش یافت. نکته قابل‌تأمل اینجاست که در این دوره زمانی، مذهب شیعه از شکل یک نگرش عقیدتی اقلیت به درآمد و از سال ۹۰۷ هجری به‌عنوان مذهب رسمی قلمرو صفویه اعلام شد. بدین ترتیب شیعه و قدرت سیاسی حداقل در شکل نهادهای کلاسیک آن، هم‌نشین یکدیگر شدند و از یکدیگر حمایت کردند.» (کریمی، ۱۳۹۵: ۱۸۳). این وضعیتی بود که سایر شاخه‌های علمی غیردینی را نیز مانند پزشکی تحت تأثیر قرار می‌داد و آن‌ها را به حاشیه می‌راند. به‌عنوان نمونه‌ای از این دست تحولات، عالمان علوم غیردینی نیز که بعضاً درصداً وقف نهادهایی مانند مدارس برمی‌آمدند، تحت تأثیر فضای موجود، از این‌که کارکرد این نهادها در خدمت به بسط علوم غیردینی درآید، هراس داشتند و متولیان نهادهای وقفی را از آن بر حذر می‌داشتند. برای

نمونه، حکیم‌الملک اردستانی، واقف مدرسه کاسه‌گران، خود از طبیبان پرآوازه این دوره بود؛ چنان‌که او را بقراط زمان می‌خواندند، اما در وقف‌نامه مدرسه‌اش حتی کوتاه و گذرا به آموزش طب اشارت نکرده، بلکه از متولی مدرسه خواسته بود هنگام واگذاری حجره به طلاب دقت کند تا حجره‌ها به داوطلبان تحصیل علوم دینی واگذار شود و طلاب جز تحصیل علوم دینی به علوم دیگری سرگرم نشوند (اشکوری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۱۳۶). این واکنش را از محیط خاص مذهبی جامعه عصر صفوی می‌توان متأثر دانست؛ زیرا علوم غیردینی کمابیش از جایگاهی ارزشی در مدارس و جامعه برخوردار نبود و حکومت صفویه نیز از آن پشتیبانی نمی‌کرد. گویی از دید واقفان و بنیان مدارس اگر مدرسه‌ای به علوم غیر از علوم دینی می‌پرداخت، کسب ثواب اخروی‌اش شبهه‌ناک می‌شد؛ بنابراین، علوم غیردینی را فرو گذاردند و به تعلیم و تعلم آن‌ها در مدرسه توجه نکردند و حتی گاهی از تعلیم آن‌ها جلوگیری کردند. این نحوه تلقی از کارکرد نهادهای فرهنگی، مهم‌ترین مرکز نهاد آموزش در این دوره یعنی مدرسه را به وضعیتی رساند که در افول برخی از علوم غیردینی تأثیر گذارد (احمدی و بخشی استاد، ۱۳۹۲: ۱۹-۱۸). اگرچه تثبیت این نحوه مواجهه با علوم دینی و غیردینی در دوره صفویه با چالش‌های جدی‌ای مواجه نشد و گرایش به علوم دینی و تضعیف و به حاشیه‌رانی علوم غیردینی همواره حمایت و پشتیبانی مهم‌ترین نهادهای سیاسی-ایدئولوژیک صفوی را پشت سر خود می‌دید اما در این میان، گروندگان معدود به علوم طبیعی و دانش‌های کم‌تر دینی مانند برخی از دانشمندان این دوره، بعضاً نسبت به آنچه که غلبه دانش‌های دینی و نادیده گرفتن علوم طبیعی بود اعتراض می‌کردند. میرفندرسکی از عالمان دوره میانی صفویه در زمره این نوع اندیشمندان معدودی بود که آشکارا مانعان تعلیم و گسترش علوم هم چون طب و نجوم را نقد می‌کرد و آنان را عالم‌نمایان جاهل می‌نامید (میرفندرسکی، بی‌تا: ۵۲). در مقابل اما نقد و حمله عالمان منتقد علوم دینی به عالمان و طالبان علوم غیردینی تأثیرگذاری بسیار بیشتر از خود برجای می‌گذاشت. نمونه‌ای از این دست مواجهه‌های عالمان منتقد را می‌توان در رویکرد ملاخلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ ق)، مشاهده کرد. وی از بزرگ‌ترین مدرّسان عصر صفوی بود و منکر اجتهاد، تصوف، حکمت، نجوم و طب بود؛ و یا نویسنده *حداث‌المقربین*، از علما و مدرّسان اصفهان (اواخر عصر صفویه)، گروهی را که به کتاب‌های حکمی مانند شفا و اشارات

سرگرم می‌شدند، عالم نمی‌دانست و معتقد بود این افراد روز قیامت در جرگه جاهلان محشور می‌شوند (احمدی و بخشی‌استاد، ۱۳۹۲: ۲۱-۲۰).

با گسترده شدن نگرش‌های مذهبی و سخت‌گیرانه، واکنش علما و برخی دانشمندان علوم غیردینی بعضاً شامل مهاجرت به سرزمین‌های دیگر نیز می‌شد. بر اساس چنین تحولاتی و البته در گیرودار نشر تشیع بود که بعضی از پزشکان حاذق که شیعی نبوده و یا به پذیرفتن این مذهب تن در نمی‌دادند به قلمرو دولت عثمانی و یا به سرزمین هند و یا به فرارود نزد ازبکان و امیران سنی مذهب آن دیار رفتند. حکیم عین‌الملک دوابی شیرازی، از جمله آنان بود که در لاهور زیست و در پایان سده دهم هجری در دیار هند بدرود زندگانی گفت (میراحمدی، ۱۳۴۸: ۲۲۷). در نتیجه چنین رویکردهایی، موازنه طبیعی میان شاخه‌های علوم و گروندگان به آن از میان می‌رفت. بر اساس چنین رویکردهایی است که برخی پژوهشگران بر این عقیده‌اند که «ادبیات پزشکی عصر صفویه در دنباله سنت ادبیات پزشکی تاریخ میانه اسلامی قرار داشت و قطعاً نمی‌توانست کاملاً از آن منقطع باشد؛ اما بروز دو رویداد پیش‌گفته به نوبه خود آن را در مواردی تحت تأثیر قرار داد: رشد ادبیات پزشکی به‌ویژه به زبان فارسی از جمله در حوزه بهداشت جنسی و انواع باهیپها و باه‌نامه‌ها و نیز توسعه حوزه طب‌النبوی به طب‌الائمه» (کریمی، ۱۳۹۵: ۲۴-۲۵). به نظر می‌رسد، صفویان در راستای شیعی کردن وجوه مختلف جامعه ایران قصد داشتند با تدوین و تنظیم روایات و احادیث بهداشتی و پزشکی منقول از پیامبر اکرم و ائمه شیعه و ترویج آن‌ها از طریق نگارش رساله‌هایی هم‌چون *حلیه‌المتقین* به زبان فارسی و آثاری همانند *بحارالانوار* به زبان عربی حتی به نوعی پزشکی را شیعی، امامی و توده گیر کنند. در گفتمان پزشکی شیعی صفوی، ما شاهد نوعی رابطه ایمانی مذهبی هستیم، گویی که قرار بوده است پزشکی مذهبی و میزان عمل به آن مؤمنان و مؤمنات را متمایز سازد. هم‌چنین در این دوره برخلاف سده‌های آتی به‌ویژه عصر قاجاریان، دادوستد اندکی میان پزشکی صفویه و پزشکی غربی برقرار بود که شاید بتوان تنها اثر نه‌چندان قابل‌اعتنای آن را در گزارش بیماری آتشک توسط بهاء‌الدوله رازی در *خلاصه‌التجارب* و نگارش *رساله آتشک* توسط عمادالدین شیرازی مشاهده کرد» (کریمی، ۱۳۹۵: ۲۴-۲۵).

شاهد چنین وضعیتی نیز برخی از سفرنامه نویسان دوره صفویه هستند که روایت‌هایی از این تحولات و تأثیر غلبه روح مذهبی بر جریان طبیعی علوم را به دست می‌دهند. دلاواله در یکی از گزارش‌های خود نقل می‌کند که به‌منظور یافتن نسخه‌هایی از آثار علمی پیشینیان در زمینه‌های فلسفه و پزشکی به مشکل برخورد کرده بود و یافتن این قبیل آثار برای وی تقریباً غیرممکن شده بود. «با وجود همه تلاش‌ها تاکنون موفقیتی در این راه نصیب نشده؛ زیرا کتاب‌های علمی در این نواحی کم است و همین تعداد کم در دست افراد علاقه‌مندی است که با تمام وجود از آن نگه‌داری می‌کنند. کتاب‌هایی هم که می‌توان پیدا کرد، بیش‌تر قصص، حکایات، اشعار و قوانین و تعالیم مذهبی است که مورد استفاده ما نیست» (دلاواله، ۱۳۷۷: ۹۸). این مسئله‌ای بود که به چشم دیگر سیاح اروپایی این دوره یعنی تاورنیه نیز آمده بود. تاورنیه می‌نویسد که «در ایران، علم طب به پایه فرنگستان پیشرفت نکرده است. وقتی طبیب، بیمار را می‌بیند اغلب چهارتخمه با بعضی نباتات تجویز می‌کند که از دکان عطاری می‌گیرند و در خانه می‌جوشانند و به بیمار می‌دهند. در ایران، بیمارستان خوب وجود ندارد. اگر کسی نتواند پزشک را به منزل خود بیاورد، ناچار او را سوار الاغی می‌کنند و دستمال و یا شالی دور گردنش می‌پیچند و او را نزد پزشک می‌برند. طبیب، نبض او را می‌گیرد و زبانش را معاینه می‌کند و بعد روی کاغذ کوچکی مسهل و منضجی برای او تجویز می‌کند» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۹۳۴). شاردن نیز که مدت‌ها پس از دلاواله به نگارش اثر خود می‌پرداخت، بسط و غلبه شدید مدارس دینی را در ایران گزارش داده است. او روایت می‌کند که در هر شهری تعداد کثیری مدرسه موجود است و در هر ناحیه از شهر نیز مدارس بسیاری وجود دارد. وی تنها برای شهر اصفهان پنجاه‌وهفت مدرسه عنوان می‌کند که از طریق موقوفات سلطنتی اداره می‌شدند (شاردن، ۱۳۳۵، ج ۱: ۴۶). مهم‌ترین دروسی که در این مدارس تدریس می‌شدند عبارت بودند از فقه، فلسفه، طب و ریاضیات (الگود، ۱۳۵۷: ۱۴۹). با وجود این هرچند تعداد مدارس عصر صفوی بیانگر گسترش علوم در این دوره است لیکن ارجحیت علوم شرعی بر علوم دیگر که توسط حاکمیت برای تبلیغ و گسترش مذهب تشیع اتخاذ شده بود، سبب شد که آموزش و تربیت بر محور علوم دینی متمرکز شود. به همین دلیل به سایر حوزه‌های علوم اسلامی توجه چندانی نشد و حتی در اواخر عصر صفوی تعلیم فلسفه و حکمت تحریم گردید (کاویانی‌پویا، ۱۳۹۴: ۳۱۰). رویه

تضعیف سایر علوم در مقابل علوم دینی و توجه شدید به رواج و گسترش طالع‌بینی، سنجش امور با رویکرد به اخترشناسی و استفاده از خرافات در امور مهمی همچون علوم تجربی به‌ویژه پزشکی در پایان دوره صفوی به خاموشی کامل این دوران از نظر پیشرفت علوم کاربردی انجامید (کاویانی‌پویا، ۱۳۹۴: ۳۱۱)

سیریل الگود با بررسی مؤلفه‌های تأثیرگذار بر تحولات طب در دوره صفویه به این نتیجه می‌رسد که یکی از مهم‌ترین عوامل دخیل در رکود حاکم بر فضای علمی دوره صفویه و به‌ویژه پزشکی، علاوه بر رویکردهای ایدئولوژیکی، عدم مواجهه و اختلاط با دیگر سنت‌ها و میراث طبّی جوامع دیگر به‌ویژه اروپا و ناآگاهی دانشمندان ایرانی این دوره از تحولات این حوزه در دیگر نقاط جغرافیایی جهان بود. «پزشکی نیز گرچه ترقی کرد، ولی افتخارات کم‌تری به دست آورد. پزشکان ایرانی بی‌خبر از زندگی جدید مشابهی که سراسر اروپا را فراگرفته بود، خود را جانشین هوشمند ابن‌سینا می‌پنداشتند. ایرانیان گمان می‌بردند که دنیای علم هنوز هم در پی کسب معلومات از آنان است و نمی‌دانستند که توفیق در پزشکی به سرزمین‌های دیگر انتقال یافته است. با این احساسات بود که پزشکان ایرانی آن زمان فکر می‌کردند، چیز می‌نوشتند و سخن می‌گفتند» (الگود، ۱۳۷۱: ۳۹۸).

در این میان اما استثنائاتی نیز پیدا می‌شدند که فضای را کد حاکم بر علوم و به‌ویژه پزشکی را تا حدودی تعدیل کرده و در انتقال میراث پیشین، فارغ از تعصبات ایدئولوژیکی می‌پرداختند. بر این اساس و در زمینه طب و پزشکی، در تمام دوران صفویه تنها پزشکی که در زمینه پیشرفت علم طب کوشا بود و در این باره شرح مشاهدات و تجارب خودش را به رشته تحریر درآورد، محمد حسین نوربخش، معروف به بهاء‌الدوله بود. بهاء‌الدوله علم طب را در هرات و ری نزد استادان ایرانی و هندی آموخت و به طب هندی بسیار علاقه‌مند شد. وی پس از بازگشت به زادگاهش ری، به‌عنوان یک پزشک عمده و سرشناس در موطن خود زندگی کرد و حاصل یک عمر تجربیاتش را در کتاب *خلاصه‌التجارب*، برای استفاده آیندگان به رشته تحریر درآورد (تاجبخش، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۹۶). الگود می‌گوید: «این کتاب حذاقت کلینیکی و ابتکارات شخصی را که در *الحاوی* به چشم می‌خورد و با توضیحات مرتب و منظمی که در قانون دیده می‌شود، در هم آمیخته است. کتاب گرچه اساساً جنبه علمی دارد،

ولی از ملاحظت اصیل و نکات دقیق علمی سرشار است. این اثر در نظر من بهترین کتاب درسی پزشکی است که پس از هجوم مغول، به زبان فارسی نوشته شده است. در اظهار این نظر من تنها نیستم، زیرا علی‌افضل قاطع قزوینی، یکی از پزشکان دوره صفوی به برادر خود که تازه تحصیل طب را آغاز کرده بود، فقط دو کتاب فارسی توصیه می‌کند که یکی ذخیره جرجانی و دیگری خلاصه‌التجارب بهاءالدوله است که البته، اولی مربوط به دوره قبل از مغول است» (الگود، ۱۳۷۱: ۳۹۰). علاوه بر بهاءالدوله، از سلطان‌علی گنابادی نیز در زمرة معدود طبیبان شناخته‌شده دوره صفویه نام برده‌اند که توانسته بود کتاب دستورالعلاج را به سال ۹۳۳ق در دو مقاله بنویسد. مقاله اول که از بیست‌وپنج فصل تشکیل شده درباره بیماری‌های موضعی و مقاله دوم که در هشت فصل است از بیماری‌های عمومی گفت‌وگو می‌کند. سلطانعلی در مقدمه این کتاب گفته که تا سال نه صد و سی‌وسه، چهل سال در خراسان و ماوراءالنهر، به‌ویژه در سمرقند دانش پزشکی می‌آموخت و در ملازمت ابوالمنصور کوچکونجی خان ازبک (پسر ابوالخیر خان و نواده دختری الغبیک) معروف به کوچوم خان به سر می‌برد و این کتاب را به درخواست یکی دیگر از خانان ازبک به اسم ابوالمظفر محمود سلطان (پدر عبیدالله خان ازبک) تألیف نمود و در سال ۹۳۴ه.ق به اتمام رسانید. چندی بعد سلطانعلی به دستور ابوالغازی سلطان ابوسعید خان ازبک پسر کوچوم خان مذکور که از ۹۳۶ تا ۹۳۹ق فرمان‌روایی داشت، کتاب فارسی دیگری موسوم به مقدمه دستورالعلاج تنظیم کرد. این کتاب در یک مقدمه و دو مقاله شامل چندین فصل در بیان حفظ صحت و بیان حد طب و احوال تندرستی و بیماری و احوال نبض تدوین شده است (صفا، ۱۳۳۲، ج ۵، ۳۵۵-۳۵۶).

### نتیجه‌گیری

طب عامیانه در دوره صفویه، از برخی جهان‌بینی‌ها، وضعیت‌های ایدئولوژیکی و معرفت‌شناسی‌های ویژه و ریشه‌دار تأثیر پذیرفت. این شاخه طبّی، به دلیل ماهیت آن و نوع مواجهه‌اش با بیماری‌ها و نوع توصیه‌ها و تجویزهایی که در زمینه بیماری‌ها و درمان و پیشگیری از آنها ارائه می‌داد، به صورتی عمیق از برخی جهان‌بینی‌ها و وضعیت‌های ساختاری در زمینه موقعیت علوم در بستر اجتماعی تأثیر می‌پذیرفت. وضعیت جامعه ایران



عصر صفوی به مثابه جامعه‌ای اسطوره‌ای، تسلط کیهان‌شناسی پیشامدرن بر فضای فکری و فرهنگی این دوره، تسلط جهان‌بینی مبتنی بر طالع‌بینی و علوم غریبه و طلسمات بر نظام باورها و رفتارها و کنش‌های فکری و فرهنگی مردم در این دوره، رشد خرافه‌گرایی و هم‌چنین دگرگونی در وضعیت علوم و تغییر معنادار جایگاه علوم دینی و سیطره آن بر علوم غیردینی، از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های ساختاری و زمینه‌ای بودند که به صورت مستقیم و غیرمستقیم وضعیت طب عامیانه را در دوره صفوی تحت تأثیر قرار دادند.

## منابع

## کتاب‌ها

- آرمسترانگ، کارن (۱۳۹۰)، *تاریخ مختصر اسطوره*، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۴۵)، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- الگود لوید، سیریل (۱۳۵۷)، *طب در دوره صفویه*، ترجمه محسن جاویدان، تهران، نشر دانشگاه تهران.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷)، *اسطوره بیان نمادین*، تهران، سروش.
- الگود لوید، سیریل (۱۳۷۱)، *تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه باهر فرقانی، تهران، امیرکبیر.
- اولناریوس، آدام (۱۳۶۳)، *سفرنامه اولناریوس*، ترجمه احمد بهپور، تهران، ابتکار.
- جانب‌اللهی، محمدسعید (۱۳۹۰)، *پزشکی سنتی و عامیانه مردم ایران*، تهران.
- دلاواله، پیتر (۱۳۴۸)، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه شجاع‌الدین شفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۹۱)، *حاشیه بر ترجمه اوستا*، تهران.
- خوانساری، آقا جمال. (۱۹۷۶)، *کلتوم ننه*، تهران، مروارید.
- حاجی خلیفه (بی‌تا)، *کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتاب و الفنون*، دار الاحیا التراث العربی، بیروت.
- شاردن، ژان (۱۳۳۵)، *سیاحت‌نامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس.
- شمس اردکانی، محمدرضا و دیگران (۱۳۹۰)، *گذری بر دانش پزشکی مردمی ایران*، صهبای دانش با همکاری دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران.
- شیبی، کامل مصطفی (۱۳۸۵)، *تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری*، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، امیر کبیر.

- کارری، جملی (۱۳۴۸)، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۹۶)، *فلسفه صورت‌های سمبلیک*، ترجمه یداالله موقن، تهران، هرمس.
- کاشفی، حسین (بی‌تا)، *اسرار قاسمی*، چاپخانه حسن علمی، تهران.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰)، *سفرنامه*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، چاپ سوم، تهران، خوارزمی.
- کاویانی‌پویا، حمید (۱۳۹۴)، *نخستین بیمارستان و مراکز درمانی در ایران*، تهران، امیرکبیر.
- کریمی، بهزاد (۱۳۹۵)، *زنان در گفتمان پزشکی ایران با تکیه بر عصر صفویه*، قم، پژوهشگاه تاریخ اسلام.
- گیاهی یزدی، حمیدرضا (بی‌تا)، *تاریخ نجوم در ایران*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- فضایی، یوسف (۱۳۶۹)، *جادوی عملی و مسری ابتدایی، منشأ پیدایش علم پزشکی، چیستا، تهران*.
- فزونی استرآبادی، بحیره (۱۳۲۸ق)، *بحیره*، به کوشش عبدالکریم فمی تفرشی، تهران.
- ملک‌آرا، علیرضا (۱۳۸۵)، *آئین‌های شفا*، تهران.
- موسوی فندرسکی، سیدابوطالب (۱۳۸۸)، *تحفه‌العالم*، تصحیح رسول جعفریان، تهران، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- منز، بناتریس فوربز (۱۳۹۰)، *قدرت، سیاست و مذهب در عصر تیموری*، ترجمه جواد عباسی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- نوایی، امیرعلیشیر (۱۳۳۲)، *مجالس‌النفائس*، به کوشش علی‌اصغر حکمت، انتشارات منوچهری، تهران.
- نجم‌آبادی، محمود (۱۳۴۱)، *تاریخ طب ایران*، تهران.
- نفیسی، ابوتراب (۱۳۶۴)، *پژوهش در مبانی عقاید سنتی پزشکی مردم ایران*، اصفهان.
- هلزی هال، لوییس ویلیام (۱۳۶۳)، *تاریخ و فلسفه علم*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، سروش.

— **یشت‌ها** (۱۳۵۶)، ترجمه ابراهیم پور داوود، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران.

### مقاله‌ها

- ربانی، علی؛ معمار، ثریا؛ جعفری، علی‌اکبر؛ حیدری، معصومه، «بررسی جامعه‌شناختی سازمان‌دهی علم در اصفهان دوره صفویه و نقش آن در توسعه تشیع»، *در مجموعه مقالات برگزیده نخستین همایش بین‌المللی مکتب فلسفی اصفهان*، اصفهان، ۱۳۹۱.
- ستوده‌فر، مهدی؛ جدیدی، ناصر؛ قلی‌زاده، آذر، «تحلیلی جامعه‌شناختی بر خرافه‌گرایی دینی در عصر مرشد شاهان صفوی»، *مجله جامعه‌شناسی کاربردی*، ۱۳۹۷، ش ۷۱.
- سجادی، سیداحمد، «علوم غریبه»، *دائرة المعارف تشیع*، نشر شهید سعید محبی، تهران، ۱۳۸۴.
- قاسملو، فرید، «جایگاه طب سنتی در پزشکی دوره اسلامی: بازشناسی اصطلاح، واکاوی مفهوم و طبقه‌بندی اولیه داده‌ها»، *فصلنامه تخصصی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری*، ۱۳۹۵، ش ۲.
- کثیری، مسعود، «تأثیر باورهای طبی مغولان در عصر قاجار»، *فصلنامه اخلاق و تاریخ پزشکی*، ۱۳۹۵، ش ۴.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سیزدهم، شماره سی‌ویک، تابستان ۱۴۰۱، صفحات ۱۴۶-۱۲۱  
مقاله پژوهشی (DOI): 10.22034/JIIPH.2022.49985.2288 شناسه دیجیتال

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۱/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۳۰

## واکاوی خشک‌سالی و قحطی در نواحی شمالی خلیج فارس و واکنش‌ها نسبت به آن (۱۳۱۷-۱۳۲۴ش)

محمدرضا عمرانی<sup>۱</sup>

حسن الهیاری<sup>۲</sup>

حبیب‌اله سعیدی‌نیا<sup>۳</sup>

### چکیده

ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی خود با خشک‌سالی‌ها و قحطی‌های زیادی در طول تاریخ مواجه بوده است. یکی از این موارد خشک‌سالی و قحطی گسترده و فراگیر در نواحی شمالی خلیج فارس در فاصله سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴ ش بوده است. با وجود پژوهش‌هایی چند در این زمینه، تصویری ناقص از این بحران توسط پژوهشگران فراهم شده است. این پژوهش در پی آن است تا بازتاب این بحران در نواحی شمالی خلیج فارس واقع در استان‌های هفتم و هشتم در دوره زمانی مذکور را بررسی نموده و اقدامات انجام‌شده در قبال این بحران را بررسی نماید. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، اسناد آرشیوی، نشریات و منابع محلی نویافته انجام شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد این بحران در نشریات آن دوره، اسناد دولتی و کتب خاطرات در قالب گزارش کمبود شدید مواد غذایی، ناامنی، مرگ‌ومیر فراگیر و مهاجرت گسترده، انعکاس قابل‌توجهی یافته است. با این حال مراجعه به همین منابع نشان می‌دهد دولت مرکزی بنا بر عوامل مختلف نتوانست نقش مؤثری در کنترل این خشک‌سالی و قحطی ایفا کند. در همین رابطه درخواست کمک از متفقین برای تأمین ارزاق نیز چندان نتیجه بخش نبود. هرچند در مواردی اقداماتی توسط آن‌ها انجام شد. در مقابل، نقش بخشی از اقشار اجتماعی نواحی درگیر در این بحران، در کاستن از رنج مردم مؤثر و قابل توجه بوده است.

m.r.omrani4959@gmail.com  
hasanallahyari@pgu.ac.ir  
saedinia@pgu.ac.ir

۱. کارشناسی ارشد مطالعات خلیج فارس دانشگاه خلیج فارس بوشهر، ایران  
۲. استادیار دانشگاه خلیج فارس بوشهر، ایران (نویسنده مسئول)  
۳. دانشیار دانشگاه خلیج فارس بوشهر، ایران

واژگان کلیدی: خلیج فارس، نواحی شمالی، خشک‌سالی، قحطی، مرگ‌ومیر.

*An investigation of the Drought and Famine in the Northern Regions of the Persian Gulf and the Reactions to it (1317-1324)*

MohammadReza Omrani<sup>1</sup>

Hassan Allahyari<sup>2</sup>

HabibAlah Saeidinia<sup>3</sup>

**Abstract**

Due to its geographical location, Iran has faced many droughts and famines throughout history. One of these cases was the widespread and pervasive drought and famine in the Northern regions of the Persian Gulf between the years 1317 and 1324. Despite several studies in this field, researchers have provided an incomplete picture of this crisis. This research seeks to investigate the reflection of this crisis in the Northern areas of the Persian Gulf, located in the seventh and eighth provinces, in the mentioned period and examine the actions taken against this crisis. This research has been carried out using a descriptive-analytical method and relying on the library sources, archival documents, publications and new local sources. The results show that this crisis has been significantly reflected in the publications of that period, government documents and diaries in the form of reports of severe food shortages, insecurity, widespread deaths and extensive migration. However, referring to the same sources shows that the central government could not play an effective role in controlling this drought and famine due to various factors. In this regard, asking for help from the allies to provide food was not very fruitful. However, in some cases, actions were taken by them. On the other hand, the role of part of the social strata of the areas involved in this crisis has been effective and significant in reducing the suffering of the people.

**Keywords:** Persian Gulf, northern Regions, Drought, Famine, Mortality.

---

1. Master of Persian Gulf Studies, Persian Gulf University, Bushehr, Iran  
m.r.omrani4959@gmail.com

2. Assistant Professor, Persian Gulf University, Bushehr, Iran (corresponding author)  
hasanallahyari@pgu.ac.ir

3. Associate Professor, Persian Gulf University, Bushehr, Iran

saeidinia@pgu.ac.ir

## ۱. مقدمه

کرانه‌های شمالی خلیج فارس در شمار مناطق کم‌بارش و خشک ایران محسوب می‌شود. به همین دلیل همواره در معرض خشک‌سالی و قحطی بوده است. گاهی این قحطی‌ها دوره‌های چندساله را در بر می‌گرفته است. با این حال به نظر می‌رسد خشک‌سالی و قحطی در فاصله سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴ ش در مقیاسی بسیار متفاوت و گسترده‌تر از موارد قبل از خود بوده است و به دلیل اشمال بر گستره وسیع جغرافیایی و طول مدت‌زمانی آن، پیامدهای فراوانی را در منطقه موردنظر از خود بر جا گذاشت. آنچه پیامدهای این بحران را دوچندان می‌نمود ورود متفقین به ایران از نواحی جنوبی و خلیج فارس بوده است. با وجود اهمیت این مسئله به عللی از جمله وجود بحران‌های متقارن، این شرایط در منطقه موردبحث، در کانون توجه پژوهشگران قرار نگرفته است. درحالی‌که طبق بررسی‌ها می‌توان بحران مذکور را در تراز یک فاجعه انسانی تلقی کرد. فاجعه‌ای که هنوز می‌شود ردپای آن را در حافظه جمعی معمرین این مناطق دنبال نموده و با اسناد انطباق داد. این دوران دهشتناک در ادبیات شفاهی مردم کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های شمالی خلیج فارس با عناوینی چون «سال درد» یا «سال آزار» بازشناسی می‌شود که ناظر به شدت قحطی، مرگ‌ومیر گسترده، بروز بیماری‌های واگیر و دیگر حوادث تلخ آن سال‌هاست. از طرفی به نظر می‌رسد در کنار کم‌توجهی پژوهشگران نسبت به این پدیده، واکنش‌های احتمالی در قبال آن نیز کمتر مورد مذاقه قرار گرفته است. حال آن‌که یافته‌های مقدماتی ناظر به واکنش‌های مختلف در قبال این رویداد می‌باشند. بر این مبنا پژوهش حاضر در پی بازتاب ابعاد مختلف این قحطی و واکنش‌ها نسبت به آن است. بدین ترتیب این پژوهش در پی آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که: نحوه انعکاس بحران قحطی در نواحی شمالی خلیج فارس از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴ ش در ابعاد مختلف چگونه و واکنش‌ها نسبت به این بحران چه بود؟

در مورد این پدیده تاکنون پژوهش مستقلی انجام نشده است. کتاب‌های قحطی‌های ایران (۱۳۸۴) تألیف احمد کتابی و پل پیروزی؛ سرزمین قحطی: ایران در جنگ جهانی دوم (۱۳۳۰-۱۳۳۴)، (۱۳۹۵) تألیف محمدقلی مجد و ترجمه علی فتحعلی آشتیانی به‌طور عمومی به پدیده قحطی در ایران در بازه زمانی موردبحث پرداخته و کمترین توجه را به



منطقه خلیج فارس عرضه داشته‌اند. چند مقاله نیز حول محور قحطی در همین زمان نوشته شده که مهم‌ترین آن‌ها مقاله «پیامدهای جنگ جهانی دوم بر مناطق کرانه‌ای و پس‌کرانه‌ای خلیج فارس» (۱۳۹۵) تألیف دکتر حبیب‌الله سعیدی‌نیا و عبدالرزاق ملک‌ی، و «علل و عوامل قحطی‌های فارس در فاصله سال‌های ۱۲۹۳ - ۱۳۲۴ ه.ش.» (۱۳۹۰) تألیف ظریفه قاسمی، «غلات و زندگی اجتماعی مردم ایران در جنگ جهانی دوم» (۱۳۹۰) تألیف حسین آبادیان، «بررسی و تبیین عوامل مؤثر در شیوع قحطی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ ش. و اقدامات دولت در کاهش آثار مخرب آن» (۱۳۹۳) تألیف مرتضی دهقان‌نژاد و الهام لطفی، «قحطی و گرانی نان (۱۳۲۴-۱۳۲۰ ش)» (۱۳۷۱) تألیف شهلا آذری، «جنگ جهانی دوم، قحطی و واکنش‌های مردمی در قبال آن (۱۳۲۴-۱۳۲۰)» (۱۳۷۲) تألیف بهروز طیرانی هستند. پایان‌نامه‌هایی مانند «بررسی پیامدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حضور متفقین در بنادر شمالی خلیج فارس در جنگ جهانی دوم ۱۳۱۸-۱۳۲۵ ه.ش.» (۱۳۹۷) تألیف غلامرضا گلستانی‌پور، «تأثیرات جنگ جهانی دوم بر خلیج فارس و دریای عمان» (۱۳۹۵) تألیف زهرا قلی‌زاده، «فارس در جنگ جهانی دوم» (۱۳۹۴) نیز اشاراتی به این موضوع داشته‌اند. بخشی از این پژوهش‌ها بروز قحطی در سطح کلان کشور را در نظر گرفته و قحطی در حوزه خلیج فارس را نادیده انگاشته‌اند. دسته دیگری از پژوهش‌ها بیشتر به پیامدهای قحطی با عاملیت جنگ جهانی دوم پرداخته‌اند تا نحوه انعکاس و واکنش‌ها نسبت به آن. از طرفی پافشاری آن‌ها در مورد جنگ جهانی دوم به‌عنوان مهم‌ترین عامل قحطی، پژوهش‌های فوق را دچار بی‌نیازی و کم‌توجهی به عوامل طبیعی نموده است که خود این مسئله به‌علاوه نادیده انگاشتن منابع محلی درک ناقصی از پدیده را به دنبال داشته است. در چارچوب همین دیدگاه اکثر این تحقیقات به‌صورت یک‌نواختی، نقطه عزیمت را سال ۱۳۲۰ ش در نظر گرفته‌اند درحالی‌که نقطه آغاز این بحران را می‌بایست در سال‌های پیش از آن جستجو نمود. لذا این پژوهش در پی آن است تا با بازنگری در نقطه عزیمت، چگونگی انعکاس این بحران و واکنش‌ها نسبت به آن را در ابعاد مختلف بررسی نماید. گستره جغرافیایی این پژوهش عمدتاً شامل نواحی شمالی خلیج فارس واقع در استان‌های هفتم و هشتم است.

## ۲. درآمدی بر قحطی در حوزه خلیج فارس از اواخر عصر قاجار تا سال ۱۳۱۳ش

قحطی و خشک‌سالی مقوله‌ای لاینفک از سرنوشت نواحی شمالی خلیج فارس در طول تاریخ معاصر ایران بوده است. به طوری که بارها زندگی مردم را به شدت تحت تأثیر قرار داده و اثرات مخربی بر معیشت مردم این نواحی می‌گذاشت. بر همین مبنا می‌توان از خشک‌سالی در این مناطق در سال‌های وقوع جنگ جهانی اول نام برد. بر اساس گزارش منابع این قحطی در کلیه کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های شمالی خلیج فارس همچون کنگان، دشتی، تنگستان، دشتستان و سایر مناطق مشاهده شده است (حبل‌المتین، ۱۳۳۳ق، نیر شیرازی ۱۳۸۳: ۱۹۷، صافی دره‌بانی، ۱۳۹۴: ۲۱). پس‌از آن سخت‌ترین خشک‌سالی این نواحی در میان سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳ش روی داده است. بر اساس گزارش منابع قحطی در این سال‌ها باعث گسترش ناامنی، فقدان مواد غذایی و مهاجرت اجباری به مناطقی همچون خوزستان و بحرین شد (آرشیو اسناد ملی سند ش ۲۴۰/۲۴۵۴۶، صافی دره‌بانی، ۱۳۹۳: ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۸۱ و ۲۸۹. محیایی، ۱۳۸۱: ۱۹، ۲۰. میان‌خره ای، ۱۳۹۲: ۲۰۹. دریابندری، ۱۳۹۴: ۲۶). بررسی آمارهای بارندگی از ایستگاه باران‌سنجی انگلیسی‌ها در بوشهر در هر دو مقطع پیش‌گفته ناظر به تداوم کم‌بارشی و خشک‌سالی گسترده در نواحی مورد پژوهش است (فلور، ۱۳۹۸: ۹۱). با این حال همان‌طور که در ادامه ملاحظه خواهد شد، خشک‌سالی و قحطی در فاصله سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴ دارای ابعاد پیچیده‌تری نسبت به موارد قبل از خود بود. البته نمی‌توان گستردگی پیامدهای این دوره از قحطی را بی‌ارتباط با اثرات بلندمدت دوره قحطی قبل از خود دانست.

## ۳. انعکاس قحطی در نواحی شمالی خلیج فارس (۱۳۱۷-۱۳۲۴ش)

### ۱،۳. انعکاس قحطی در اسناد آرشیوی

در بازه زمانی مورد پژوهش، قحطی در کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های خلیج فارس، همه اقشار جامعه را درگیر کرده بود. کارکنان اداری مشغول در منطقه مورد نظر یکی از این اقشار بودند. آن‌ها از یک سو به مقتضای وظیفه خود و از سوی دیگر به علت فشارهای ناشی از قحطی

بر زندگی شخصی‌شان به تولید اسناد و شواهد مکتوبی پرداختند. همچنین بازرسی حکومتی که برای بررسی اوضاع به این مناطق فرستاده می‌شدند، در گزارش‌های مختلف به بازتاب وضعیت کرانه‌های شمالی خلیج فارس در بازه زمانی پژوهش پرداخته‌اند. این گزارش‌ها امروزه منبع مهمی برای تحقیق درباره خشک‌سالی و قحطی این ناحیه محسوب می‌شوند.

بر اساس همین اسناد در بازه زمانی سال ۱۳۲۴-۱۳۱۷ش قحطی گسترده‌ای این منطقه را فرا گرفته بود. بنا بر یکی از همین گزارش‌ها، مادری در میناب بر اثر شدت گرسنگی درصدد خوردن بچه خود بوده است (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۲۴۰/۲۱۰۷۷، ۱۳۱۷). محمد ناصر قشقایی در تلگرافی اعلام می‌کند که «در گرمسیرات مردم بر اثر گرسنگی جان می‌دهند و اگر شرایط در سال آینده به همین منوال ادامه داشته باشد صد نود اهالی گرمسیرات از بین خواهند رفت» (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۶۲۴۶۱، ۱۳۲۰).

گزارش محرمانه‌ای که در سال ۱۳۱۷ش از بخش‌داری جاسک به دفتر نخست‌وزیر ارسال شد، ناظر به این مسئله بود که اکثر مردم قراء این بخش بر اثر قحطی در دسته‌هایی تحت نظر یکی از اشرار یا سارقین محلی قرار گرفته و مسلح شده‌اند (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۲۲۵۴۸، ۱۳۱۷). همچنین تلگرافی از همدار عسلویه به فرمانداری بوشهر ارسال شده که ضمن انتقاد از عدم رسیدگی دولت در تشریح اوضاع، گسترش ناامنی و مهاجرت دسته‌جمعی ناخواسته را هشدار می‌دهد (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۱۳۲۱/۴۳۷۴۱، ۲۹۳). در سال ۱۳۲۳ش جمعی از اهالی اهرم و تنگستان در نامه‌ای به دفتر مخصوص شاهنشاهی از قحطی شدید، خشک‌سالی و گرانی و عدم توجه اولیای امور نسبت به مردم آن منطقه اظهار ناراحتی کرده و به مرگ‌ومیر بی‌سابقه طی این سال‌ها اشاره می‌کنند. به‌طوری‌که «... در سال‌های اخیر عده بی‌شماری بر اثر گرسنگی فوت نموده‌اند و عده زیادی هم به‌واسطه خوردن علف‌های صحرا و غیره تدریجاً بنیه خود را از دست داده و به انواع امراض و بیماری‌ها دچار شده و سر انجام زندگی را بدرود گفته‌اند» (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۳۵۳۵، ۱۳۲۳).<sup>۱</sup>

۱. برای درک بهتر نمونه‌هایی از این گزارش‌ها و پرهیز از اطاله کلام رک: (آرشیو اسناد ملی ایران ش سند: ۲۶۰/۷۱۴، ۱۳۲۰ش - ۳۵۰/۲۴۳۰، ۱۳۱۷ش - ۲۴۰/۱۵۰۴۶، ۱۳۲۱ش - ۲۹۳/۱۵۴، ۱۳۲۱ش - ۳۱۰/۲۲۹۰۹، ۱۳۱۹ش - ۱۳۲۲/۲۴۰، ۱۳۲۰ش -

بدین ترتیب می‌توان گفت اسناد آرشیوی توانسته‌اند ضمن اثبات وجود خشک‌سالی و قحطی گسترده در نواحی شمالی خلیج فارس در دوره مذکور، توالی منطقی آن یعنی کمبود ارزاق، گرسنگی فراگیر و طاقت‌فرسا، مرگ‌ومیر بی‌سابقه، گسترش شرارت و ناامنی و سرانجام مهاجرت به‌عنوان راه نجات از بحران را به تصویر بکشند. گستره جغرافیایی اسناد بر جای مانده به‌درستی گویای این فاجعه است.

### ۲.۳. انعکاس قحطی در نشریات

علاوه بر اسناد که غالباً از طرف مأمورین دولتی صادر شده است یکی از مهم‌ترین بازتاب‌دهنده‌های این بحران نشریات بوده‌اند. در این بین اغلب نشریاتی که به انعکاس این مسئله پرداخته‌اند چاپ تهران هستند. تنها نشریه خلیج ایران به‌صورت محلی در بوشهر منتشر می‌شد. در یکی از این گزارش‌های این نشریه آمده «از یک طرف خشک‌سالی و نیامدن باران، از یک طرف نداشتن بذر برای کشت، از یک طرف قحطی آذوقه و غلاء عمومی، از طرف دیگر دست‌تنگی و نبودن شغل و بالاتر از همه پیدا شدن ملخ و خوردن جزئی سبزه‌های روییده و محصول تنباکو و سزیجات، صیفی و نخلستان بر مردمان احاطه کرده ... روزی نیست که در دهات و قراء چند نفر در اثر گرسنگی تلف نشوند، ناامنی و بروز آبله هم مزید بر علت شده است» (خلیج ایران، ۱۳۲۰/۱۰/۲۶). اطلاعات این نشریه از آن‌رو که در کانون بحران چاپ می‌شد واجد ارزش و اعتبار بالایی است.

یکی دیگر از روزنامه‌هایی که در شماره‌های متعدد نسبت به قحطی در کرانه‌های شمالی خلیج فارس واکنش نشان می‌داد، روزنامه کوشش بود که توسط سید شکراله صفوی نماینده مردم بوشهر در مجلس شورای ملی در تهران منتشر می‌شد. گزارش‌های این روزنامه نیز بنابر موقعیت مدیرمسئول آن ناظر به مشاهدات میدانی و واجد اعتبار بالایی است. در یکی از این گزارش‌ها، وضع رقت‌بار گرسنگان رو به موت مهاجران به بندر بوشهر به تصویر کشیده شده است (کوشش، ۱۳۲۱/۸/۴). همو در جای دیگری آورده است: «جمعیت کثیری از زارعین و فقرا و مستمندان برای به دست آوردن لقمه نانی با عیال و اولاد از نقاط دور و نزدیک به شهر بوشهر پناهنده شده، جمعیت شهر متدرجاً زیاد و اغلب آن‌ها در خرابه‌ها و

کاروان‌سراها به سر برده همه گرسنه و تشنه، گاهی دیده شده است بعضی تلف شده و چند روز گذشته که جنازه‌ها در حرارت پنجاه و شصت درجه متعفن گردیده است» (کوئشس، ۱۳۲۱/۶/۲۴). با شدت یافتن قحطی گزارش‌هایی در این روزنامه منتشر شد که نشان می‌داد حتی برای جمع‌آوری و کفن و دفن مردگان فرصتی نیست و اجساد مرده‌ها در معابر موجب وحشت عمومی است (کوئشس، ۱۳۲۱/۹/۱۷، ۱۳۲۱/۶/۱۸).

به دنبال آن بسیاری از طرف مردم و افراد بانفوذ برای بازتاب بحران و دریافت کمک به نشریات مختلف در تهران فرستاده می‌شد و یا نشریات افرادی را برای ارائه گزارش به نواحی شمالی خلیج فارس گسیل می‌داشتند. در همین راستا نویسندگان روزنامه خورشید/ایران که به کرانه‌های شمالی خلیج فارس سفر کرده بودند شرح مفصلی از اوضاع رقت‌بار مناطقی همچون بندر دیر، بندر لنگه، بندر مقام و... آورده و فقدان حداقل مواد غذایی، ملخ‌خواری و فقر گسترده مردم آن نواحی را منعکس کرده‌اند (روزنامه خورشید/ایران، ۱۳۲۱/۴/۲۸، ۱۳۲۱/۴/۲۱).

گزارش دیگری از شخصی به نام علاءالدین مورخ لاری در روزنامه اقدام منتشر شد که اشاره می‌کند بر اثر خشک‌سالی شدیدی که از سه سال گذشته در منطقه لارستان حکم‌فرما شده است امور تجاری و کشاورزی بکلی از بین رفته، مردم بسیاری تلف شده و تقریباً یک‌صدهزار نفر نیز از فرط گرسنگی به اطراف پراکنده شده‌اند (اقدام، ۱۳۲۱/۴/۱۴). روزنامه بهرام نیز در گزارش‌های متعدد نسبت به قحطی در کرانه‌های شمالی خلیج فارس واکنش نشان داد و گزارشی با عنوان «یک مرگ عمومی لارستان را تهدید می‌کند» به شرح اوضاع پرداخت (بهرام، ۱۳۲۲/۹/۲۰). همچنین روزنامه‌های پرچم و داد گزارش‌های زیادی از شدت قحطی منتشر کردند که نشان می‌داد این بحران به صورت فراگیر همه ساکنین مناطق مذکور را درگیر کرده است (روزنامه پرچم، ۱۳۲۱/۱/۲۲؛ داد، ۱۳۲۱/۸/۲۸).

همان‌طور که ملاحظه شد انعکاس این بحران در نشریات دقیق‌تر و گسترده‌تر از اسناد و مکاتبات دولتی است. ملاحظات اداری از یک سو و آزادی بیان نشریات پس از سقوط رضاشاه به شکلی دوسویه توانست نقش نشریات در نحوه انعکاس این مسئله را نشان دهد (خلیج/ایران، ۱۳۲۱/۷/۳۰). حتی همین تفاوت در سطح انعکاس را می‌توان در روزنامه‌های

کثیرالانتشار دولتی همچون *اطلاعات* نیز مشاهده کرد. به طوری که اصولاً نمی‌توان عمق این بحران را از طریق *روزنامه اطلاعات* متوجه شد. در نقطه مقابل، نشریات محلی و نشریاتی که به نوعی ارتباط با محیط بحران داشتند، نقش موثرتری در انعکاس این بحران داشته‌اند. تا جایی که در همین زمان، *روزنامه خلیج ایران* که در شماره‌های متعدد به انتقاد از عدم رسیدگی مسئولین می‌پرداخت از طرف فرماندار تهدید شد که جلوی نشر *روزنامه* گرفته می‌شود (فلور، ۱۳۹۸: ۱۷۵).

### ۳.۳. انعکاس قحطی در کتب خاطرات محلی

با وجود بحران اجتماعی فراگیر در کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های شمالی خلیج فارس و خروج شرایط از حالت طبیعی، خوشبختانه خاطراتی از مردم مناطق مدنظر پژوهش بر جای مانده که به صورت ملموسی انعکاس‌دهنده این پدیده هستند. ابراهیم محیایی یکی از کسانی است که در بازه زمانی این پژوهش به دلیل قحطی و خشک‌سالی شدید تصمیم به مهاجرت می‌گیرد. در واقع او به نوعی خود درگیر این بحران بود و خاطرات او انعکاس نتایج بحران مدنظر است. او که مسیر روستای خود شلدان دهستان گله‌دار در پس‌کرانه بندر کنگان تا بندر بوشهر و سپس تا آبادان و سرانجام کشور عراق را با پای پیاده پیموده است اوضاع قحطی در کرانه‌های شمالی خلیج فارس را به خوبی شرح داده و نوشته است که «خشک‌سالی و قحطی چنان به مردم هجوم آورده بود که در بعضی جاها حاضر بودند دختران خود را به مقدار کمی جو و خرما بفروشند.» همو در گزارش مهاجرت خود به گروه‌های متعدد مهاجران گرسنه در دیر و بردخون و دیگر مناطق کرانه‌ای بوشهر خبر می‌دهد (محیایی، ۱۳۸۱: ۴۳، ۴۸). خاطرات محیایی در زمان سکونت در آبادان نیز بر شرایط زندگی قحطی‌زدگان دلالت می‌کند. انعکاس بحران مدنظر به عنوان کانون خاطرات ابراهیم محیایی به حدی است که می‌توان کتاب *گذر از سرمنزل عنقا* را مستندترین رنج‌نامه مردم نواحی شمالی خلیج فارس در بازه زمانی مدنظر قلمداد کرد. آن چه اهمیت گزارش‌های این کتاب را بیشتر می‌کند آن است که نویسنده، قحطی مابین سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳ش در حوزه شمالی خلیج فارس را نیز درک کرده است. بر همین اساس می‌توان در مقام مقایسه، شدت و گستردگی قحطی در سال‌های موردبحث را بهتر درک کرد.

قحطی و خشک‌سالی این دوره در کتاب *خاطرات ماشالله کازرونی* نیز منعکس شده است. او اشاره می‌کند که در سال ۱۳۲۰ش قحطی و خشک‌سالی همه‌جا را فرا گرفته بود و به دلیل کمبود خواروبار و گندم، مردم به ملخ‌خواری روی آورده بودند. در این کتاب که توسط آقای یاحسینی تدوین شده اشاره شده است که وضع روستاهای اطراف برازجان به مراتب بدتر از شهر بوده و مردم از فرط گرسنگی، برگ درختان و علف صحرا می‌خوردند (یاحسینی، ۱۳۸۸: ۴۶).

از دیگر کتب خاطرات، کتاب *انگلو و بنگلو در آبادان* است که خاطرات ایرج ولی‌زاده فرزند آشپز شرکت نفت ایران و انگلیس است. این کتاب به نوعی روایت‌گر زندگی مهاجران قحطی‌زده‌ای است که نواحی شمالی خلیج فارس را برای نجات از قحطی و گرسنگی ترک کرده و به آبادان سرازیر شده‌اند تا بلکه بتوانند از قیل کار در صنایع نفت خود را از فقر و فلاکت نجات دهند. به دلیل همین مهاجرت گسترده، شرکت نفت ایران و انگلیس برای فراهم آوردن خواروبار کارکنان و خانواده‌هایشان و همچنین عده زیادی از مردم که در مناطق نفت‌خیز مشغول به کار بودند با مشکل مواجه شده و برای رفع مشکلات خود اقدام به سرشماری، جیره‌بندی و توزیع بن‌های سهمیه و تأسیس شرکت‌های تعاونی کرد (ولی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۷۸، ۱۷۹).

بدین ترتیب می‌توان گفت کتب خاطرات به‌خصوص کتاب *گذر از سرمنزله عتقا* که به نوعی تجربه زیسته نویسندگان آثار نیز بوده، توانسته‌اند به‌صورت ملموس هم‌گستره جغرافیایی بحران و هم‌بازه زمانی و هم‌جزئیات آن را به تصویر بکشند.

### ۴.۳. انعکاس قحطی در سندی نویافته؛ دیوارنگاره مسجد نخل خلفان

یکی از منابع کمتر دیده‌شده در مورد قحطی از سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴ش دیوارنگاره مسجد نخل خلفان از توابع بندر لنگه است که به نظر می‌رسد از آن سال‌ها، به یادگار مانده باشد. بر اساس شواهد در سال ۱۳۲۱ش نوشته‌ای بر دیوار مسجد این روستا ایجاد شده است که گویای ابعاد وحشتناک سال‌های خشک‌سالی و بی‌برگی است (پیوست شماره ۱). متأسفانه این دیوارنگاره که به زبان عربی نوشته شده پس از بازسازی آن مسجد دیگر در دسترس نیست و اکنون تنها عکسی از آن برجای مانده است. ترجمه فارسی این دیوارنگاره

مهم چنین است: «به یادبود سال‌های گرسنگی؛ تاریخ هلاک مردم از گرسنگی و فقدان رحم و مروت و نیک‌خویی، همراه با نابودی ممولان و مرگ دیگران، از سال ۱۳۶۱ تا نیمه‌های سال جاری ۱۳۶۳ق. مردگان را بی‌کفن به خاک سپردند و مرده‌ای که با پوشش رفت کفنش گونی بود. ای برادر اگر می‌دیدى آنچه را که من دیدم سینه‌ات می‌ترکید و از دهشت جان می‌سپردی. زندگان استخوان‌های پوسیده را از خاک درآورده و می‌خوردند ... آن‌ها لاشه گندیده می‌خوردند ... ای برادر صورت زندگان را ... چون ... مردگان می‌دیدى.»

شاید بتوان گفت این دیوارنگاره چکیده رنج بی‌مرز مردم این نواحی در سال‌های قحطی بوده و با وجود اختصار، عارضه‌هایی چون گرسنگی فراگیر، مرگ گسترده، فقر و مرده‌خواری مردم در آن نواحی به‌خوبی در این سند انعکاس یافته است. آنچه محتوای این دیوارنگاره را معتبر و باورپذیر می‌کند، وجود شواهدی هم‌وزن در گزارش‌های اسناد، نشریات و خاطراتی است که قبلاً بخشی از آن قید شد. محل کشف این دیوارنگاره نیز، نشان می‌دهد پدیده مذکور گستره‌ای به مراتب بیش از گرمسیرات و نواحی کرانه‌ای و پس‌کرانه خلیج فارس در استان هفتم داشته و استان هشتم را نیز درگیر کرده بود.

در بررسی کلی انعکاس این پدیده می‌توان گفت خشک‌سالی، قحطی، ناامنی، مرگ‌ومیر گسترده و نهایتاً مهاجرت مردم نواحی شمالی خلیج فارس در استان‌های هفتم و هشتم به منطقه خوزستان و مناطق دیگر، محتوای پرتکرار اسناد آرشیوی، نشریات، خاطرات و اسناد نویافته محلی بوده است. این گزارش‌ها نشان می‌دهند سال ۱۳۲۱ش بحرانی‌ترین سال قحطی در بازه زمانی موردبحث بوده است. با این حال میزان انعکاس این پدیده در نشریات و کتب خاطرات بیشتر و ملموس‌تر عرضه شده‌اند. درحالی‌که اسناد آرشیوی که عموماً دولتی هستند، به ذات خویش عزمی جدی برای انعکاس مناسب حوادث روی‌داده در مناطق مذکور نداشته‌اند. در نقطه مقابل اسناد، فضای باز پس از تبعید رضاشاه باعث شد تا نشریات با آزادی بیان بیشتری نسبت به این بحران واکنش نشان دهند. برآیند کلی منابع بالا نشان می‌دهد این بحران مناطق کرانه‌ای و پس‌کرانه‌ای استان‌های هفتم و هشتم منطبق بر نواحی جنوبی و جنوب شرقی استان فارس، استان هرمزگان و استان بوشهر فعلی را درگیر کرده و باعث مهاجرت گسترده به استان خوزستان شده بود.



#### ۴. واکنش‌ها نسبت به قحطی

##### ۴.۱. اقدامات حکومت مرکزی

کرانه‌های شمالی خلیج فارس پیش از وقوع قحطی مشکلات زیادی داشتند و دولت مرکزی اقدامات اندکی برای انتظام این قسمت‌ها انجام داده بود. به طوری که می‌توان ادعا کرد این مناطق به حال خود رها شده بود. این وضعیت را می‌توان از گزارش یکی از فرماندهان لشکر هفتم فارس، سروان خسروی، نماینده کمیسیون اعزامی به بنادر از طرف وزارت جنگ برای بررسی دلایل مهاجرت عده‌ای از مردم به سواحل عمانات و جزیره بحرین، که در سال ۱۳۱۷ش به مرکز ارسال کرده بود، استنباط کرد (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۲۲۵۴۸، ۱۳۱۷).

این عدم رسیدگی در قحطی سال‌های بعد نیز ادامه داشت که در اسناد آرشیوی و روزنامه‌های آن زمان هویدا است. گزارشی از سرتیپ رزم آرا که در سال ۱۳۱۹ش به نخست‌وزیر ارسال شده بی‌توجهی دولت به سکنه این بخش را شگفت‌آور می‌داند (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۲۲۹۰۹، ۱۳۱۹).

در سال ۱۳۲۱ش فردی به نام ابطحی نسبت به قحطی شدید در بنادر ثلاث و عدم توجه دولت و اولیای امور به این مناطق منتشر و نسبت به بی‌توجهی دولت به این مناطق هشدار می‌دهد. او در ادامه بیان می‌کند که اگر توجه خاصی به این حدود نشود اغلب اهالی این حدود از گرسنگی تلف خواهند شد (روزنامه خلیج/یران، ۱۳۲۱/۱/۲۳). همین نشریه در انتقاد به سخنان نخست‌وزیر قوام‌السلطنه که از خدمات دولت سهیلی تعریف و تمجید کرده بود، نوشت: «... پریشانی مردم به جایی رسیده است که توده متواری در ولایات به خون و استخوان گوسفند و هسته خرما و دل و روده ماهی قانع [قناعت] می‌کنند...» (روزنامه خلیج/یران، ۱۳۲۱/۵/۱۴). بر همین اساس وقتی قوام در ۱۸ مرداد ماه سال ۱۳۲۱ش کابینه هیئت دولت را به پادشاه و مجلس شورای ملی معرفی نمود، مهم‌ترین برنامه خود برای تأمین ارزاق عمومی را تشکیل وزارت خواروبار برای تمرکز سازمان‌های مختلف دانست. اما

شکراالله صفوی نماینده مردم بوشهر در مجلس شورای ملی با انتقاد از عدم رسیدگی به وضعیت مردم بنادر جنوب در دولت قبل، تشکیل وزارت خواروبار و سازمان‌های آن را زمان‌بر دانست و شدت قحطی و مرگ‌ومیر را بیش از آن دانست که معطل تشکیل وزارت‌خانه جدید شود (کوشش، ۱۳۲۱/۵/۲۱).

احمد دیری در روزنامه خورشید/ایران با مخاطب قرار دادن پادشاه، ملکه و نخست‌وزیر در عدم رسیدگی به وضعیت قحطی مردم در نواحی شمالی خلیج فارس با وجود نامه‌های متعدد، با لحنی طعنه‌وار می‌نویسد: «عزرائیل زودتر و بهتر از دولت قبل به داد مردم بنادر جنوب رسید.» در ادامه نیز شرایط رقت‌بار بنادر خلیج فارس از دیر تا بنادر لنگه و مقام را یادآور شده و از بی‌توجهی حکومت مرکزی نسبت به قحطی، مرگ‌ومیر و گسترش شرارت و ناامنی در این مناطق به شدت انتقاد می‌کند. از نظر نویسنده، این بی‌توجهی در مقام مقایسه با دیگر مناطق ایران خوب به چشم می‌آید (روزنامه خورشید/ایران، ۱۳۲۱/۴/۲۱).

این بی‌توجهی تا جایی بود که ابوالقاسم برازجانی از تجار برازجان که در شیراز اقامت داشت گندم موردنیاز برازجان و حتی دهات اطراف آن را از شیراز و کازرون تهیه کرده بود اما استاندار و فرماندار شیراز اجازه ارسال صادر نمی‌کردند (کوشش، ۱۳۲۱/۷/۸). سند دیگری نیز نشان می‌دهد در سال ۱۳۲۱ش. استان دار و فرمان‌دار شهر شیراز که مرکز استان هفتم بود از صدور خواروبار به بنادر و سواحل جنوب جلوگیری کرده‌اند (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۲۷۳۱، ۱۳۲۱).<sup>۱</sup> با وجود تذکر از وزارت کشور و وزارت دارایی برای اجازه حمل خواروبار از شیراز به بوشهر مسئولان امور در شیراز باز هم اجازه حمل خواروبار از شیراز به بوشهر را نمی‌دادند (روزنامه داد، ۱۳۲۱/۷/۲۳). به عقیده سرتیپ فیروز استاندار فارس اگر آذوقه شیراز و کازرون به بوشهر و بنادر حمل شود در زمستان تمام این استان به درد سواحل و بنادر جنوب مبتلا می‌شوند و از وزارت خواروبار درخواست می‌کند که از مناطق دیگر به این نواحی خواروبار حمل شود (همان، ۱۳۲۱/۸/۷). با همه این احوال به نظر می‌رسد حداقلی از اقدامات از سوی حکومت مرکزی در خصوص اوضاع بحرانی این مناطق انجام شده باشد، اما هرگز جواب‌گوی عمق بحران نبوده‌اند. مرگ‌ومیر و مهاجرت ناگزیر مردم این

۱. همچنین ر.ک: روزنامه خلیج ایران، شماره ۸۳۸، روزنامه کوشش، شماره ۴۹۵۷، شماره ۴۹۷۱، شماره ۴۹۸۶، شماره ۵۰۳۴.



نواحی که در بخش قبل بیان شد مؤید ناکارآمدی اقدامات حکومت مرکزی در این زمینه است.

یکی از نخستین اقداماتی که از نخستین سال‌های بحران در دستور کار قرار گرفت تأمین گندم از مناطق هم‌جوار بود. تلگرافی که رئیس اداره کل تثبیت نرخ غله به کرمان و رونوشت آن به آقای گلشائیان مدیر کل وزارت مالیه ارسال شده نشان می‌دهد که مسئولان ذی‌ربط در استان هشتم در تیرماه ۱۳۱۷ش خطر قحطی در سواحل جنوب را درک کرده بودند. در بخشی از این تلگراف آمده است که «وضعیت بندرعباس و سایر حوزه‌های تابعه از قبیل میناب، چابهار، قشم، هنگام و... امسال خوب نیست. وضعیت بوشهر هم تعریفی ندارد و بالاخره باید به آن‌ها از سایر نقاط کمک کرد. نزدیک‌ترین محل حاصل‌خیز به بندرعباس کرمان است. مطالعه و خیلی فوری نظر دهید» (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۲۴۰/۲۱۰۷۷، ۱۳۱۷). در سال ۱۳۲۰ش وزارت دارایی درخواست می‌کند که گندم از زاهدان به جاسک منتقل شود که به دلیل بُعد مسافت و فقدان وسایل حمل‌ونقل مناسب بخش زیادی از گندم‌های خریداری‌شده در طول مسیر از بین رفت و موفقیتی حاصل نشد (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۲۶۰، ۱۳۲۰/۷۱۴). تا سال ۱۳۲۰ش کمبود گندم سایر نقاط ساحلی خلیج فارس (لنگه، بندرعباس، جاسک، چابهار و...) توسط بوشهر تأمین می‌شد (فلور، ۱۳۹۸: ۱۷۳) چون به لحاظ وضعیت بارش شرایط نواحی شمالی استان بوشهر هنوز برای کشت و زرع مناسب بود و هنوز به‌صورت جدی با امواج مهاجران قحطی‌زده به خوزستان مواجه نشده بود. اما با شدت یافتن قحطی فرماندار بوشهر اعلام کرد به دلیل کمبود ارزاق قادر به تأمین خواروبار برای بوشهر و بخش‌های تابعه خود نیست لذا بخش‌های تابع شهرستان عباسی باید خواروبار خود را از جای دیگری تأمین کنند (آرشیو اسناد ملی، سند شماره ۳۱۰/۳۳۹۰، ۱۳۲۲). در سال ۱۳۲۱ش پس از درخواست‌های مکرر اهالی دشتی برای نجات از قحطی اداره کل و خواروبار دستور می‌دهد که از خوزستان به‌وسیله کشتی‌های شرکت نفت برنج، گندم و حبوبات خریداری و حمل گردد (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۲۴۹، ۱۳۲۱).

به‌موازات اقدامات داخلی، پیگیری‌هایی نیز برای واردات ارزاق از کشورهای دیگر انجام شد. در سال ۱۳۲۱ ش سهیلی نخست‌وزیر وقت از تقی‌زاده وزیرمختار ایران در لندن

درخواست می‌کند که با وزیر خارجه انگلستان دیدار داشته باشد و به دلیل حضور قشون انگلیس و مهاجرین جنگی لهستان در ایران از وی درخواست بیست‌هزار تن گندم نماید. پس از جلسه تقی‌زاده وزیر خارجه انگلستان پاسخ می‌دهد که «حوائج نیروهای خود را تأمین کرده‌اند و به‌علاوه مقدار زیادی گندم هم برای اهالی ایران آورده‌اند و بعد از این چون محصول جدید به دست می‌آید دیگر به‌جز مقدار کمی که در خلیج فارس به‌طور ذخیره در دسترس بوده و به ایران فرستاده‌اند هیچ‌گونه کمکی در این باب نخواهند توانست بکنند» (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۱۰۲۸۱، ۱۳۲۱). در همین راستا دولت مرکزی باز هم درخواست‌هایی از دولت‌های متفق برای وارد کردن گندم و کاهش شدت قحطی داشت (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۱۰۲۸۰، ۱۳۲۱؛ خلیج ایران، ۱۳۲۱/۱/۲۳) که چندان قرین موفقیت نبود (کوئشس، ۱۳۲۱/۱۲/۱۴).

جیره‌بندی و توزیع کوپن از اقدامات دیگری بود که برای کاهش شدت قحطی از طرف دولت مورد توجه قرار گرفت. اما این طرح به دلیل فساد مأمورین دولتی و هجوم روزافزون قحطی‌زدگان به مناطق شهری بزرگ‌تر با شکست مواجه شد (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۱۳۲۱/۲۶۰/۱۱۳۹، فلور، ۱۳۹۸: ۱۷۵، ۱۷۷). ثبت تلفات انسانی زیاد در بنادر خلیج فارس (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۲۷۶۰، ۱۳۲۱؛ کوئشس، ۱۳۲۱/۶/۱۸؛ خلیج ایران، ۱۳۲۱/۶/۲۴) و فرار مردم از مناطق خود به استان خوزستان و حتی نواحی جنوبی خلیج فارس (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۲۴۰/۱۵۰۴۶، ۱۳۲۱؛ اقدام، ۱۳۲۱/۶/۲۷، پرچم، ۱۳۲۱/۱/۲۲) نشان می‌دهد اقدامات دولت مرکزی هرگز جواب‌گوی وسعت بحران موجود نبوده است. نشانه‌های عدم توجه دولت به این نواحی در قیاس با نواحی دیگر نیز در منابع مشهود است.

## ۲.۴. اقدامات بازرگانان، اصناف و صاحبان حرف

با شدت یافتن قحطی و عدم رسیدگی از طرف حکومت مرکزی، گروه‌های مختلف اجتماعی بومی از روی نوع‌دوستی علاوه بر ارسال نامه‌ها، تلگراف‌ها و... به اولیای امور، خود نیز به روش‌های مختلف به مردم قحطی‌زده در کرانه‌های شمالی خلیج فارس کمک می‌کردند. بازرگان و تجار در داخل و خارج از ایران از نخستین گروه‌هایی بودند که به یاری

قحطی‌زدگان شتافتند. در نامه‌ای که در چهارم بهمن‌ماه ۱۳۲۰ش از طرف بازرگانان لاری مقیم شیراز به وزارت دارایی ارسال شد با تشریح اوضاع اسفناک قحطی و مرگ‌ومیر فراوان در لارستان، آمادگی خود را برای خرید و ارسال گندم و سایر خواروبار به این منطقه اعلام کردند (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۲۶۴۴، ۱۳۲۰). در سال ۱۳۲۱ش گروهی از تجار بستکی مقیم عمان، بحرین و کویت پس از اطلاع از اوضاع شدید قحطی به ارسال خواروبار و کمک‌های نقدی به مردم این مناطق پرداختند. در این زمینه به‌طور خاص از فردی به نام حاج شیخ‌مصطفی یاد شده که مبلغ قابل‌توجهی به اهالی بستک و جهانگیریه کمک کرده است (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۲۹۳/۴۵۹۹۵، ۱۳۲۱). یکی از تجار بستک به نام نور سعدی که بین هند و خلیج‌فارس مشغول تجارت بود از نخست‌وزیر وقت سهیلی برای ارسال گندم و سایر خواروبار برای بنادر و سواحل جنوب از هندوستان درخواست مجوز کرد (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۸۳۱۳، ۱۳۲۱). یکی از تجار صاحب نام بوشهری، به نام لطفعلی افتخاری تلگرافی را به وزارت کشور ارسال و بیان می‌کند به دلیل قحطی شدید در بنادر و هجوم مردم به بوشهر، آماده است تا روزانه دو تن گندم را تهیه و در اختیار قحطی‌زدگان این شهر قرار دهد (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۲۷۶۰، ۱۳۲۱).

علاوه بر این، حاج ابراهیم محیایی در خاطرات خود آورده است که در بوشهر شخصی به نام حاج خلیل بوشهری که صاحب یک کشتی بود به قحطی‌زدگانی که به بوشهر پناهنده شده بودند جیره نان و خرما می‌داد و سپس در هر سفر دویست نفر را تا آبادان به‌صورت رایگان جابه‌جا می‌کرد (محیایی، ۱۳۸۱: ۵۰). گروهی از بازرگانان و تجار بوشهری برای کمک به مستمندان و بینوایان که در زمان قحطی به بوشهر پناهنده می‌شدند در اتاق بازرگانی بوشهر تشکیل جلسه داده و هر کدام با اعطای مبلغی درصدد کمک به قحطی‌زدگان برمی‌آیند (فلور، ۱۳۹۸: ۱۷۵). این عمل باعث تشویق سایر بازرگانان شده و در جلسات بعد افراد بیشتری برای کمک به بینوایان پیش‌قدم شدند. در همین رابطه تصمیم گرفته می‌شود کاروان‌سرای شگری در بوشهر بازسازی شود تا محلی برای نگهداری آوارگانی که از راه‌های دور و نزدیک به بوشهر پناهنده شده بودند تبدیل شود (روزنامه کوئشش، ۱۳۲۲/۲/۱۸).

حسین ایگار مدیر کارخانه نساجی بوشهر ملقب به اعتمادالتجار یکی از افرادی بود که در زمان قحطی کمک‌های بسیاری را از روی نوع‌دوستی و خیرخواهی به قحطی‌زدگان کرد که

در روزنامه‌ها بازتاب زیادی داشت (اقدام، ۱۳۲۱/۴/۱۸، خلیج ایران، ۱۳۲۱/۱/۲۳). او در یک فقره از این کمک‌ها از تمامی فروش محصولات کارخانه نساجی اعتمادیه، یک درصد برای بینوایان بوشهر منظور نمود (کوشش، ۱۳۲۱/۱۱/۶).

در کنار این موارد، اسناد و مدارک نشان‌دهنده مشارکت افراد نیکوکار و صاحبان حرف از طیف‌های مختلف نواحی شمالی خلیج فارس در کنترل این بحران هستند. این اقدامات شامل اطعام فقرا و مستمندان (خلیج ایران، ۱۳۲۱/۲/۱؛ ۱۳۲۱/۳/۲۱؛ ۱۳۲۱/۴/۶)، ایجاد مکانی برای جمع‌آوری و نگهداری قحطی‌زدگان (فلور، ۱۳۹۸: ۱۷۷) جمع‌آوری وجوهات نقدی (اقدام، ۱۳۲۱/۳/۲۰؛ ۱۳۲۱/۴/۱۸؛ کوشش، ۱۳۲۱/۵/۱۴) کفن و دفن قحطی‌زدگان بلاصاحب (خلیج ایران، ۱۳۲۱/۶/۲۴) بودند. انتشار فهرستی از خیرین در این بحران در روزنامه کوشش ناظر به کنش اجتماعی گسترده بومیان این مناطق است (پیوست شماره ۲).

### ۳.۴. اقدامات دول خارجی

شدت گرفتن قحطی در ایران باعث شد خبرگزاری انگلیس در لندن گزارشی در این زمینه منتشر کند. این خبرگزاری مهم‌ترین دلایل قحطی را بدی محصول سال ۱۹۴۱ میلادی و نقصان وسایل حمل‌ونقل می‌داند و در ادامه بیان می‌کند که سطح زندگی در ایران پانصد درصد افزایش و رواج اسکناس سه برابر شده است (روزنامه کوشش، ۱۳۲۱/۱۲/۲). گزارشی در دست است که مدیر محلی صلیب‌سرخ آمریکا آقای ماکدونالد<sup>۱</sup> پنجاه تن گندم برای سرتیپ فیروز استان دار فارس برای کمک به مستمندان استان ارسال کرده است (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۳۴۱۳، ۱۳۲۱). همچنین مستر شریدان<sup>۲</sup> مستشار آمریکایی وزارت خواروبار که برای بهبود اوضاع خواروبار به استخدام دولت ایران درآمده بود (دهقان‌نژاد، همکار، ۱۳۹۳: ۵۱) در نامه‌ای به نخست‌وزیر قوام ضمن بیان گزارشی از قحطی و مرگ‌ومیر گسترده در لارستان و دشتستان پیشنهاد می‌دهد که با هزینه وزارتخانه آقای مک‌دونالد را به مناطق قحطی‌زده فارس ببرد تا با آگاهی از حقیقت اوضاع کمک بیشتری به این مناطق داشته باشد (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۳۱۰/۳۴۱۳، ۱۳۲۱).

<sup>۱</sup>McDonald

<sup>۲</sup>Sheridan

در تاریخ ۱۳۲۱/۹/۱۵ نیز موافقت‌نامه‌ای بین وزیرمختار دولت انگلیس، وزیرمختار دولت آمریکا و دولت ایران به امضا می‌رسد و دولتین مذکور متعهد می‌شوند هرچه زودتر مقدار بیست‌وپنج‌هزار تن گندم به دولت ایران تحویل دهند (کوئشس، ۱۳۲۱/۹/۱۵). با شدت یافتن قحطی انتقادات نسبت به عدم اجرای توافق توسط متفقین در نشریات بالا گرفت. نماینده متفقین با یک سخنرانی در رادیو تهران با بیان این‌که دولت ایران در به وجود آمدن قحطی مقصر اصلی است دلیل عدم اجرای تعهد خود را کمبود وسایل حمل‌ونقل و دوری مسافت می‌داند (همان، ۱۳۲۱/۱۲/۱۲). این مسئله به‌خوبی گویای ناتوانی دولت ایران از کنترل بحران به وجود آمده است. با این وجود کنسول‌گری انگلیس در بوشهر کمک‌هایی به قحطی‌زدگان کرانه‌های شمالی خلیج فارس داشت که این کمک‌ها به اشکال مختلف انجام می‌شد. در یک مورد بیش از پانصد نفر از بینوایان و مستمندان قحطی‌زده را در کنسولگری بوشهر غذا دادند (پرچم، ۱۳۲۱/۱/۱۰). در گزارش دیگر از طرف کنسول‌گری بین هفتصد نفر از قحطی‌زدگان غذا و پارچه تقسیم شد (خلیج/ایران، ۱۳۲۱/۲/۱؛ فلور، ۱۳۹۸: ۱۷۶).

از طرفی کمیته اعانه انگلیس و ایران تشکیل و اقدامات مثبتی از جمله ساخت سد بر روی چاه‌های آندر بندر، مهم‌ترین رشته قنات بندر بوشهر و احداث آب‌انبار، به‌علاوه توزیع غذا و پارچه در این شهر را که اکنون کانون تجمع قحطی‌زدگان بود، انجام دادند. اقدامات مشابهی در برخی بنادر دیگر نیز انجام شد. در همین راستا مقداری وجه نقد به انجمن خیریه محلی در بوشهر تقدیم شد تا به وضعیت فقرا رسیدگی شود (کوئشس، ۱۳۲۲/۱/۱۷). در ملاقاتی که آقای پزشکی شهردار بوشهر با قونسول انگلیس آقای میژر هوس<sup>۱</sup> داشت و طبق مذاکراتی که انجام می‌شود قونسول انگلیس متعهد می‌شود مبلغ معتناهایی از امور خیریه انگلیس در تهران برای نگره‌داری مستمندان به‌صورت اعانه اختصاص دهد (همان، ۱۳۲۲/۳/۱۸). در ماه‌های بعد با توجه به این‌که انجمن خیریه بوشهر بودجه کافی برای نگره‌داری مستمندانی که در کاروان‌سرای شگری جمع‌آوری شده بودند نداشت آقای هوس شخصاً وضعیت فقرای آن‌جا را تحت‌نظر گرفت و وسایل آسایش ۱۶۰ نفر از فقرا و مستمندان را فراهم کرد و همچنین ماهیانه مبلغ ۳۰ هزار ریال ماهیانه هزینه نگره‌داری

می‌پردازد و مبلغی هم برای کفن و دفن افراد فقیر و بلاصاحب تخصیص داده شد (همان، ۱۳۲۲/۱۰/۷). در تاریخ ۱۳۲۳/۵/۱ و احتمالاً با مشاهده نشانه‌های پایان دوره خشک‌سالی، نامه‌ای از طرف سفارت انگلستان در ایران به وزارت خارجه داده می‌شود مبنی بر این‌که برای کاهش شدت قحطی در کرانه‌های شمالی خلیج فارس دولت هندوستان پیشنهاد داده است که هزارتن گندم بذر برای بوشهر، لنگه و بندرعباس ارسال شود که در ادامه دولت ایران با وجود اذعان بر قیمت بالای پیشنهادی موافقت خود را با این موضوع اعلام می‌کند (آرشیو اسناد ملی، ش سند ۱۲۵۷۱/۳۱۰، ۱۳۲۳).

در جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت حکومت مرکزی ایران که هنوز جنگ جهانی دوم را پشت سر نگذاشته بود و در یک دوره انتقال قدرت و اشغال نیز به سر می‌برد، فاقد توان کافی برای کنترل این بحران بود. بر اساس اسناد و مدارک نوعی رهاشدگی مناطق مذکور و رسیدگی نامتوازن نسبت به آن از سوی دولت مرکزی را می‌توان اثبات شده یافت. حتی رایزنی با دول متفق برای حل بحران این مناطق نیز چندان قرین موفقیت نبود. زیرا خود درگیر جنگ بودند و کمک به ایران در اولویت آن‌ها قرار نداشت.

در کنار این ناکارآمدی دولتی و کمک خارجی، واکنش تجار، اصناف و صاحبان حرف خود از نزدیک بحران را لمس می‌کردند، در ابعاد مختلف مشهود بود. اطعام قحطی‌زدگان، تهیه پوشاک، کمک به انتقال آن‌ها از کانون‌های بحران بخشی از این اقدامات بود که در نوع خود توانست اندکی از شدت پیامدهای این قحطی را کاهش دهد. با این حال به نظر می‌رسد مجموعه این اقدامات نتوانست این بحران را به‌طور کلی کنترل کند. تنها پس از بهبود شرایط بارندگی در جنوب ایران در سال‌های بعد و پایان جنگ جهانی دوم، می‌توان شاهد فروکاستن این بحران در مناطق مدنظر بود.

### نتیجه‌گیری

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد عمده گزارش‌های موجود در مورد پدیده موردبحث با موضوع قحطی و پیامدهای آن حول محورهای فقدان خواروبار، سرقت و ناامنی، بیماری و مرگ‌ومیر گسترده و فرار و مهاجرت مردم بوده است. در این میان اسناد و مدارک دولتی نقش نه‌چندان پررنگی در انعکاس ابعاد این بحران در مورد نواحی شمالی خلیج فارس در



فاصله سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴ ش داشته‌اند.

با این حال جایگاه نشریات در انعکاس این بحران، قابل توجه اما متفاوت از یکدیگرند. نشریات در سال‌های ابتدایی قحطی به دلیل عدم آزادی بیان و دوری این مناطق از مرکزیت سیاسی توجه چندانی به قحطی در کرانه‌های شمالی خلیج فارس نداشتند اما از سال ۱۳۲۰ش به بعد با اوج‌گیری قحطی و شرایط به وجود آمده ناشی از فضای باز سیاسی در شمارگان متعددی به این بحران پرداختند. در این میان روزنامه‌های کوشش و خلیج/ایران که به نوعی ارتباط نزدیک‌تری با حوزه جغرافیایی بحران داشته‌اند اطلاعات بیشتری در مورد موضوع تولید کرده‌اند. مهم‌ترین موضوع مورد بررسی آن‌ها وضعیت فلاکت‌بار اهالی و مرگ‌ومیر گسترده و هجوم قحطی‌زدگان به شهرهای برخوردارتر است. در نقطه مقابل، روزنامه‌های رسمی چاپ تهران همچون اطلاعات و کیهان توجه کمتری به این پدیده داشته‌اند. نویسندگان کتب خاطرات که خود درگیر این قحطی بوده‌اند نیز به صورت ملموسی بحران مدنظر را در همه ابعاد طرح شده گزارش کرده‌اند. در کنار این موارد، اندک اسناد نویافته محلی همچون کتیبه دیوار مسجد نخل خلفان نیز به صورتی موجز اما جامع ابعاد دهشتناک این قحطی را منعکس کرده است. بدین ترتیب انطباق داده‌ها در آرشیو دولتی، نشریات، خاطرات محلی و دیوارنگاره نخل خلفان ناظر و مؤید گستره بحران و وخامت اوضاع در نواحی شمالی خلیج فارس در دوره زمانی مورد بحث هستند.

همچنین نتایج این تحقیق نشان می‌دهد مشکلات فراوان کشور از یک سو و دوری منطقه مورد بررسی از سوی دیگر باعث شد تا مدت‌ها پس از بروز قحطی، دولت مرکزی اقدام درخور توجهی برای حل این بحران انجام ندهد. در همین راستا اقداماتی همچون تأسیس وزارت خواروبار و استخدام مستشاران خارجی، درخواست واردات گندم، اختصاص کوپن و جیره‌بندی اقلام نتوانست بر این بحران غلبه نماید. به همین خاطر دوره این قحطی و پیامدهای آن تا پایان روند طبیعی و اتمام دوره خشک‌سالی تداوم یافت. با اثبات ناکارآمدی اقدامات دولت مرکزی، اقدامات طیف‌هایی از جامعه بحران‌زده همچون تجار، صاحبان صنایع، حرف و کنشگران اجتماعی مناطق مختلف حوزه خلیج فارس در کنترل این

اوضاع بارز و برجسته به نظر می‌رسد. این موارد شامل تهیه و حمل گندم، تهیه پوشاک، جمع‌آوری وجوهات نقدی، تعمیر و اختصاص فضاهایی جهت اسکان مهاجران قحطی‌زده، کمک به انتقال آن‌ها به خوزستان جهت اشتغال در صنعت نفت و حتی کفن و دفن متوفیان بلاصاحب می‌شد. دامنه این کمک‌ها محدود به ایران نبود بلکه ایرانیان مقیم امیرنشین‌های جنوب خلیج فارس نیز در تأمین نیاز هم‌وطنان خود نقش مهمی ایفا کردند. در کنار این موارد، ردی از کمک‌های خارجی به خصوص از جانب کشورهای انگلیس و ایالات متحده آمریکا به قحطی‌زدگان حوزه خلیج فارس قابل‌پیگیری است. هرچند بنا بر عوامل مختلف سطح این کمک‌ها در قیاس با میزان بحران ناچیز بوده است.

## منابع

## کتاب‌ها

- دریابندری، نجف (۱۳۹۴)، *سال‌های جوانی و سیاست*، به کوشش حسین میرزایی، آبادان، آبادان‌نامه.
- صافی دره‌بانی، شیخ حسین (۱۳۹۳)، *سفرنامه و تصحیح دیوان اشعار*، به کوشش حسین سلیمی و سیدناصر جابری اردکانی، قم، صحیفه خرد.
- فلور، ویلم (۱۳۹۸)، *بوشهر: شهر، جامعه و تجارت ۱۷۹۷-۱۹۴۷ م.*، ترجمه اسماعیل نبی‌پور، جلد نخست، چاپ اول، بوشهر، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی بوشهر.
- محیایی، ابراهیم (۱۳۸۱)، *گذر از سر منزل عنقا*، چاپ اول، تهران، نشر ذوی‌القربی.
- میان‌خره‌ای، سیدعلینقی (۱۳۹۲)، *سفرنامه دشتی*، مجموعه مقالات دومین همایش دشتی در آیین تاریخی، به اهتمام سیدغلامحسین بهرسی، تهران، رسانش نوین.
- ولی‌زاده، ایرج (۱۳۹۱)، *انگلو و بنگلو در آبادان: خاطرات هفتادساله پسرک فرمانبر*، چاپ اول، تهران، انتشارات سیمیا هنر.
- یاحسینی، قاسم (۱۳۸۸)، *خاطرات مائث‌الله کازرونی*، ج اول، چاپ اول، تهران، نشر سوره مهر.

## مقاله‌ها

- دهقان‌نژاد، مرتضی و لطفی، الهام، «بررسی و تبیین عوامل مؤثر در شیوع قحطی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ ش. و اقدامات دولت در کاهش آثار مخرب آن»، *دوفصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ ایران بعد از اسلام*، ۱۳۹۳، ش ۶، صص ۴۵-۶۸.

## نشریه‌ها

- *روزنامه اقدام*، سال بیست و دوم، شماره ۶۳، ص ۳، ۲۰/۳/۱۳۲۱ ش. شماره ۸۳، ص ۳، ۱۴/۴/۱۳۲۱، شماره ۸۷، ص ۳، ۱۸/۴/۱۳۲۱، شماره ۱۱۸، ص ۳، ۲۷/۶/۱۳۲۱.
- *روزنامه بهرام*، سال دوم، شماره ۲۱، ص ۴، ۲۰/۹/۱۳۲۲ ش.
- *روزنامه پرچم*، سال اول، شماره ۵۴، ص ۱۰، ۱۰/۱/۱۳۲۱ ش.، شماره ۶۴، ص ۲، ۲۲/۱/۱۳۲۱ ش.

- روزنامه حبل‌المتین، ۱۳۳۳ق، شماره ۱۶.
- روزنامه خورشید ایران، سال اول، شماره ۲، ص ۵، ۱۳۲۱/۴/۲۱ش. شماره ۵، ص ۴، ۱۳۲۱/۴/۲۸ش.
- روزنامه خلیج ایران، سال دوازدهم شماره ۷۹۶، ص ۳، ۱۳۲۰/۱۰/۲۶ش. سال سیزدهم شماره ۸۳۹، ص ۱، ۱۳۲۱/۷/۳۰ش. شماره ۸۱۰، ص ۳، ۱۳۲۱/۱/۲۳ش. شماره ۸۱۱، ص ۳، ۱۳۲۱/۲/۱ش. شماره ۸۱۹، ص ۳، ۱۳۲۱/۳/۲۱ش. شماره ۸۲۲، ص ۲، ۱۳۲۱/۴/۶ش. شماره ۸۲۸، ص ۳، ۱۳۲۱/۵/۱۴ش. شماره ۸۳۴، ص ۱، ۱۳۲۱/۶/۲۴ش. شماره ۸۱۱، ص ۳، ۱۳۲۱/۲/۱ش.
- روزنامه داد، سال اول، شماره ۳۳، ص ۱، ۱۳۲۱/۸/۲۸ش. شماره ۴۰، ص ۳، ۱۳۲۱/۷/۲۳ش.
- روزنامه کوشش، سال بیستم، شماره ۵۰۳۳، ص ۱، ۱۳۲۱/۸/۴ش. شماره ۴۹۹۱، ص ۱، ۱۳۲۱/۶/۲۴ش. شماره ۴۹۸۶، ص ۱، ۱۳۲۱/۶/۱۸ش. شماره ۵۰۶۹، ص ۱، ۱۳۲۱/۹/۱۷ش. شماره ۴۹۷۳، ص ۱، ۱۳۲۱/۵/۲۱ش. شماره ۵۰۱۴، ص ۱، ۱۳۲۱/۷/۸ش. شماره ۵۰۳۵، ص ۱، ۱۳۲۱/۸/۷ش. شماره ۵۱۰۹، ص ۱، ۱۳۲۱/۱۲/۱۴ش. شماره ۴۹۶۹، ص ۲، ۱۳۲۱/۵/۱۴ش. شماره ۴۹۸۶، ص ۱، ۱۳۲۱/۶/۱۸ش. شماره ۵۰۷۵، ص ۱، ۱۳۲۱/۱۱/۶ش. شماره ۵۰۹۷، ص ۱، ۱۳۲۱/۱۲/۲ش. شماره ۵۰۶۷، ص ۱، ۱۳۲۱/۹/۱۵ش. شماره ۵۱۰۶، ص ۱، ۱۳۲۱/۱۲/۱۲ش. سال بیست و یکم، شماره ۵۱۵۷، ص ۱، ۱۳۲۲/۲/۱۸ش. شماره ۵۱۳۰، ص ۱، ۱۳۲۱/۲/۱۷ش. شماره ۵۰۴۴، ص ۲، ۱۳۲۲/۳/۱۸ش. شماره ۵۲۱۰، ص ۱، ۱۳۲۲/۱۰/۷ش.

### اسناد

- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران: شناسه سند ۲۴۰/۲۴۵۴۶، سال ۱۳۱۲ش - شناسه سند ۲۴۰/۲۱۰۷۷، سال ۱۳۱۷ش. - شناسه سند ۳۱۰/۶۲۴۶۱، سال ۱۳۲۰ش. - شناسه سند ۳۱۰/۲۲۵۴۸، سال ۱۳۱۷ش. - شناسه سند ۲۹۳/۴۳۷۴۱، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه سند ۳۱۰/۳۵۳۵، سال ۱۳۲۳ش. - شناسه سند ۲۶۰/۷۱۴، سال ۱۳۲۰ش. - شناسه سند ۳۵۰/۲۴۳۰، سال ۱۳۱۷ش. - شناسه سند ۲۴۰/۱۵۰۴۶، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه سند ۲۹۳/۱۵۴، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه سند ۳۱۰/۲۲۹۰۹، سال ۱۳۱۹ش. - شناسه سند ۲۴۰/۱۳۳۳۲، سال ۱۳۲۰ش. - شناسه سند ۲۹۳/۴۲۷۴۱، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه سند ۲۶۰/۱۱۳۹، سال ۱۳۲۳ش. - شناسه

سند ۳۱۰/۲۷۳۱، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه سند ۳۱۰/۳۳۹۰، سال ۱۳۲۲ش. - شناسه  
سند ۳۱۰/۲۴۹، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه سند ۳۱۰/۱۰۲۸۰، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه  
سند ۳۱۰/۱۰۲۸۱، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه سند ۳۱۰/۲۷۶۰، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه  
سند ۳۱۰/۲۶۴۴، سال ۱۳۲۰ش. - شناسه سند ۲۹۳/۴۵۹۹۵، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه  
سند ۳۱۰/۸۳۱۳، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه سند ۳۱۰/۳۴۱۳، سال ۱۳۲۱ش. - شناسه  
سند ۳۱۰/۱۲۵۷۱، سال ۱۳۲۳ش.

❖ ترتیب اسناد و نشریات بر اساس قرار گرفتن در نوشتار است.

پیوست



پیوست ۱: دیوارنگاره مسجد نخل خلفان







## ارزیابی رویکرد مجلس شورای ملی در قبال برنامه‌های توسعه ۱۳۲۷-۱۳۵۶ش

کیمیا کشتی‌آرا<sup>۱</sup>  
علی‌اکبر جعفری<sup>۲</sup>  
مرتضی نورائی<sup>۳</sup>

### چکیده

تعاملات قوای مجریه و مقننه (۱۳۲۷-۱۳۵۶ش / ۱۹۴۸-۱۹۷۷م) در پیشبرد برنامه‌های توسعه مبین این امر بود که سازندگی فرایندی پرهزینه، زمان‌بر و چالش‌برانگیز است و برنامه‌ریزی به‌عنوان روندی سیاسی اقتصادی در پرتو قانون‌گذاری تحقق می‌یابد. از این رو، ارزیابی مذاکرات مجلس شورای ملی، روایتی نوین از چگونگی تحقق برنامه‌های توسعه و گفتمان حاکم بر این نهادها را نشان می‌دهد. به همین خاطر، این نوشتار به دنبال پاسخ این پرسش است که اساساً قوه مقننه در صورت‌بندی و فرایند سیاست‌گذاری برنامه‌های توسعه در دوره محمدرضاشاه ایفاگر چه نقشی بود؟ برای یافتن پاسخ باید دریافت هم‌گرایی نهادهای مذکور در چه سطوحی در پیشرفت برنامه‌های توسعه و تغییرات سازمان برنامه قابل‌ملاحظه بود و چه عواملی سبب می‌شد واگرایی آن‌ها در قبال برنامه‌ها افزایش یا تقلیل یابد. سپس ارزیابی کرد که مجلس با توجه به شرایط اقتصادی، در بررسی لوایح برنامه تا چه اندازه انعطاف نشان می‌داد. همچنین به نقش کمیسیون برنامه در ساختار درونی مجلس و ایجاد هیئت نظارت برنامه، اشاره کرد. یافته‌ها نشان می‌دهد هم‌سویی و تباین میان این نهادها در لزوم برنامه‌ریزی و ایجاد زیرساخت‌های لازم در چند سطح قابل مشاهده است. ابتدا تقارب نهادها در نیازمندی کشور به برنامه‌ریزی اقتصادی اجتماعی و تصویب قوانین کلیدی، سپس همکاری در ایجاد سازمان برنامه و در نهایت بروز اختلافات در مسائلی همچون تخصیص اعتبارات و صرف هزینه‌ها، تمرکززدایی، توسعه منطقه‌ای و کوچک‌سازی دولت. این پژوهش به روش علی‌مقایسه‌ای، با بهره‌گیری از مذاکرات مجلس، اسناد و منابع کتابخانه‌ای، این مسائل را ارزیابی می‌کند.

واژگان کلیدی: محمدرضا شاه، مجلس شورای ملی، سازمان برنامه، کمیسیون برنامه، هیئت نظارت برنامه.

### *Evaluation of the National Council's Approach towards Development Programs 1356-1327*

Kimia Keshtiara<sup>۱</sup>

Ali Akbar Jafari<sup>۲</sup>

Morteza Nourai<sup>۳</sup>

#### **Abstract**

The interactions of the executive and legislative powers (1327-1356 AH/1948-1977 AD) in the advancement of the development programs showed that construction is a costly, time-consuming and challenging process, and planning is realized as a political-economic process in the light of legislation. Therefore, the evaluation of the deliberations of the National Council shows a new narrative of how to realize the development plans and the discourse governing these institutions. This article seeks to answer this question, “what was the role of the legislature in the formulation and policy making process of the development programs during the period of Mohammad Reza Shah? In order to find an answer, it is necessary to find out at what levels the convergence of the mentioned institutions was significant in the progress of the development programs and changes in the program organization? What factors caused their divergence towards programs to increase or decrease? How much flexibility did the parliament show in considering the economic conditions? The role of the program commission in the internal structure of the parliament and the creation of the program supervision board is also examined. The findings show that the alignment and difference between these institutions can be seen in the planning and creating the necessary infrastructures at several levels. First, the convergence of the institutions could be observed in the country's need for economic-social planning and the approval of key laws, cooperation in the creation of the program organization. The differences appeared in issues such as the allocation of credits and expenditure, decentralization, regional development and government downsizing. This research evaluates these issues in a causal-comparative way, using parliament's deliberations, documents and library resources.

---

1. Ph.D. Student of post-Islamic Iranian History, University of Isfahan, Iran  
k.keshtiara@ltr.ui.ac.ir

2. Associate Professor, Isfahan University, Iran, (corresponding author)

a.jafari@ltr.ui.ac.ir

3. Professor of Isfahan University, Iran

m.nouraei@ltr.ui.ac.ir



**Keywords:** Reza Shah, National Council, Program Organization, Program Commission, Program Supervisory Board.

## مقدمه

نخستین تجربه ایران در تهیه نقشه اقتصادی، در دوره رضاشاه به دلیل مواجهه با مشکلاتی نظیر کمبودهای مالی، اختلاف‌سلیقه اعضای دولت و سخت‌گیرهای وی موفق نبود. به دنبال تغییر ساختار قدرت در کشور، پس از خاتمه جنگ جهانی دوم، با توجه به بحران‌های گریبان‌گیر اقتصادی و اجتماعی، دولتمردان دریافتند قدم نهادن در مسیر توسعه با الگوپذیری از تجارب کشورهای موفق و پیروی از یک برنامه جامع، معقول و کارآمد امکان‌پذیر است؛ زیرا مسائل اقتصادی کشور تحت‌الشعاع بی‌ثباتی سیاسی پیوسته تغییر می‌یافت و مدل توسعه از دیدگاه هر دولت متحول می‌شد و چارچوب مشخصی برای سامان آن تدبیر نمی‌شد. مدیریت امور مالی به برنامه‌های سالانه قوه مجریه وابسته بود و مهم‌ترین دلیل این امر تسلط دولت بر درآمدها به‌ویژه فروش نفت بود. از این‌رو در زمان دولت دوم قوام (۱۳۲۵ش/۱۹۴۶م)، موضوع تدوین برنامه توسعه موردتوجه قرار گرفت و مقدمات نگارش اولین برنامه توسعه به سرپرستی دکتر حسن مشرف نفیسی با همراهی ابوالحسن ابتهاج مهیا گشت. روند کار نشان داد تأسیس نهادی مستقل و هدفمند که فارغ از تغییر دولت‌ها به ترسیم نقشه‌های منظم و قابل‌اجرا در قالب بودجه پردازد، لازم است؛ بنابراین جلساتی با حضور چهره‌های متخصص، اعضای دولت و نمایندگان مجلس تشکیل شد و مقدمات تأسیس سازمان برنامه فراهم گشت.

از این‌رو می‌توان گفت روند ورود مجلس شورای ملی در چرخه تصمیم‌گیری پیش از ارائه اولین لایحه برنامه، به مجلس پانزدهم (۱۳۲۶-۱۳۲۸ش/۱۹۴۷-۱۹۴۹م) بوده است. انتظار می‌رفت با توجه به بازتاب معضلات کشور به‌ویژه از منظر اقتصادی در مجلس، تشکیل این جلسات، نیازسنجی استان‌ها و یافتن راهکار را تسهیل نماید، اما روند کار با چالش‌های جدیدی روبه‌رو گشت. به‌گونه‌ای که حتی طرح موضوع برنامه‌ریزی برای توسعه در مجلس با بازخوردهای متفاوتی از سوی نمایندگان مواجه شد و این فرازوفرود تا پایان اجرای برنامه‌های پنج‌گانه توسعه میان قوا ادامه پیدا کرد.

بر این اساس، پژوهش پیش‌رو در نظر دارد حول محور ارزیابی گفتمان حاکم بر روابط قوه مجریه و مجلس شورای ملی، به این پرسش پاسخ دهد که در جریان صورت‌بندی برنامه‌های توسعه، قوه مقننه اساساً چه نقشی ایفا کرد؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش

باید دریافت، در چه سطوحی همگرایی دولت، سازمان برنامه و مجلس شورای ملی در پیشبرد برنامه‌های توسعه قابل ملاحظه بود و چه عواملی سبب واگرایی این نهادها می‌شد. پژوهش به روش علی‌مقایسه‌ای، چگونگی گذر از چالش‌ها و نقش نهاد قانون‌گذار را در روند پیشبرد برنامه‌ها، نشان می‌دهد. تاکنون پژوهش‌هایی پیرامون فرایند توسعه در دوره محمدرضاشاه و نقش دولت انجام شده است. زارعی و روحانی (۱۳۸۸) با تکیه بر اسناد نخست‌وزیری، مکاتبات قوا را در حوزه برنامه‌های توسعه بررسی نموده‌اند. تاریخ برنامه‌ریزی و بررسی عملکرد سازمان برنامه در پژوهش‌هایی مانند لیلانز (۱۳۹۲) و نیلی و کریمی (۱۳۹۶)، منعکس شده است. قدسی (۱۳۸۷) به بررسی جامعه‌شناختی دولت رانتی از منظر درآمدهای نفتی و صرف هزینه‌ها در برنامه‌های توسعه پرداخته است. حاجی‌یوسفی (۱۳۷۷) دلایل عدم موفقیت دولت در برنامه‌های اقتصادی را تحلیل نموده است. هادی زنوز (۱۳۸۹) نظام برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران را مورد بررسی قرار داده و به تصویب لوایح توسط مجلس اشاره دارد؛ اما تحقیقی مستقل پیرامون تعامل دولت و مجالس شورای ملی، با رویکرد بررسی نقش مجلس در روند پیشبرد برنامه‌های توسعه و رابطه با سازمان برنامه تدوین نشده است.

## ۱. بسترسازی شکل‌گیری سازمان برنامه

توسعه فرایندی است چندبعدی و شکل‌پذیری آن در تعامل سازنده و مشارکت نهادها، سازمان‌ها و برنامه‌ریزی دقیق و کارآمد نهفته است؛ به باور نظریه‌پردازان تحقق آن نیز در انتخاب اهداف کوتاه‌مدت و تعیین افق‌های بلندمدت امکان‌پذیر است. امری که سبب شد پس از جنگ جهانی اول نظر برخی سیاست‌مداران ایرانی در تکاپوی دستیابی به پیشرفت‌های اقتصادی اجتماعی در جامعه به سمت تهیه برنامه‌های منسجم جلب شود. در بسیاری از کشورها، دولت به‌عنوان نهاد تصمیم‌گیر و مجری، به دلیل توانمندی‌های مالی در چارچوبی قانونمند، دست‌اندرکار اجرای برنامه‌های توسعه بود، اما به سبب آن‌که میزان کاربست قدرت سیاسی و اقتصادی، همه دولت‌ها یکسان نبود، اجرای برنامه‌ها نتایج متفاوتی را منعکس می‌کرد. همین امر، ایران را در اولین قدم‌های برنامه‌ریزی منسجم در دوره رضاشاه با چالش‌های متفاوتی روبه‌رو کرد (ابتهاج، ۱۳۷۱، جلد ۱: ۳۰۱-۳۰۲).

دلیل عمده عدم موفقیت برنامه‌ریزی هدفمند در این دوره را فارغ از مسائل مالی می‌توان در چیدمان قدرت واکاوی کرد، زیرا رضاشاه به‌عنوان عامل اصلی تصمیم‌گیری در جایگاهی فراتر از دولت و مجلس قرار داشت و نگاه سلطه‌گرایانه مانع از اجرای کارها برخلاف میل و اراده او می‌شد. حضور افرادی در بدنه دولت نیز که مقوله برنامه‌ریزی را از ملزومات اداره کشورهای پیشرفته می‌دانستند و اجرای چنین مسائلی را به دلیل مشکلات ایران، کاری عبث تلقی می‌کردند، سبب شد پیگیری اقدامات مسکوت‌بماند (نیلی و کریمی، ۱۳۹۶: ۳۰-۳۱).

تأثیر شعله‌های جنگ جهانی دوم بر کشور در سال‌های آغازین حکومت محمدرضاشاه، موجب شد بار دیگر سامان‌دهی اوضاع اقتصادی موردتوجه قرار گیرد؛ اما توازن قدرت به‌ویژه در سال‌های نخست میان کابینه، مجلس و دربار، در نوسان بود و این بی‌ثباتی سیاسی در سامان بخشی به امور اقتصادی نیز نمود پیدا می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۰۸). به‌گونه‌ای که عدم همکاری و هماهنگی وزارتخانه‌ها و ارگان‌ها با یکدیگر باعث شد، اقدامات صورت گرفته از سوی شورای عالی اقتصاد از مرداد ۱۳۲۳ش/۱۹۴۴م، با موفقیت همراه نباشد (توفیق، ۱۳۹۲: ۸۲-۸۳).

انجام بخشی به امور با حضور مجدد قوام در صحنه قدرت به‌عنوان نخست‌وزیر، سبب تشکیل هیئت نقشه‌اصلاحی و عمرانی کشور، در سال ۱۳۲۵ش/۱۹۴۶م و تهیه اولین طرح مقدماتی برنامه توسعه شد (قدیری معصوم و علی‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۱۸). انگیزه و هدف او در حمایت از چنین طرحی ایجاد روابط نزدیک با سایر کشورها به‌ویژه آمریکا در مسائل اقتصادی و جلوگیری از نفوذ کمونیسم بود. به‌علاوه اصلاح امور اقتصادی اجتماعی، در زمره موضوعاتی بود که مرتباً در مجلس، به‌عنوان یکی از ارکان قانون‌گذاری در کشور با وظیفه تصویب و تعدیل قوانین، بازتاب داشت و نمایندگان خواستار رسیدگی به آن بودند. در این راستا تشکیل هیئت عالی برنامه از نخستین گام‌ها در مسیر تهیه اولین برنامه توسعه بود (سازمان برنامه، ضمیمه مجله بانک ملی ایران، ۱۳۲۷: ۲۶-۲۷). سپس تکمیل گزارش اولیه<sup>۱</sup> و تبدیل آن‌ها به طرح‌های قابل‌اجرا، در مرداد ۱۳۲۶ش/۱۹۴۷م، به دکتر حسن مشرف نفیسی واگذار گشت (سازمان برنامه، گزارش شرکت موريسن نودسن، ۱۳۲۷: ۸).

۱. گزارش توسط شرکت موريسن نودسن (Morrison-Knudsen) تهیه شده بود.

از جمله موضوعاتی که در جریان واگذاری این مأموریت، ناپایداری قدرت دولت، ناشی از کشمکش‌های سیاسی میان قوا را نمایان می‌ساخت، جایگاه متزلزل قوام و مشرف نفیسی و درگیری آن‌ها با نمایندگان مجلس بود. به گونه‌ای که لبه تیز حملات مخالفین قوام، متوجه مشرف نفیسی شد و او برای جلوگیری از بروز مشکلات بیشتر، تلاش کرد نظر مساعد شاه را جلب نماید. توصیفات وی از مجموعه اعضای هیئت عالی برنامه، جنبه دیگری از فقدان روحیه همکاری و هم‌فکری میان کنشگران فعال در تدوین اولین برنامه توسعه را روشن می‌سازد؛ زیرا او در خاطراتش مدعی است بخش اعظم امور را بدون دریافت کمک از این افراد به اتمام رسانده است، زیرا آن‌ها در پی کارشکنی و سنگ‌اندازی بودند. همچنین اشاره می‌کند که نمایندگان مجلس خصومت‌ها، حسادت‌ها و رقابت‌های شخصی را در کار دخیل کرده و روند پیشرفت امور را کند می‌کردند (مشرف نفیسی، ۱۳۹۷، جلد ۲: ۲۶۶-۲۶۴).

به علاوه در مدت تهیه برنامه اول، وی بارها از بی‌توجهی دولت در تخصیص امکانات و اعتبارات به هیئت عالی به منظور تکمیل برنامه گلایه کرده و این امر را از دلایل ائتلاف وقت، در تنظیم و تکمیل برنامه عنوان می‌کرد (سازمان برنامه، گزارش مقدماتی مشرف نفیسی، ۱۳۲۶: ۲-۴۲). با این حال گزارش نهایی در مورد برنامه اول را در سال ۱۳۲۶ش/۱۹۴۷م، به دولت حکیمی ارائه داد تا برای تعیین خطمشی کشور در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی، در قالب لایحه به مجلس شورای ملی ارائه شود و برای آن بودجه‌ریزی شود.

## ۲. لایحه برنامه اول توسعه

در اوایل سال ۱۳۲۷ش/۱۹۴۸م، ابوالقاسم نجم، وزیر دارائی، با حضور در مجلس پانزدهم و تقدیم برنامه هفت‌ساله اول، درخواست تصویب یک فوریت لایحه را عنوان کرد. این تقاضا با واکنش‌های متفاوتی در مجلس روبه‌رو شد. موافقان طرح یک فوریت، مانند محمدعلی کشاورز صدر و دکتر جلال عبده، نمایندگان لرستان و تهران، برنامه را از مفیدترین لوایح اقتصادی دولت می‌دانستند. در مقابل مخالفان مانند ناصرقلی اردلان، نماینده سنج، عقیده داشتند در مرحله اول پیش از طرح در صحن مجلس، موضوع در کمیسیون‌های مختلف مورد ارزیابی قرار گیرد و بخش‌های غیرضروری حذف گردد. به باور

آن‌ها ایران کشوری با پیشینه کشاورزی بود و پتانسیل‌های لازم جهت صنعتی شدن را به دلیل عدم برخورداری نیروی ایرانی از سواد کافی و آموزش نداشت. این نمایندگان لزوم به‌کارگیری کشاورزان در کارخانه‌ها را با توجه به رویکرد برنامه مشکل‌آفرین قلمداد کرده و معتقد بودند برنامه‌ها باید بر مسائل کشاورزی متمرکز شوند. به‌رغم این مخالفت‌ها نمایندگان به دلیل اهمیت موضوع با طرح یک فوریت موافقت کردند (مجلس پانزدهم شورای ملی، ۱۳۲۷: جلسه ۶۳).

## ۱.۲. کمیسیون برنامه

به دنبال ارائه لایحه برنامه اول توسعه به مجلس شورای ملی، بررسی آن در کمیسیونی مستقل یا تفکیک به بخش‌های مختلف و ارزیابی در کمیسیون‌های تخصصی به یکی از موضوعات مورد بحث و اختلاف نمایندگان تبدیل شد. مطابق نظام‌نامه داخلی در مجلس، کمیسیون‌ها، کارگروه‌های تخصصی بودند که با هدف تسهیل در فرایند قانون‌گذاری و جلوگیری از اتلاف وقت فعالیت می‌کردند. از این‌رو با توجه به افق بلندمدت برنامه‌ریزی و لزوم تشکیل جلسات متعدد برای ارزیابی طرح‌ها و تصویب اعتبارات، بنا بر راهکار پیشنهادی حسن نبوی نماینده نیشابور، اولین کمیسیون برنامه با انتخاب سه نفر از هر شعبه، با هجده عضو تشکیل شد. البته در دوره‌های بعد تعداد اعضا تغییر پیدا کرد (مجلس پانزدهم شورای ملی، ۱۳۲۷: جلسه ۶۴).

کمیسیون به مدت یک سال زیر نظر رئیس فعالیت می‌کرد و از میان اعضا، نائب رئیس، مخبر و منشی انتخاب می‌شدند. مطابق رسم مجلس، انتخابات داخلی در آغاز سال جدید برگزار می‌شد، اما تعداد کمیسیون‌های طول یک دوره، با توجه به عمر مجلس و تحولاتی که فعالیت نمایندگان را تحت‌الشعاع قرار می‌داد تغییر پیدا می‌کرد. مثلاً در دوره شانزدهم با وجود آن که زمان فعالیت کمیسیون برنامه تمام نشده بود و به‌رغم ناراحتی برخی نمایندگان، انتخابات جدید برگزار شد (مجلس شانزدهم شورای ملی، ۱۳۳۰: جلسات ۱۳۹ و ۱۴۰)؛ و بالعکس در دوره‌های بیست‌ودوم و بیست‌وچهارم مجلس، به دلیل پایداری اوضاع سیاسی، چهار کمیسیون برنامه تشکیل شد که بیشتر اعضای آن ثابت بودند.

اعضای کمیسیون در مسائل مالی و تخصیص درآمدها، با سایر کمیسیون‌ها مانند بودجه



همکاری نزدیکی داشتند. بیشتر نمایندگان عضو کمیسیون، از دانش‌آموختگان رشته‌های اقتصاد، حقوق و مهندسی بودند. البته تحصیلات و تخصص اعضا از مجلس بیست‌ویکم تا بیست‌وچهارم به نسبت قبل ارتقا یافت و نمایندگان بیشتری با تحصیلات عالی به عضویت کمیسیون درآمدند (نک. جدول ۱). همچنین از برنامه دوم، کمیسیون مشترکی از نمایندگان مجلس شورا و سنا تشکیل شد تا به بررسی و تصویب قوانین پردازند (هادی زوز، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

نگاهی به روند تصویب قانون برنامه نشان می‌دهد، لایحه پیش از طرح در صحنه علنی مجلس، در کمیسیون مطرح می‌شد تا ماده‌ها و تبصره‌ها به شور گذاشته شود. تصمیم‌گیری درباره تبصره‌ها نیز به منزله قانون‌گذاری و تعیین حدود اختیارات دولت بود، به همین دلیل در بیشتر جلسات کمیسیون برنامه، وزراء، رئیس سازمان برنامه و نخست‌وزیر، نیز شرکت می‌کردند. بررسی ارقام و تطبیق هزینه‌ها با درآمدها از اقدامات بسیار مهم کمیسیون بود. به گفته مجیدی از رؤسای سازمان برنامه، به دلیل پیچیدگی این فرایند و تهیه ارقام، غالباً موارد ارائه‌شده از طرف دولت به کمیسیون تغییری پیدا نمی‌کرد (مجیدی، ۱۳۸۱: ۴۰۴-۴۰۵).

هنگامی که لایحه، پس از تصویب کمیسیون، در جلسات علنی مطرح می‌شد، زورآزمایی مجلس با دولت، به تعبیر مجیدی در اظهارنظرهای نمایندگان موافق و مخالف نمایان می‌شد.

پس از برگزاری چند جلسه بحث و گفت‌وگو که غالباً وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه نیز در آن حضور داشتند، طرح‌ها به تصویب مجلس می‌رسید تا به مجلس سنا ارسال شود. در صورتی که مفاد برنامه، از نظر نمایندگان به بررسی بیشتری نیاز داشت، به کمیسیون برمی‌گشت تا اصلاحات روی آن صورت گیرد. معمولاً رئیس کمیسیون برنامه و نمایندگان موافق دولت تلاش می‌کردند تا نظر سایر نمایندگان را برای رأی‌گیری جلب نمایند. به‌ویژه در دو برنامه آخر از نمایندگان مخالف، می‌خواستند به دولت فرصت دهند در جریان اجرای برنامه کاستی‌ها را رفع کند. سپس مسئولیت مجلس به نظارت بر پیشرفت پروژه‌ها معطوف می‌شد و دولت وظیفه داشت گزارش‌های سه‌ماهه یا سالیانه و پنج‌ساله از نحوه پیشبرد کارها

به کمیسیون و مجلس ارائه دهد (هادی زنوز، ۱۳۸۹: ۲۶۵).

البته افزایش اعتبار طرح‌ها، خرید تجهیزات، عقد تفاهم‌نامه‌های همکاری و فنی با سایر کشورها و استخدام کارشناسان داخلی و خارجی نیز پس از آغاز برنامه با موافقت کمیسیون برنامه و تصویب مجلسین امکان‌پذیر بود. به همین دلیل میزان انعطاف و همراهی نمایندگان، به‌ویژه اعضای کمیسیون برنامه با دولت و سازمان برنامه از موضوعات مهم در تعامل دو قوا به حساب می‌آمد.

## ۲.۲. همراهی مجلس شورای ملی با دولت

سیر کلی تحولات نشان می‌داد در بیشتر دوره‌ها همیاری مجلس با دولت در تصویب برنامه‌های توسعه وجود دارد. برای مثال با توجه به بافت اجتماعی و سیاسی نمایندگان ادوار پانزدهم تا نوزدهم مجلس که بیشتر از ملاکین و کارمندان دولت بودند؛ انتظار می‌رفت اعضای کمیسیون در تغییر برنامه‌ها در راستای بهبود کشاورزی و زندگی طبقات فرودست تأثیرگذارتر باشند؛ اما آنان به تذکرات شفاهی و گاه انتقاد از بی‌توجهی دولت‌ها به افزایش قیمت‌ها یا سطح پایین زندگی روستاییان، در سخنان پیش از دستور، بسنده می‌کردند (شجیعی، ۱۳۸۳، جلد ۴: ۲۵۸؛ مجلس شانزدهم شورای ملی، ۱۳۲۹: جلسه ۸۷). همچنین نسبت به تغییر مدام مدیرعامل‌های سازمان برنامه به‌ویژه در جریان سه برنامه نخست، نیز آشکارا از دولت، انتقاد نمی‌شد. گرچه این موضوع یکی از دلایل موفق نبودن این برنامه‌ها به حساب می‌آمد (ابتهاج، ۱۳۷۱، جلد ۱: ۳۲۹-۳۲۷). حتی می‌توان گفت، دولت و مجلس در کناره‌گیری دو مدیرعامل سازمان برنامه، یعنی مشرف نفیسی و ابتهاج، هم‌سو عمل کردند (مشرف نفیسی، ۱۳۹۷، جلد ۲: ۲۹۷-۳۰۰). البته در میان مدیرعامل‌های سازمان برنامه، چهره‌هایی مانند صفی اصفیا و مجیدی نیز حضور داشتند که هر دو نهاد به آن‌ها اعتماد داشتند.

با حضور نمایندگان وابسته به احزاب دولتی در مجلس نیز این همکارها در جنبه‌های دیگری نمود پیدا کرد. برای مثال کمیسیون‌های برنامه در سه مجلس آخر بیشترین همراهی را با دولت در خرید تجهیزات موردنیاز سازمان برنامه و تغییر اعتبارات برنامه‌های چهارم و پنجم داشتند. همچنین روزنامه‌نگاران عضو کمیسیون در ادوار مختلف از منتقدین جدی

دولت نبودند (نک. جدول ۲). به علاوه تا دوره بیست‌ویکم نمایندگان زن در مجلس، حضور نداشتند تا در تصمیم‌گیری‌ها دخیل باشند و نخستین بار از این دوره زنان به عضویت کمیسیون برنامه درآمدند (مجلس بیست‌وچهارم شورای ملی، ۱۳۵۷: جلسه ۱۹۰) (نک. جدول ۳). مهرانگیز دولتشاهی اولین زنی بود که به دلیل سابقه همکاری با سازمان اصل چهار ترومن در این کمیسیون کار می‌کرد (لاجوردی، مصاحبه دولتشاهی، ۱۹۸۴/۱۳۶۲، جلد ۱۰: ۹-۱۱).

همچنین می‌توان گفت، نمایندگان مجالس بیست‌ویکم تا بیست‌وچهارم، در تصویب قوانینی مانند ملی شدن آب و تأسیس مرکز آمار ایران با دولت همکاری داشتند. صدور مجوز تأسیس سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، پیش از آغاز برنامه چهارم، نیز به دولت کمک کرد مداخله بیشتری در امر سرمایه‌گذاری و ایجاد شرکت‌های صنعتی معدنی و تربیت نیروی انسانی داشته باشد (مجلس بیست‌ویکم شورای ملی، ۱۳۴۶: جلسه ۳۷۸؛ دهباشی، مصاحبه عالیخانی، ۱۳۹۴: ۳۰۵-۳۰۷).

### ۳.۲. چالش‌های مجلس شورای ملی و دولت

همکاری‌های مجلس با دولت در تصویب برنامه‌های توسعه به آن معنا نبود که اختلاف‌نظر و مخالفت‌ها وجود نداشت. چالش‌های مالی از برنامه اول، محل اختلاف دولت، سازمان برنامه و مجلس بود. تأمین اعتبارات لازم، به دلیل کمبود درآمدهای نفتی و موانع دولت در دریافت وام، در دو برنامه نخست، مشکل اصلی بود. به‌ویژه دریافت وام از کشورهای خارجی و بانک‌های بین‌المللی از دلایل بدبینی بخشی از نمایندگان، به شیوه برنامه‌ریزی بود (سازمان برنامه، گزارش مقدماتی برنامه هفت‌ساله، ۱۳۲۶: ۳). مثلاً معتمدی دماوندی، نماینده بندر پهلوی، نبود بستر مناسب و تورم ناشی از چاپ پول را دلیل مخالفت خود می‌دانست. در مقابل، دکتر خلیل فلسفی و عباس اسلامی و مهدی صدرزاده، نمایندگان گرگان و بابل و شیراز، تصویب برنامه اول را به‌منظور رفع مشکلات اقتصادی و کاهش بیکاری و فقر راهگشا تلقی می‌کردند، به خصوص که دولت‌ها متزلزل و مستعجل بودند و

هیچ دولتی برنامه‌های دولت قبلی را دنبال نمی‌کرد. استدلال نمایندگان موافق برای راضی کردن مخالفان این بود که متخصصان، طرح‌ها را در فرایندی زمان بر تهیه کرده‌اند. همچنین اشاره می‌کردند که دولت‌ها می‌توانند با گذر زمان و تکیه بر درآمدهای نفتی و مدیریت صحیح، برنامه را عملی کنند و لازم است مجلس در قبال پروژه‌های اقتصادی دولت انعطاف بیشتری داشته باشد (مشرف نفیسی، ۱۳۹۷، جلد ۲: ۲۹۵-۲۹۶).

به عقیده برنامه‌ریزان و نمایندگان مجلس، دولت به‌عنوان متولی تأمین هزینه‌ها و مجری اصلی طرح‌ها، مکلف بود سهم درخور توجهی از درآمدهای نفتی را به برنامه‌ها اختصاص دهد؛ زیرا این ثروت متعلق به ملت بود و صرف هزینه برای امور زیربنایی، به‌منظور ارتقای سطح زندگی نسل آینده، لازم بود. همچنین مجلس تأکید داشت دریافت هرگونه وام با اطلاع و تأیید نمایندگان باشد و راهکارهایی مانند بهره‌برداری بهینه از مالیات‌ها و واگذاری برخی پروژه‌ها به بخش خصوصی در حوزه‌های حمل‌ونقل و آموزش نیروی انسانی و بهداشتی را به دولت پیشنهاد می‌دادند (بهشتی، ۱۳۸۹: ۱۴۶).

از برنامه سوم، به دنبال افزایش بهای نفت، مشکلات مالی کم‌تر شد؛ اما چگونگی تقسیم درآمدها از دلایل مهمی بود که سبب می‌شد نمایندگان، به‌رغم درخواست کمیسیون برنامه، تصویب لوایح برنامه را به تعویق بیندازند. موضوع دیگر واگذاری پروژه‌ها به شرکت‌های غیرایرانی و حضور مشاوران خارجی بود که همواره در صحن مجلس مطرح می‌شد (مجلس بیست و دوم شورای ملی، ۱۳۴۶: جلسات ۳۲ و ۳۴). البته دولت نشان می‌داد تلاش دارد با تغییر شیوه عقد قرار دادها این مشکل و آموزش نیروی انسانی را حل کند.

از دیگر مسائل مورد اختلاف سه نهاد تصمیم‌گیر و مجری در طول برنامه‌های توسعه، میزان مشارکت بخش خصوصی در پروژه‌ها بود. پایین بودن سهم، بخش خصوصی در فعالیت‌های عمرانی گلایه نمایندگان مخالف را به دنبال داشت؛ زیرا معتقد بودند، کمبودها در برنامه‌های توسعه در بخش‌هایی مانند جاده‌سازی و ارائه خدمات عمومی مانند مدرسه و بیمارستان تا حد زیادی متأثر از همین مسئله است. نمایندگان خواهان توجه بیشتر به بخش خصوصی و کاهش میزان مداخلات سازمان‌های دولتی در شکوفایی اقتصادی بودند؛ اما با صعود درآمدهای نفتی، دخالت دولت در جنبه‌های اقتصادی اجتماعی رو به افزایش می‌رفت.

همین نکته از تفاوت‌های بارز ایران با سایر کشورها مانند هند بود که نتایج متفاوتی را در زمینه برنامه‌های توسعه برای ایران رقم می‌زد (مجلس هجدهم شورای ملی، ۱۳۳۴: جلسه ۱۳۸).

این موضوع در جریان برنامه چهارم از جمله مسائل زمینه‌ساز اختلاف عالیخانی و هویدا نیز بود؛ زیرا عالیخانی عقیده داشت خصوصی‌سازی، حجم کار دولت را کم می‌کند، اما هویدا با این نظر مخالفت بود و می‌گفت بخش خصوصی توان لازم را ندارد. همچنین پروژه‌های کلیدی مانند پتروشیمی و ذوب‌آهن را باید دولت انجام دهد (دهباشی، مصاحبه عالیخانی، ۱۳۹۴: ۲۰۵).

همین امر سبب شد دولت به‌ویژه در دو برنامه آخر بازیگر اصلی عرصه اقتصادی کشور باشد. مسئله دیگر تجمع امکانات در تهران بود که با اهداف برنامه‌ها، به‌ویژه ارتقای سطح زندگی در شهرستان‌ها و روستاها هم‌خوانی نداشت. توجه بیشتر دولت به مرکز تا آخرین برنامه نیز مورد انتقاد نمایندگان مناطق محروم مانند سیستان، کرمان و ایلام بود. مثلاً ابراهیم پردلی، نماینده سیستان، ضمن انتقاد از وزیر آب و برق، به وضعیت نابسامان استان و بحران کم‌آبی و مشکلات کشاورزان اشاره می‌کرد و خواستار پاسخ‌گویی سازمان برنامه، وزرای آب و برق و اصلاحات ارضی بود، اما دولت در اجرای برنامه‌های توسعه منطقه‌ای موفق عمل نمی‌کرد (مجلس بیست و دوم شورای ملی، ۱۳۴۶: جلسات ۱۵ و ۱۷۰).

همین مسائل سبب شد برای مثال در مجالس بیست‌ویکم تا بیست‌وچهارم، دولت‌های حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا به دلیل سوءمدیریت و قصور در برنامه‌ریزی و مشخص کردن میزان بودجه مورد بازخواست نمایندگان قرار گیرند (شجیعی، ۱۳۴۴: ۳۰۴-۳۰۵).

#### ۴.۲. مجلس قانون‌گذاری و نظارت بر برنامه‌های توسعه

با آغاز برنامه‌های توسعه، چگونگی نظارت بر تخصیص اعتبار و صرف درآمدها در طرح‌ها به یکی از موضوعات مهم بدل شد. بخش عمده‌ای از درآمدهای ارزی و مالیات کشور، به‌ویژه از فروش نفت در این راه هزینه می‌شد، بنابراین لازم بود بر پیشرفت برنامه‌ها و شیوه تعامل سازمان‌های مسئول به دقت نظارت شود. دولت که نقش کلیدی را در اجرای

برنامه‌ها بر عهده داشت، نمی‌توانست مستقیماً ناظران را برگزیند؛ بنابراین، مسئولیت انتخاب ناظران به مجلس محول گشت. در قانون برنامه پیش‌بینی شده بود که از میان چهره‌های صلاحیت‌دار و موثقی که در امور محاسباتی تبحر داشتند، تعداد مشخصی از طریق رأی‌گیری در مجلس انتخاب شوند (سازمان برنامه، گزارش مقدماتی مشرف نفیسی، ۱۳۲۶: ۴۸-۴۷).

مطابق ماده ۹ گزارش شماره یک کمیسیون برنامه، مصوب سال ۱۳۲۷ش، از میان فهرست هجده نفره، شش عضو انتخاب می‌شدند تا به مدت دو سال عملکرد برنامه و سازمان را ارزیابی کنند (توفیق، ۱۳۹۲: ۹۷؛ مجلس پانزدهم شورای ملی، ۱۳۲۷: جلسه ۱۴۴).

از شروط مهم انتخاب اعضا، نداشتن مشاغل دولتی بود. وظیفه آن‌ها شامل نظارت بر عملکرد سازمان برنامه در زمینه صرف هزینه‌ها، پرداخت‌ها و وصول درآمدها، رسیدگی به اسناد مخارج و تأیید صحت محاسبات سازمان و نحوه پیشرفت برنامه بود (مجلس شانزدهم شورای ملی، ۱۳۲۹: جلسات ۱۴ و ۱۷).

در دوره نخست‌وزیری منصور، اولین لایحه انتخاب اعضای هیئت نظارت برنامه به مجلس شانزدهم ارائه و این هیئت در اردیبهشت ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م، کار خود را آغاز کرد. اولین اقدام آن‌ها درخواست صورت حساب‌ها و گزارش‌های خرید و قرار دادهای سازمان برنامه بود (سازمان برنامه، گزارش مشرف نفیسی، ۱۳۲۸: ۹). مسئله‌ای که مجلس شورای ملی را در انتخاب اعضای هیئت نظارت با چالش مواجه کرد، بروز اختلاف با مجلس سنا در تأیید اعضا بود. مجموع مکاتبات مجلسین نشان می‌داد که سنا خواستار مداخله در تأکید اعضا بود؛ اما نمایندگان مجلس شورای ملی معتقد بود بر اساس قانون، این وظیفه صرفاً به این مجلس واگذار شده و مجلس سنا اجازه دخالت در این موضوع را ندارد (مجلس هجدهم شورای ملی، ۱۳۳۳: جلسه ۷۲).

با این حال از برنامه سوم، هیئت حسابرسی جایگزین هیئت نظارت شد تا از میان فهرست معرفی شده از سوی دولت دو عضو حساب‌رس از سوی مجلس شورای ملی و عضو دیگر توسط مجلس سنا انتخاب شوند. حقوق هیئت جدید نیز از محل بودجه اداری سازمان

برنامه تأمین می‌شد و وظیفه آن‌ها بررسی اسناد مالی سازمان برنامه بود. این هیئت گزارش حسابرسی را به وزارت دارایی و کمیسیون‌های مجلسین ارائه می‌کرد (هادی زنوز، ۱۳۸۹: ۱۴۷). از برنامه چهارم مدت فعالیت هیئت مذکور پنج سال شد. آن‌ها وظیفه داشتند در تعامل با سازمان برنامه، اسناد حساب‌های نهایی عملیات مالی در هر سال شامل ارقام درآمدها، اعتبارات مصوب و کلیه هزینه‌ها را بررسی نماید. همچنین مقرر شد در صورت بروز اختلاف نظر میان مدیرعامل سازمان برنامه و این هیئت، کمیسیون برنامه مجلسین مرجع رسیدگی به موضوع باشد. حقوق و مزایای آن‌ها نیز از سوی هیئت وزیران تعیین و از محل بودجه اداری سازمان برنامه پرداخت می‌شد (مجلس بیست‌ودوم شورای ملی، ۱۳۴۶: جلسه ۴۵).

بررسی پایگاه و ترکیب اجتماعی اعضای هیئت نظارت در خلال برنامه‌های اول تا پنجم نشان می‌دهد، بیشتر آن‌ها از دانش‌آموختگان دکتری در رشته‌های اقتصاد، حقوق، مهندسی و علوم سیاسی از دانشگاه‌های آمریکایی و اروپایی بودند. در میان آن‌ها، رؤسای سابق بانک‌ها و وزا نیز حضور داشتند. آرامش، شیخ، خشایار، زرین کفش، عامری و شفییعی از معروف‌ترین چهره‌های هیئت نظارت در دوره‌های مختلف بودند که چند نوبت عضو هیئت بودند (مجلس هجدهم شورای ملی، ۱۳۳۴: جلسه ۱۴۴).

### ۳. سلطه گرایی دولت و رویکرد مجلس در مناسبات با سازمان برنامه

از سال ۱۳۳۲ش/۱۹۵۳م، تعاملات دولت و مجلس هجدهم شورای ملی در پیوند با سازمان برنامه فرازوفرودی تازه یافت. دولت با توجه به سیاست‌گذاری‌های بلندمدت و افزایش قدرت سیاسی و مالی از تدوین برنامه دوم توسعه استقبال کرد؛ اما مجلس به‌عنوان نهاد ناظر به‌رغم انعطاف بیشتر نسبت به عملکرد دولت، در موضوع تدوین برنامه جدید مواضعی مشابه مجلس پانزدهم اتخاذ کرد. همین امر نشان می‌دهد گرچه انتخابات مجلس هجدهم با نظر شاه انجام شد، اما هنوز وکلا اندک منزلت و آزادی در بیان نظرات خود داشتند (هادی زنوز، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

لایحه برنامه دوم در ۲۱ آبان ۱۳۳۴ش، به مجلس رفت و در ۳۰ آبان به کمیسیون برنامه ارجاع داده شد؛ اما مدت زمان طولانی صرف بررسی و رسیدگی به آن شد و در هشت

اسفند به تصویب مجلس رسید. دلیل این امر، مخالفت برخی نمایندگان مانند ابوالحسن حائری‌زاده از تهران بود که ضمن ابراز نارضایتی از عملکرد سازمان برنامه، در طول برنامه اول، عقیده داشتند به دلیل اجرا نشدن طرح‌هایی مانند اصلاحات کشاورزی و آب، تهیه برنامه جدید، جز ائتلاف منابع مالی، نتیجه‌ای ندارد، به خصوص که هیچ‌یک از مسئولان در قبال پول‌های هدررفته و طرح‌های عملیاتی نشده پاسخ‌گو نبود (مجلس هجدهم شورای ملی، ۱۳۳۴: جلسه ۱۹۶).

در مقابل، دکتر شمس‌الدین جزایری، رئیس کمیسیون برنامه، معتقد بود عملکرد ناصحیح برخی افراد و کارنامه آن‌ها سبب شده است تبلیغات ضد سازمان در سطح جامعه افزایش یابد؛ در صورتی که نباید اهمیت برنامه‌ریزی و اصلاح ساختار اقتصادی کشور را نادیده گرفت. به باور جزایری، یکی دیگر از دلایل موفقیت‌آمیز نبودن برنامه اول مداخلات دولت‌ها در روند پیشرفت طرح‌ها بود که تزلزل سازمان برنامه را به دنبال داشت، درحالی که قانون حیطه وظایف و اختیارات سازمان‌ها و مسئولان، اعم از مدیرعامل و شورای عالی و هیئت‌نظارت را مشخص کرده بود تا از نفوذ سیاسی دولت‌ها مصون بمانند. با این حال، از آغاز فعالیت سازمان و اجرای برنامه اول، نخست‌وزیران در تغییر مدیرعامل‌ها و تعیین خط‌مشی سازمان و حتی خرید تجهیزات دخالت می‌کردند.

نمایندگانی مانند مهدی ارباب و عبدالحمید بختیار، از بندرعباس و خوزستان، موفقیت‌آمیز نبودن برنامه اول را علاوه بر مشکلات مالی، ناشی از تعامل نداشتن دولت با سازمان برنامه و تخصیص اعتبار ناکافی به بعضی از استان‌ها می‌دانستند و معتقد بودند قطع بودجه سازمان، پس از بروز مشکلات فروش نفت، روند پیشرفت برنامه را مختل کرد؛ درحالی که دولت توان مالی داشت که برخی طرح‌ها، به‌ویژه در مناطق محروم را متوقف نکند (مجلس هجدهم شورای ملی، ۱۳۳۴: جلسه ۱۹۶).

گروه دیگر این معضل را ناشی از وابستگی به درآمدهای نفتی می‌دانستند. بسیاری از طرح‌های زیربنایی به سرمایه‌گذاری‌های کلان نیاز داشت و توانمند نبودن بخش خصوصی و منسجم نبودن نظام مالیات‌گیری سبب می‌شد، تصمیم‌گیری‌های اصلی برعهده دولت باشد. گرچه پس از پایه‌گذاری سازمان برنامه، ارزیابی مؤلفه‌ها و پیش‌بینی مخارج در حیطه



وظایف این سازمان و مسئولیت اجرا با وزارتخانه‌ها بود، با این حال، نقش اصلی را دولت ایفا می‌کرد. سایر نمایندگان دلایل مخالفت با سازمان برنامه را عملکرد و دخالت سازمان در اداره پروژه‌ها پس از تکمیل آن‌ها و واگذار نکردن آن‌ها به وزارتخانه‌ها عنوان می‌کردند. از نظر این نمایندگان، سازمان برنامه موظف بود پس از اتمام طرح‌ها، تعامل سازنده خود را با دولت حفظ کند. هرچند این انتقاد به دولت نیز وارد بود؛ زیرا در زمان ارائه بودجه، در روند کار سازمان برنامه اخلاص ایجاد می‌کرد. گرچه این اختلاف نظرها، طبیعی بود با این حال نشان می‌داد، و کلا سعی داشتند اعتبارات عمرانی حوزه انتخابی خود را افزایش دهند (هادی زنوز، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

می‌توان گفت آنچه روند فعالیت سازمان در برنامه دوم را از سایر دوره‌ها متمایز می‌کرد، قدرت‌طلبی ابتهاج بود؛ امری که از دیدگاه شاه و نخست‌وزیر مقبول نبود. آنچه آتش اختلاف و تنش میان سازمان و دولت را پس از آغاز برنامه شعله‌ور می‌کرد، اصرار ابتهاج به نقش سازمان در اجرای پروژه‌ها بود؛ زیرا او به عملکرد وزارتخانه‌ها انتقاد داشت و بی‌نظمی در کارها، مشخص نبودن سازمان‌های مسئول و تلافی تصمیمات را عامل اصلی لطمه به پیشرفت برنامه قلمداد می‌کرد (ابتهاج، ۱۳۷۱، جلد ۱: ۳۳۹-۳۳۸). مثلاً از اواسط برنامه دوم، تضادها بر سر تقسیم بودجه اجرای پروژه‌ها و تفکیک وظایف وزارتخانه‌ها و سازمان برنامه افزایش یافت. هنگامی که سازمان سهم بیشتری از درآمدهای نفتی خواست، ناخشنودی نمایندگان دوره نوزدهم از خود رأیی ابتهاج سبب شد اقدامات او از دلایل هدر رفتن درآمدهای سازمان قلمداد شود. علاوه بر ویژگی‌های شخصیتی و مدیریتی، آنچه ابتهاج را در مظان اتهام قرار می‌داد، عقد قرار دادهای سنگین با شرکت‌های خارجی، فساد مالی و تخطی از قوانین بود؛ زیرا با توجه به تجارب برنامه اول، مجلس انتظار داشت نیروهای داخلی بیشتری در طرح‌ها به کار گرفته شوند؛ اما ابتهاج بیشتر پروژه‌های کلیدی و پول‌ساز را به شرکت‌های خارجی واگذار می‌کرد و در توجیه اقداماتش، او از کمبود نیروی انسانی متخصص و فنی سخن می‌گفت و نواقص سازمان برنامه را قبول نمی‌کرد (زارعی و روحانی، ۱۳۸۸: ۱۸۱-۱۸۵).

از همان زمان، زمره‌های واگذاری مسئولیت سازمان برنامه به دولت، با هدف همکاری

بهتر و کاهش اختلاف، شروع شد. در ۲۳ بهمن ۱۳۳۷ش، منوچهر اقبال تقاضای دولت مبنی بر در اختیار گرفتن ریاست سازمان برنامه را به مجلس برد. نخست‌وزیر دلیل این کار را کاهش تصادم میان مجریان طرح‌ها و سازمان برنامه عنوان کرد. وی در نطقی در مجلس گفت، دولت عقیده دارد سازمان برنامه باید به صورت دفتری فنی انجام وظیفه کند و متخصصان سازمان صرفاً پروژه‌های عمران کشور را مطالعه کنند. همچنین مطابق خواست دولت، طرح‌ها به دستگاه‌های اجرایی ابلاغ شود و سازمان نه مجری بلکه ناظر حسن اجرای برنامه‌ها باشد (مجلس نوزدهم شورای ملی، ۱۳۳۷: جلسه ۲۷۱).

هدف از ارائه چنین پیشنهادی تسریع در اجرای برنامه‌ها، صرفه‌جویی در مصرف وجوه، تمرکز مسئولیت‌ها و استفاده از دستگاه‌های موجود عنوان شد، اما تمایل دولت به تقویت سیاست‌های تمرکزگرایانه و اقتدارگرایانه را تداعی می‌کرد. به همین دلیل، با واکنش‌های متفاوتی در مجلس روبه‌رو شد. پیرنیا، از نمایندگان مخالف، هدف را برکناری ابتهاج و تسلط دولت بر برنامه‌ها می‌دانست. سایر منتقدان این لایحه، با یادآوری مسئولیت دولت در اجرای طرح‌ها، عقیده داشتند ناکامی‌های برنامه صرفاً متأثر از تصمیمات مسئولان سازمان برنامه و عدم همکاری آن‌ها با دولت نیست؛ اما نمایندگان موافق از تمرکز مسئولیت در دولت استقبال می‌کردند و معتقد بودند وزراء، در مقابل پیشرفت امور، مستقیماً به مجلس پاسخ‌گو می‌شوند. در نهایت با تصویب مجلس در بهمن ۱۳۳۷ش، تمام اختیارات مدیر عامل به نخست‌وزیر واگذار شد (مجلس نوزدهم شورای ملی، ۱۳۳۷: جلسه ۲۷۲). با خروج ابتهاج از سازمان برنامه و حضور خسرو هدایت به عنوان قائم‌مقام نخست‌وزیر از اوایل اسفند ۱۳۳۷ش، سازمان برنامه رسماً زیر نظر نخست‌وزیر قرار گرفت و مجلس در این مسیر با دولت همکاری کرد؛ به همین دلیل اقتدار دولت با حمایت مجلس شورای ملی افزایش یافت و این امر سبب شد از میزان استقلال سازمان برنامه کاسته شود (مک‌لئود، ۱۳۷۷: ۹۰؛ ابتهاج، ۱۳۷۱، جلد ۱: ۴۴۵-۴۴۶).

### ۱,۳. تصویب قانون برنامه و بودجه کشور

تصویب قانون جدید برنامه و بودجه در اسفند ۱۳۵۱ش/۱۹۷۳م، تغییراتی در ارکان سازمان برنامه و امور مالی پدید آورد. تا پیش از قانون مذکور با ارائه لایحه هر برنامه توسعه

به مجلس، نحوه اداره و عملکرد سازمان نیز به تصویب می‌رسید؛ اما از اواخر برنامه چهارم، با مصوب شدن این قانون سازمان برنامه ساختار ثابتی یافت و حیطه کارش مشخص شد و بر اساس قانون، مسئولیت‌های بیشتری به وزارت امور اقتصاد و دارایی محول گشت. همچنین بخشی از درآمدهای کشور که به منظور هزینه‌های عمرانی در اختیار سازمان برنامه و بودجه قرار می‌گرفت، در خزانه‌داری کل کشور متمرکز و مسئولیت جمع‌آوری همه درآمدهای عمومی و پرداخت تمامی هزینه‌های جاری و عمرانی، نیز به وزارت امور اقتصادی و دارایی واگذار شد. به علاوه تمام دستگاه‌های دولتی، تحت ضوابط خاص و زیر نظر وزارت امور اقتصاد و دارایی می‌توانستند از دولت‌های خارجی وام و اعتبار بگیرند. با تصویب این قانون، سازمان برنامه کاملاً از بخش اجرایی جدا شد و پانصد کارشناس را به دستگاه‌های اجرایی و وزارتخانه‌ها منتقل کرد (مجلس بیست‌وسوم شورای ملی، ۱۳۵۱: جلسه ۹۵).

تغییرات در قانون برنامه و بودجه سبب شد رئیس سازمان عضو از کابینه شود و زیر نظر مستقیم نخست‌وزیر فعالیت کند و در برابر مجلس پاسخ‌گو باشد (سازمان برنامه، ۱۳۷۶: ۷۶). همکاری مجلس با دولت در تصویب این قانون موجب شد ساختار سازمان برنامه نیز تغییر یابد. شورای اقتصاد جایگزین هیئت عالی برنامه شد و معاونان سازمان جایگاهی برابر با معاونان وزیر یافتند. در مجموع، سازمان نه نهادی مستقل بلکه زیر مجموعه دولت شد؛ زیرا مقام معاونت امور همکاری‌های بین‌المللی حذف شد و اختیارات سازمان در ایجاد ارتباط با نهادها و سازمان‌هایی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کمتر شد. به علاوه، مسئولیت پرداخت به سازمان‌ها و دریافت وام و اعتبار خارجی به وزارت دارایی واگذار شد تا فعالیت سازمان بر تدوین بودجه کل کشور متمرکز شود (مجیدی، ۱۳۸۱: ۴۱۸).

#### ۴. تبلور قدرت‌طلبی شاه در برنامه‌های توسعه

تلاش شاه در احیای قدرت نهاد سلطنت، از سال ۱۳۳۲ ش/۱۹۵۳ م، در عرصه‌های مختلفی مانند انتخاب نخست‌وزیران مورداعتماد، سرپرستی سازمان برنامه، اداره جلسات شورای عالی اقتصاد و مداخله در برنامه‌های توسعه، مشهود بود. از برنامه دوم، دخالت شاه در اختلاف‌نظر با ابتهاج، رئیس سازمان برنامه آشکار شد. در برنامه سوم، این نفوذ ابعادی تازه یافت و اجرای اصلاحات ارضی، بر این برنامه سایه افکند. فعالیت احزاب مطیع و حضور

نمایندگان آن‌ها در مجلس نیز بر قدرت شاه افزود (نیلی و کریمی، ۱۳۹۶: ۵۲).

اعمال نظر در طول برنامه چهارم، با حمایت شاه از هویدا در مقام نخست‌وزیر، ادامه یافت. برنامه مذکور در زمان حضور صفی اصفیاء در سازمان برنامه آغاز شد. او از معدود رؤسای سازمان بود که دولت و مجلس در خصوص حسن اخلاق و شیوه صحیح کارهایش توافق نظر داشتند. کارنامه موفق وی در جریان برنامه سوم سبب شد، در اوایل برنامه چهارم نیز در مقام خود ابقا شود. به همین خاطر یکی از طولانی‌ترین دوره‌های مدیریتی را در این سازمان تجربه کند. در این دوره چهره‌هایی همچون، سیروس سمیعی، رضا مقدم و منوچهر گودرزی در سازمان و علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد، به همراه مهدی سمیعی و ابوالقاسم خردجو رؤسای بانک‌های مرکزی و صنعت و معدن با او همکاری داشتند. پس از سال‌ها اختلاف و کشمکش میان وزراتخانه‌ها و سازمان برنامه، به دنبال سیاست‌گذاری‌های او و تفکیک وظایف، هم‌سویی مسالمت‌آمیزی میان این نهادها برقرار بود؛ اما در این دوران قدرت شاه برگشته بود و اعمال نظر او به‌ویژه در امور اقتصادی و تخصیص بودجه به کارخانه‌های قدیمی با نظر اصفیاء همخوانی نداشت. اصفیا مخالف صرف هزینه در کارخانه‌های زیان‌ده، توسط سازمان برنامه بود، اما شاه به دلیل اشتغال کارگران با تعطیلی کارخانه‌ها مخالفت می‌کرد. با افزایش اختلاف‌نظرها در سایر حوزه‌ها، یک سال پس از آغاز برنامه چهارم، اصفیا از مقام خود در سازمان استعفا داد و محمد مهدی سمیعی از رؤسای اسبق بانک صنعتی و مهدنی و بانک مرکزی جایگزین او شد (مجلس بیست‌ودوم شورای ملی، ۱۳۴۷: جلسه ۸۷).

مجموع گفت‌وگوها و عملکرد مجلس، در این دوره نشان می‌داد، نمایندگان به دلیل نداشتن استقلال نظر، نسبت به اجرای اهداف انقلاب سفید بنابر نظر شاه، هم‌زمان با برنامه چهارم، نه‌تنها موضع اعتراض‌آمیز نداشتند؛ بلکه از آن حمایت می‌کردند تا نظر مساعد شاه را جلب نمایند (مجلس بیست‌ودوم شورای ملی، ۱۳۴۶: جلسه ۵). در برخی موارد نمایندگانی همچون الموتی و حکیم شوشتری، تنها از دولت می‌خواستند از اهداف برنامه چهارم، در بخش توسعه روستایی و کشاورزی غافل نشود. به دنبال رشد اقتصادی و افزایش درآمدهای نفتی، از این برنامه اهداف توسعه در بخش صنعتی تا حد زیادی محقق شد. از این‌رو به باور

کارشناسان، مرحله خیز اقتصادی دولت در این دوران بر برنامه پنجم نیز تأثیر گذاشت؛ به نحوی که هویدا در هنگام تقدیم بودجه کل کشور در سال ۱۳۵۳ش، به مجلس، از بازنگری در اهداف برنامه پنجم سخن گفت، زیرا برنامه‌ریزی، مدیریت و سازمان‌دهی برنامه پنجم با نگاه نقادانه شاه مواجه شده بود (مجلس بیست‌وسوم شورای ملی، ۱۳۵۲: جلسه ۱۳۴).

در این برهه، شاه اقتدار زیادی داشت و بر امور مسلط بود؛ بنابراین، بررسی برنامه‌ها و اتخاذ تصمیم‌های مهم در حضور او در شورای عالی اقتصاد صورت می‌گرفت. همچنین تعیین اولویت‌ها، به خصوص در تخصیص منابع مالی و بازنگری برنامه توسعه از تصمیمات او متأثر بود. همین امر سبب شده بود به گفته مجیدی، سیاستمداران و نخبگان سیاسی به ارائه گزارش در جلسات بسنده کنند و نهادهای تصمیم‌گیر و مجری تابع اوامر شاه باشند. این موضوعی بود که عالیخانی، وزیر اقتصاد نیز در خاطراتش به اشاره داشت. به عقیده او و افتخار، نماینده مجلس بیست‌وچهارم و از منتقدان دولت، در این دوره هویدا بیش از گذشته به نظرات شاه توجه داشت و این موضوع در نحوه پیشبرد برنامه‌های توسعه نیز صدق می‌کرد.

افزون بر این، نمایندگان مجلس نیز آزادی کمتری برای طرح نظرات و ابراز مخالفت داشتند، هرچند در زمان ریاست جواد سعید در مجلس، بیشتر از دوران حضور مهندس ریاضی، می‌توانستند دیدگاه‌های خود را بیان کنند (رسولی‌پور، مصاحبه محمدصادق افتخار، ۱۳۸۶: ۱۷۰).

این مسائل در تمرکزگرایی و تقویت دو نهاد سلطنت و دولت اثرگذار بود و سبب می‌شد نقش کلیدی درآمدهای نفتی در اقتصاد کشور بیش از پیش شود (لیلاز، ۱۳۹۲: ۳۴۰).

تلاش دولت با هدف جلب رضایت شاه با بهره‌گیری از این درآمدها، روند گذار از سنت به مدرنیته را در قالب اجرای برنامه‌های توسعه تسریع می‌کرد؛ اما این پیشرفت‌های اقتصادی هم‌زمان با رشد مشارکت سیاسی نبود، در نتیجه نقش شاه و دولت را در تصمیم‌گیری‌های مهم، در مقایسه با سایر سازمان‌ها و نهادها به‌ویژه مجلس شورای ملی و سازمان برنامه پررنگ‌تر کرد.

## نتیجه‌گیری

این پژوهش با بهره‌گیری از مذاکرات مجلس شورای ملی و اسناد دولت، هم‌گرایی و واگرایی این دو نهاد تأثیرگذار را در تهیه برنامه‌های توسعه و شکل‌گیری نظام برنامه‌ریزی در دوره محمدرضاشاه ارزیابی کرد. یافته‌ها حاوی نکات درخور تأملی بود و نشان داد این فرایند همواره با تأیید نمایندگان مجلس همراه نبود و این قوا در کنار سازمان برنامه، همیشه در یک راستا عمل نمی‌کردند و هم‌سو و هم‌فکر نبودند.

چالش این نهادها، به‌رغم توافق آن‌ها درباره ماهیت برنامه و نیاز کشور به برنامه‌ریزی، همواره در تخصیص اعتبارات و تشکیل کمیسیون‌ها بود و آن‌گونه که انتظار می‌رفت، استقلال سازمان برنامه و مجلس در تهیه برنامه و نظارت بر آن حفظ نمی‌شد. به‌علاوه، سیر حوادث نشان داد تأثیرپذیری از تحولات سیاسی و اعمال نفوذ دولت در سازمان برنامه اجتناب‌ناپذیر است به‌گونه‌ای که دولت با افزایش توان مالی و به کمک مجلس، توانست بر سازمان برنامه مسلط شود. همچنین سیاست‌گذارهای اقتصادی متأثر از نظر شاه تغییر می‌یافت و این موضوع در برنامه پنجم نمود بیشتری پیدا کرد. این اقتدارگرایی به‌گونه‌ای فزونی یافت که اعمال نظر شاه در تمام جوانب و فعالیت‌های دولت و مجلس و پیشبرد برنامه‌های توسعه کاملاً نمایان شد.

## منابع

### کتاب‌ها

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۱)، *ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه گروه مترجمان، تهران، نشر نی.
- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱)، *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*، به کوشش علیرضا عروضی، جلد ۱، تهران، انتشارات علمی.
- بهشتی، محمدباقر (۱۳۸۹)، *توسعه اقتصادی در ایران*، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.
- پروژه تاریخ شفاهی ایران دانشگاه هاروارد (۱۹۸۴/۱۳۶۲)، مصاحبه مهرانگیز دولتشاهی، به کوشش حبیب لاجوردی. جلد دهم.
- توفیق، فیروز (۱۳۹۱)، *برنامه‌ریزی در ایران و چشم‌انداز آینده آن*، تهران، مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی.
- دفتر انتخابات وزارت کشور (۱۳۶۸)، *فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی*، نشریه شماره ۵.
- دهباشی، حسین (۱۳۹۴)، *اقتصاد و امنیت، خاطرات دکتر علینقی عالیخانی (مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر)*، جلد ۴، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- شجعی، زهرا (۱۳۴۴)، *نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست‌ویک دوره قانون‌گذاری*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- شجعی، زهرا (۱۳۸۳)، *نخبگان سیاسی ایران نمایندگان مجلس شورای ملی*، جلد ۴، تهران، انتشارات سخن.
- مجیدی، عبدالمجید (۱۳۸۲)، *خاطرات عبدالمجید مجیدی*، ویراستاری حبیب لاجوردی، تهران، انتشارات گام نو.
- مشرف نفیسی، حسن (۱۳۹۷)، *یادی از روزهای رفته (خاطرات)*، به کوشش منصوره اتحادیه، جلد ۲، تهران، نشر تاریخ ایران.
- مک‌لئود، تاس. اچ (۱۳۷۷)، *برنامه‌ریزی در ایران (براساس تجارب گروه مشاوره دانشگاه هاروارد در ایران در تهیه برنامه عمرانی سوم)*، ترجمه علی اعظم محمدیگی، تهران، نشر نی.

- نیلی، مسعود و محسن کریمی (۱۳۹۶)، تاریخ برنامه‌ریزی ۱۳۱۶-۱۳۵۶: تحلیلی تاریخی با تمرکز بر تحولات نقش و جایگاه سازمان برنامه و بودجه، تهران، نشر نی.
- هادی زوز، بهروز (۱۳۸۹)، بررسی نظام برنامه‌ریزی اقتصاد در ایران (دوره قبل از انقلاب اسلامی)، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

#### مقاله‌ها

- رسولی‌پور، مرتضی، «گفت‌وگو (مصاحبه با محمدصادق افتخار نماینده دوره ۲۴ مجلس شورای ملی)»، تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶، ش ۴۳، صص ۱۵۳-۱۷۴.
- قدیری معصوم، مجتبی و علی‌زاده فیروزجانی، ناصر، «جایگاه روستا و کشاورزی در برنامه‌های عمرانی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران»، پژوهش‌های جغرافیایی، ۱۳۸۲، ش ۴۶.

#### اسناد منتشرشده

- سازمان برنامه (۱۳۲۶)، گزارش مقدماتی برنامه هفت‌ساله، دکتر مشرف نفیسی، تهران.
- سازمان برنامه (۱۳۲۷)، گزارش شرکت مهندسی موریسن نودسن، مقاطعه‌کاران عمومی، تهران.
- سازمان برنامه (۱۳۲۷)، تاریخچه تنظیم برنامه هفت‌ساله عمران و آبادی ایران، ضمیمه مجله شماره ۹۸ بانک ملی ایران، بهمن و اسفند، تهران، اداره آمار و بررسی‌های اقتصادی و مالی.
- سازمان برنامه (۱۳۲۸)، گزارش دکتر مشرف نفیسی درباره عملیات سازمان برنامه هفت‌ساله، تهران.
- سازمان برنامه (۱۳۷۶)، سیر تحولات تشکیلات سازمان برنامه و بودجه، تهران.
- مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری (۱۳۸۸)، تبارشناسی و بررسی عملکرد سازمان برنامه و بودجه به روایت اسناد نخست‌وزیری ۱۳۴۳-۱۳۳۶، به کوشش مجتبی زارعی و علیرضا روحانی، تهران، خانه کتاب.

#### لوح فشرده

- مشروح مذاکرات مجالس شورای ملی (۱۳۹۱)، تهران، انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.



جدول ۱: تحصیلات اعضای کمیسیون برنامه مجالس پانزدهم تا بیست و چهارم شورای ملی

ادوار مجلس	اقتصاد	حقوق-اقتصاد	مهندسی	پزشکی	دندانپزشکی	تاریخ-جغرافیا	سیکس-دیپلم-متعارف	حوزوی	علوم سیاسی	علوم نظامی	اجتماعی-روزنامه‌نگاری	ریاضیات	ادبیات-فلسفه	دانشسازي-پیرایشگی	مدیریت و روزنامه‌نگاری
۱۵	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓						
۱۶	✓	✓		✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓					
۱۷		✓	✓	✓	✓		✓	✓	✓	✓					
۱۸	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓					
۱۹	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓					
۲۰	✓	✓	✓	✓	✓		✓								
۲۱	✓	✓	✓	✓	✓		✓		✓		✓	✓	✓		
۲۲	✓	✓	✓	✓	✓		✓		✓		✓	✓		✓	
۲۳	✓	✓	✓	✓	✓		✓		✓		✓				
۲۴	✓	✓	✓	✓	✓		✓				✓		✓	✓	

منبع: فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، ۱۳۶۸، نشریه شماره ۵

جدول ۲: فهرست روزنامه نگاران عضو کمیسیون برنامه مجالس ۱۵ تا ۲۴ شورای ملی

ردیف	دوره مجلس	نام نماینده	ردیف	دوره مجلس	نام نماینده
۱	۱۵-۲۱	دکتر مصطفی مصباح زاده	۱۰	۲۱	محمد دیهیم
۲	۱۵	احمد فرامرزی	۱۱	۲۱	مهندس عبدالله والا
۳	۱۶	عبدالقدیر آزاد	۱۲	۲۲	دکتر محمدعلی رشتی
۴	۱۷	سید مهدی میراشرفی	۱۳	۲۲-۲۳	ناصرقلی فرهادپور
۵	۱۷	دکتر احمد ناظرزاده کرمانی	۱۴	۲۳	دکتر فضل الله صدر
۶	۱۸	سید مهدی پیراسته	۱۵	۲۴	کاظم اسکونی
۷	۱۸	ابوالحسن عمیدنوری	۱۶	۲۴	عبدالله قراگزلو شجاعی
۸	۱۹	محمدحسین استخر	۱۷	۲۴	دکتر طهمورث فروزین
۹	۲۰-۲۲	دکتر مصطفی الموتی			

منبع: فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، ۱۳۶۸، نشریه شماره ۵

جدول ۳: زنان عضو کمیسیون برنامه مجالس ۲۱-۲۴ شورای ملی					
ردیف	دوره	نماینده	ردیف	دوره	نماینده
۱	۲۱-۲۲-۲۳	مهرانگیز دولتشاهی	۳	۲۴	پروین دخت سلیلی
۲	۲۳	عاطفه امیرابراهیمی	۴	۲۴	ویدا داودی
منبع: فهرست اسامی و مشخصات نمایندگان ۲۴ دوره مجلس شورای ملی، ۱۳۶۸، نشریه شماره ۵					

## Table of Contents

---

1. <i>Theological Foundations of Historiography of Islamic Revolution of Iran</i>	
<b>Mina Awanj; Hassan Hazrati; Hamid BasiratManesh</b> .....	1-23
2. <i>The Policy of Muslim Arabs in Welcoming the Reconciliation Strategy with Iranian Elites</i>	
<b>Zahra Jahan; Mohammad Taghi Imanpour</b> .....	25-48
3. <i>The Qajar Intellectuals Modeling from the American Railway Industry and the Unsuccessful Attempts to Bring this Industry to Iran</i>	
<b>Fereshteh Jahani; Seyed Mohammad Taheri Moghadam</b> .....	49-71
4. <i>The Struggles of Tabriz Women During the Bread Famines of the Mozaffari Era (1313-1324 AH)</i>	
<b>Mohammad Salmasizadeh; Majid Rezazad Amuzeinoldini</b> .....	73-93
5. <i>Folk Medicine and Socio-Cultural Contexts Affecting it in the Safavid Era</i>	
<b>Fateme Alian; Masoud Kasiri; Esmail Sangari; Nazhat Ahmadi</b> .....	95-120
6. <i>An investigation of the Drought and Famine in the Northern Regions of the Persian Gulf and the Reactions to it (1317-1324)</i>	
<b>MohammadReza Omrani; Hassan Allahyari; HabibAlah Saeidinia</b> .....	121-146
7. <i>Evaluation of the National Council's Approach towards Development Programs 1356-1327</i>	
<b>Kimia Keshtiara; Ali Akbar Jafari; Morteza Nourai</b> .....	147-171



# Journal of Iranian Islamic Period History

Proprietor: University of Tabriz

Director in charge: Abbas Ghadimi Gheidari ...Associate Professor

Editor in Chief: Alireza Karimi Associate Professor

---

---

## Editorial Board:

F. Orouji	Associate Prof. Tabriz University
F. Alhayari	Associate Prof. Esfahan University
M. Bahramnejad	Associate Prof. Imam Khomeini International University
M. Bayat	Associate Prof. Zanjan University
Gh. Pashazadeh	Associate Prof. Tabriz University
H. Hajian pour	Assistant Prof. Shiraz University
A. Hasanzadeh	Assistant Prof. Al-Zahra University
H. Hazrati	Assistant Prof. Tehran University
R. Dehghni	Associate Prof. Tabriz University
V. Dinparast	Associate Prof. Tabriz University
M. Salmazizadeh	Associate Prof. Tabriz University
M.A. Sadeghi	Associate Prof. Tarbiat Modares University
N. Sedghi	Associate Prof. Tabriz University
A. Ghadimi Gheidari	Associate Prof. Tabriz University
A. Karimi	Associate Prof. Tabriz University
H. Mirjafari	Prof. Esfahan University
J. Afary	Professor at the University of California at Santa Barbara
W. Floor	Historian
A. Cantera Glara	Professor at the University of Berlin
R. Matthee	Professor at Delaware University
C.U. Werner	Professor at the University of Bamberg in Germany
J. E. Woods	Professor at the University of Chicago
J. M. Gustafson	Associate Professor at Indiana State University

---

---

English Editor: R. Kaviani (Ph.D.) .....Executive Manager: A. Yeganeh

Typist: Sh. Zamani

## Address:

Faculty of Law and Social Sciences,  
University of Tabriz, 29 Bahman Blvd., Tabriz.  
Postcode: 5166616471 Tel: 041-33392262 Fax: 041-33356013  
Email: tabrizu.history2011@gmail.com  
<http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>



**Journal of  
Iranian Islamic Period  
History**

**University of Tabriz**

**Summer 2022**

**Y. 13 – No. 31**

**Tabriz – Iran**



# *Journal of Iranian Islamic Period History*



Year. 13, No. 31, Summer 2022

- *Theological Foundations of Historiography of Islamic Revolution of Iran*  
**Mina Awanj; Hassan Hazrati; Hamid BasiratManesh**
- *The Policy of Muslim Arabs in Welcoming the Reconciliation Strategy with Iranian Elites*  
**Zahra Jahan; Mohammad Taghi Imanpour**
- *The Qajar Intellectuals Modeling from the American Railway Industry and the Unsuccessful Attempts to Bring this Industry to Iran*  
**Fereshteh Jahani; Seyed Mohammad Taheri Moghadam**
- *The Struggles of Tabriz Women During the Bread Famines of the Mozaffari Era (1313-1324 AH)*  
**Mohammad Salmasizadeh; Majid Rezazad Amuzeinoldini**
- *Folk Medicine and Socio-Cultural Contexts Affecting it in the Safavid Era*  
**Fateme Alian; Masoud Kasiri; Esmail Sangari; Nazhat Ahmadi**
- *An investigation of the Drought and Famine in the Northern Regions of the Persian Gulf and the Reactions to it (1317-1324)*  
**MohammadReza Omrani; Hassan Allahyari; HabibAlah Saeidinia**
- *Evaluation of the National Council's Approach towards Development Programs 1356-1327*  
**Kimia Keshtiara; Ali Akbar Jafari; Morteza Nourai**

